هو

آلم تنزيل الكتاب لاريب فيه من
رب العالمين (قرآن ۲ : ۳۲)
وانك لتلقى القرآن من لدن
حكيم عليم (قرآن ٦ : ٢٧)

کتاب

تنزیه تنزیل

مشتمل بر سه بخش

ویك خاتمه

۱- تنزیه مصحف شریف از نسخ و نقص و تحریف ۲- اسرار تشابه در قرآن

۳- اعجاز قران ٤- خاتمه در بعض فواید قرآنیه از موضوعات مختلفه

ترجمهٔ

تنزیه التنزیل

از مؤلفات

علامه کبیر و مصلح خطیر آیة‌الله سیدنا هبة‌الدین (محمدعلی الحسینی) الشهرستانی مدظله

ترجمه و نگارش

علیرضا حکیم خسروی شهیر بخسروانی

خردادماه ۱۳۳۱ شهرصیام ۱۳۷۱

چاپخانه حیدری



تنزيه‌التنزيل قلمفرسائی نمایم هر آنقدر که در تألیف آن صرف وقوای مادی ومعنوی کرده باشم .

بلی ولی مدح وثنا و ستایش بی منتهامترجم آنراسزد که‌در ترجمهٔ این کتاب هنرهای فوق‌العاده بخرج داده وبایك همت بلند وفرهنك ارجمند آنرا اززبان عربی بزبان فارسی شیرینی بشیوه و شیوای شایان تحسین وآفرینی با سلوب سهل وممتنعی درآورده ودرعین‌حال بادقت تمام درصحت ترجمهٔ معانی الفاظ وانتظام کلام استیفاء مرام راکاملا فرموده‌است.

و درحقیقت کتاب مرا احیآء وزبان زبون آنرا توانا وگویا نموده . لذا با هیچ زبانی ودرهیچ زمانی قدرت تشکروتقدیر آنرانداشته وبمنعم‌حقیقی واگذاشته‌ام

ازدست وزبان که برآید کزعهدهٔ‌شکرش بدرآید

فجزاك الله خیرجزآء المحسنین

بدعآء المخلص هبة‌الدین الحسینی

(الشهرستانی)

ازکاظمین (ع) چهارم جمادی الاول سنه ١٣٧٠

(امضاء)

تقریظی است که بفارسی و بقلم مهر شیم حضرت آیةالله شهرستانی مؤلف جلیل مدظله بافتخار مترجم از کاظمین ع ارسال شده وحسب الامر صدر کتاب بآن مزین و برای مباهات مترجم درج می گردد

بسم الله وله الحمد

حضرت والا تبار دانشمند بزرگوار شاهزادهٔ محترم علیرضا میرزا حکیم خسروی (خسروانی) مترجم ارجمند کتاب (تنزیه التنزیل) دام مجده العالی

چون پروردگار بیچون عهده‌دار هدایت پاکدلان وتلاش کنندگان راه حق بوده بفرمودهٔ (الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا) برای راهنمائی آنان بهترین نسخه از مرامنامهای خود یعنی سعادتنامهٔ قرآن مجید را نازل و بفرمودهٔ (انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون) ذمه‌دار محافظت این مرامنامهٔ آسمانی جاودانی گردیده ازهر تغییری وتزویری وازهر کم وکاستی ودستبردی که ازدسایس آدمیان دیوسیرت یا دیوان آدمی صورت پدید آید آنرا مصون داشته است.

لذا تا این زمان هزاران پاسبان اززبانها وقلمها وعلماء وحکماء برانگیخته تا این نامهٔ سعادت جاودانی انسانی‌را برای یك مشت مشتاقان راه سعادت وعاشقان حق وحقیقت نگاهدار باشند.

پس هرگاه ازخامهٔ ونامهٔ این حقیرسراپا قصور وتقصیر هنر هائی در کتاب تنزیه التنزیل تراوش نموده باشد عجبی نیست زیرا که قدرت نمائیهای همان پروردگار بیچون بوده که یگانه مرامنامهٔ خود را محفوظ خواسته و برای سلامتی آن رهبر ورهروانش پا سدارانی گماشته‌است (فالحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله) اینهمه آوازه‌ها ازشه بود گرچه ازحلقوم عبدالله بود.

بنا برین شایسته نباشد که این بندهٔ نگارنده در مدح اصل عربی کتاب

١

مقدمهٔ مترجم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله و سلام علی عباده الذین اصطفی

کتابی که اینك از نظر خوانندگان محترم می گذرد و برادران ایمانی ایرانیم می‌خوانند مجموعه‌ایست که‌ازمجالس درس و بحث ومحاضرات علامهٔ جلیل‌ومصلح نبیل آیة‌الله سیدنا هبة الدین شهرستانی مدظله تألیف شده و حاوی مطالب عالیهٔ سامیه‌ای درخصوص تنزیه ذکرحکیم واعجاز قرآن کریم میباشد و علامهٔ معظم‌له درسفراخیر تنظیم وترجمهٔ آنرا از این بیمقدار خواستارشده وپس از فراغت از ترجمه وقرائت درمحضرمحترم مؤلف ومقابلهٔ اصل‌با ترجمه باذاعه واشاعه وانتشار آن‌امرفرمودندوحسب‌الامر برای‌مزیداستفادهٔ برادران‌دینی‌عزیزم‌آنرادرسه‌بخش‌بنام (تنزیه قرآن شریف ازنسخ ونقص وتحریف) و(سرتشابه درقرآن) و (اعجاز قرآن) وخاتمه‌ای (دربعض‌فواید قرآنیه) تدوین وتقدیم عالم اسلام وتشیع مینمایم وبطورمقدمه عرضه میدارم که :

هر چند در دیباچهٔ کتاب بخامهٔ توانای مؤلف سامی جان کلام واصل مرام مرقوم وبنظرخوانندگان گرام میرسد وبااینوصف هرگونه توضیحی زاید وغیر ضروری است ، ولی بهتردانست باجمال اشاره شود که دراین دنیای مخوف‌ومادی که ازهرگوشه و کناری تیرهای سهمناك بیدینی‌دلهای تابناك خداپرستان‌رانشانه ساخته وبهدم‌بنیان دیانت وملیت پرداخته‌اندتنهاملتی که‌بحمدالله بسندکامل‌و صحیح وحجت قاطع وصریح باقی‌مانده و کتاب مسجل‌ومثبت وسلامت تعلیم وتربیت‌الهی

بخش اول

تاریخ قرآن شریف از نسخ و نقص و تحریف

را دردست دارند ملت اسلام است وسندشان قرآن ، زیرا ازصحف آسمانی فقط سه کتاب دردست مانده که مخدوش ومحرف بودن دو کتاب (موسوی وعیسوی) تاحدی برهانی شده ودشمنان ادیان آسمانی همت وافی واهتمام کامل را برای خدشه رسانیدن بکتاب سومین معطوف وازادوار سابقه تاکنون کوشیده اند بلکه علاوه بر آنچه خود گفته ومی گویند ونوشته ومینویسند بگفتار بعضی از اهل دین هم توسل جسته وبتمسك بیان وبنان پاره ای ازساده دلان وزود باوران از اهل ایمان ومتدینین بدین قرآن نیز که ازتتبع وتفقه کامل بهره ای ندارند آنرا هم مخدوش ومحرف قلمداد کنند و بدین حیلت براهینی برای برانداختن ریشه واصل دیانت بدست آورند وبا خیال راحت برخدا پرستان بتازند وبی لجامی وخودسری وهوا پرستی را شعار مردم جهان سازند

لیکن دانشمندان وخدمتگزاران واقعی وکارآگاه مسلمین فارغ ننشسته ودر این مبارزه فداکاریها کرده وتا توانسته اند بمدد توفیقات خداوندی آنانرا ازسنگر های خود پس زده وبا حربه های کافی خامه ونامه وخطابه زبون ودچار شکست و عقب نشینی ساخته اند - اما چون بمضمون (دشمن نتوان حقیر وبیچاره شمرد) و بالاخص دشمنان معاصر ما که باحربه های کاری تری بحمله میپردازند مبارزین آگاه ودانا وشجاعتری شایسته اند که مجال راازاعادی گرفته وفرصتی بآنان ندهند ودراثبات مرام واستحکام حصن حصین اسلام بکوشند تا راه ورودی برای دشمن نماندورخنه ای درباروی این دژ نیرومند پیدا نشود وبمصداق (واعدوا لهم ما استطعتم) ازالزم تجهیزات اثبات اعجاز وکمال وتمامیت سلاح برنده وبرهان قاطع (قرآن) است که ناتمام بودن دعاوی مدعیان وشهود ناشایستهٔ خودمانی رارد وجرح نموده بعالمیان ثابت کنیم که کتاب آسمانی ما کتابی است که مانندش نتوان آورد وشکر خدایرا مانند کتب دیگران دستخوش حوادث زمان نشده است. واین کتاب عین همان کتاب وکلمات عین همان کلماتی است که بدون افزایش وکاهش ازجانب رب العالمین بتوسط جبرئیل امین برقلب وفؤآد خاتم النبیین علیه وعلی آله صلواةالله الملك الحق المبین نازل گردیده وتاکنون ازهر گونه نقص ونسخ ودستبردی مصون ومحفوظ مانده وهرچه بوده است همین است که بین الدفتین ومرجع عموم مسلمین است وتادنیا باقی است قرآن

باقی و بنا بوعده و تعهدی که فرستندهٔ قرآن فرموده است خود حافظ وحفیظ آن است وخدشه و نقیصه‌ای در آن راهبر نخواهد بود وعلماً وعقلا دشمنان را راهی برای طرح وجرح کتاب آسمانی مانبوده و نیست چنانکه مولانا جلال‌الدین محمدالبلخی الرومی المولوی المعنوی نیز درمثنوی گوید :

مصطفی را وعده کرد الطاف حق　　تو بمیری و نمیرد این سبق

من کتاب و معجزت را حافظم　　بیش و کم کن را زقرآن رافضم

من تـرا اندر دو عالم رافعم　　طاغیان را از حدیثت دافعم

کس نتاند بیش و کم کردن دراو　　تو به از من حافظی دیگر مجو

وببراهین علمی و عقلی ونقلی که این کتاب در دسترس خوانندگان عزیز میگذارد امیداست دوستان اسلام مبتهج وسرافراز و دشمنان آن سر افکنده وشرمسار شوند وساده لوحان بگرد گفتار آلودهٔ غرضمندان نگردند وفریب شگرد بدخواهان نخورند بلکه از اشعهٔ شموس ولایت یعنی ائمه هادین استضائه کنند واز پرتوشموع حقیقت یعنی علمای حقیقی وشجاع مسلمین ومصلحین واقعی دین مبین ویژه سیدنا هبة‌الدین استفاده واستناره نمایند. **وافوض امرنا الی الله وهوحسبنا ونعم الوکیل**

و نیز برای ادای شکر نا گفته نماند که همت والا و سرمایهٔ جناب عمدة الاعاظم آقای حاج حسین شالچیلار تاجر معروف متدین تبریزی کـه خود اهل فضل و دانش و معرفت و بینش مـی باشند سبب چاپ و انتشار این کتاب گـردید که خدایش اورا هماره دراقدام بامور خیر مدد کندو عاقبتش بخیر فرماید بمنه و کرمه

خدمتگزارعلم ودین علیرضا حکیم خسروی (خسروانی) قاجار

رمضان المبارک ۱۳۷۱ هـ . ق

را دردست دارند ملت اسلام است وسندشان قرآن ،زیراازصحف آسمانی فقط سه کتاب دردست مانده که مخدوش ومحرف بودن دو کتاب (موسوی وعیسوی) تاحدی برهانی شده ودشمنان ادیان آسمانی همت وافی واهتمام کامل را برای خدشه رسانیدن بکتاب سومین معطوف وازادوارسابقه تاکنون کوشیده اند بلکه علاوه برآنچه خود گفته ومی گویند ونوشته ومینویسند بگفتار بعضی ازاهل دین هم توسل جسته وبتمسك بیان وبنان پاره ای ازساده دلان وزود باوران از اهل ایمان ومتدینین بدین قرآن نیز که ازتتبع وتفقه کامل بهره ای ندارند آنرا هم مخدوش ومحرف قلمداد کنند و بدین حیلت براهینی برای برانداختن ریشه واصل دیانت بدست آورند وبا خیال راحت برخدا پرستان بتازند وبی لجامی و خودسری وهوا پرستی را شعار مردم جهان سازند

لیکن دانشمندان وخدمتگزاران واقعی وکارآگاه مسلمین فارغ ننشسته ودر این مبارزه فداکاریها کرده وتا توانسته اند بمدد توفیقات خداوندی آنانرا ازسنگر های خود پس زده وبا حربه های کافی خامه ونامه وخطابه زبون ودچارشکست و عقب نشینی ساخته اند ـ اما چون بمضمون (دشمن نتوان حقیر وبیچاره شمرد) و بالاخص دشمنان معاصر ما که باحربه هـای کاری تری بحمله میپردازند مبارزین آگاه ودانا و شجاعتری شایسته اند که مجال راازاعادی گرفته وفرصتی بآنان ندهند ودراثبات مرام واستحکام حصن حصین اسلام بکوشند تا راه ورودی برای دشمن نماند ورخنه ای درباروی این دژ نیرومند پیدا نشود وبمصداق (**واعدوالهم ما استطعتم**) ازالزم تجهیزات اثبات اعجاز وکمال و تمامیت سلاح برنده و برهان قاطع (قرآن) است که ناتمام بودن دعاوی مدعیان وشهود ناشایستهٔ خودمانی راردو جرح نموده بعالمیان ثابت کنیم که کتاب آسمانی ما کتابی است که مانندش نتوان آورد وشکر خدایرا مانند کتب دیگران دستخوش حوادث زمان نشده است.واین کتاب عین همان کتاب وکلمات عین همـان کلماتی است که بدون افزایش و کاهش ازجـانب رب العالمین بتوسط جبرئیل امین برقلب وفؤاد خاتم النبیین علیه وعلی آله صلواة الله الملك الحق المبین نازل گردیده وتاکنون ازهر گونه نقص ونسخ ودستبردی مصون ومحفوظ مانده وهرچه بوده است همین است که بین الدفتین ومرجع عموم مسلمین است وتادنیا باقی است قرآن

باقی و بنا بوعده و تعهدی که فرستندهٔ قرآن فرموده است خود حافظ وحفیظ آن است وخدشه ونقیصه‌ای درآن راهبر نخواهد بود وعلماً وعقلا دشمنان را راهی برای طرح وجرح کتاب آسمانی مانبوده ونیست چنانکه مولانا جلال‌الدین محمدالبلخی الرومی المولوی المعنوی نیز درمثنوی گوید :

مصطفی را وعده کرد الطاف حق — تو بمیری و نمیرد این سبق
من کتاب و معجزت را حافظم — بیش و کم کن را زقرآن رافضم
من ترا اندر دو عالم رافعم — طاغیان را از حدیثت دافعم
کس نتاند بیش و کم کردن دراو — تو به از من حافظی دیگر مجو

وبراهین علمی و عقلی ونقلی که این کتاب در دسترس خوانندگان عزیز میگذارد امیداست دوستان اسلام مبتهج وسرافراز و دشمنان آن سر افکنده وشرمسار شوند وساده لوحان بگرد گفتار آلودهٔ غرضمندان نگردند وفریب شگرد بدخواهان نخورند بلکه از اشعهٔ شموس ولایت یعنی ائمه هادین استضائه کنند واز پرتو شموع حقیقت یعنی علمای حقیقی وشجاع مسلمین ومصلحین واقعی دین مبین ویژه سیدنا هبة‌الدین استفاده واستناره نمایند. وتفوض امرنا الی الله وهو حسبنا ونعم الوکیل و نیز برای ادای شکر ناگفته نماند که همت والا و سرمایهٔ جناب عمدة الاعاظم آقای حاج حسین شالچیلار تاجر معروف متدین تبریزی که خود اهل فضل و دانش و معرفت و بینش می باشند سبب چاپ و انتشار این کتاب گردید که خدایش اورا همواره دراقدام بامور خیر مدد کندو عاقبتش بخیر فرماید بمنه و کرمه

خدمتگزار علم ودین علیرضا حکیم خسروی (خسروانی) قاجار

رمضان المبارک ۱۳۷۱ هـ . ق

۲

مقدمهٔ مؤلف

بسم الله وله الحمد

بعد الحمد والصلوة :

قرآن کریم را از هـ رملت ونحلت ولغتی دشمنان بسیاری است همچنانکه آنرا دوستان و عاشقان بیشماری است ، واین نه منحصر بدوره و کوره وبلاد و کشورهای ماست بلکه درادوارسابقه وقرون سالفه نیزچنین بوده چه رسد بعصر حاضروزمان فعلی‌ما ، واین بدانجهت است که قرآن حکیم درعالم اسلامی عموماً ودرمجتمع عربی خصوصاً سرچشمهٔ منافع بزرك وعظیمترین‌مبناو موردی دراین بحروشریعه است وهرچیز که شأن ومقامش خطیرومنزلتش جلیل باشد بمقتضای طبیعت وعادت بدینسان طرف رشك حسودان وآماج‌سهام حمله‌وران خواهد بود چنانکه گفته اند : (فالمورد العذب کثیر الزحام ـ آب چشمه‌هرقدر گواراترازدحام درمورد آن بیشتر) وبتجربه رسیده بلکه بدیهی شده است که هرچه را تأثیر آن زیادتراست گفتگوونزاع دراطراف آن بیشتراست وبنا باختلاف مقاصد واغراض نزاع وجدال‌درپیرامون آن‌مختلف‌خواهد بود . (ولیس یرجم الاما به ثمر) (۱)

بلی : بعلت نزاع با قرآن وتنازع وتجاذب ازاو،باوودراووبراووتنزل‌مقام کرامت ومنزلت آن‌وضعیف‌ساختن مظاهرقوت قرآن دشمنانش آیاتی را وسیله و حیله قرارداده‌اند تا ازهرناحیه وجهتی موجبات تعطیل وسستی‌درآن‌وارد سازند

---

(۱) از مثلهای سائره در عرب است یعنی سکنسار نمیشود درختی مگر آن درختی کـه میوه داراست .

پاره‌ای بجزافه گفتند (نعوذ بالله) قرآن وحی منزل ازخداوند حکیم‌علیم نیست بلکه وحی شیطان رجیم یا گفتار ساحر یا دیوانه‌ایست که شیاطین جنی و انسی درفکر آن‌ساحر و دیوانه وارد کرده‌اند وتمام این قبیل گفتارها مجموعاً مبنی برشکی است که (ازراه بغض یا لجاجت) درمصدر قرآن شده وآنرا ناشی ازمصدر الهی ومعصوم ازخطا ندانسته‌اند

بعض دیگر بشبهه گفتند درست است که قرآن وحی الهی است و بر پیمبر رسیده ومصون ازهر تأثیر و باطلی مانده و پیراستهٔ ازهر دخالت بیگانه‌ایست ولی(معاذالله) مسلم نیست که پس‌ازنزول ازمصدر وحی‌معصوم ، سالم مانده ودر پاره‌ای از آیات آن دستبردی نشده وضایع نگردیده باشد و آنچه هم باقی‌مانده مسلم نیست که‌از نسخ یا تحریف در بعض احکام و کلمات آسوده مانده باشد . واینگونه شك در پیرامون مصدر نزول نیست بلکه (ازراه تعصب یاجهالت) دراطراف کتاب ظاهر ومدونی است که دردست مسلمین و بین‌الدفتین‌است

این بود شقوق واقسام پندارهای‌غلط وشکهائی که دشمنان قرآن در بارهٔ قرآن نموده‌اند ولی‌قرآن خود وبنفسه برای طرد ورد این قبیل پندارهای باطل قیام کرده وبدفع این شکوك ازخویشتن‌پرداخته وبذاته برسلامت آیات خوداقامهٔ برهان فرموده است‌وخوانندهٔ گرامی‌دراین کتاب‌بدلائل‌مذکوره‌پی‌خواهد برد و بهمین‌جهت است که من آنرا بکتاب (تنزیه تنزیل) یا تنزیه قرآن شریف ازنسخ‌و نقص‌وتحریف‌نامیده‌ام.واگرخوانندهٔ عزیز مبنای این کتاب را برایجازواختصار می‌بیند ودر آن ازوفای بمقصود قصوری مینگرد وازکتابهای دیگرمفصل مامانند (محیط وحجة الاسلام ومجلدات‌الدلائل وغیر اینها) کمك بجوید زیرا ما دراین رساله توجهمان را فقط معطوف برد شهادت وپندارهای بی اساس نموده‌ایم ، بدانجهت که دشمنان قرآن پیاپی بمباحث نادرهٔ فاسده پرداخته وصحایف کتب و مطبوعات را باین قبیل شبهات پرساخته وآثاری‌درتخریب افکارزودباوران‌ظاهر کرده واثرات شومی درقلوب جوانان ساده لوح باقی گذاشته‌اند . وچون در اثناء تدریسی که من‌درشهرستان‌کاظمین جوادین علیهما السلام مینمودم بعض از افاضل دانشمندان خواهش نمودند که در ردآنها چیزی بقلم‌آورم وازجواب دادن باین

خواهش مشروع گزیری نداشتم لذا بنوشتن این خطوط همت گماشتم وازدرگاه خداوند سبحان توفیق می‌خواهم و ازآلایش بخطا باو پناه میبرم.

هبة الدین الحسینی الشهرستانی

۳

عصمت قرآن

ذلك الكتاب لاريب فيه (۱):

قرآن تصریح می کند باینکه دراین کتاب ریبی نیست وشکی در آن راهبر نیست. چرا چنین نباشد؟ بلکه سزاواراست که چنین باشد. زیراقرآن حجت تامه و وسیلهٔ هدایت عامه و مرجع اعلی و امام مبین است وواجب این‌است که بنفسه خود را بدینسان توصیف کرده باشد ودرشأن خویشتن (**لايأتيه الباطل من بين يديه و لامن خلفه** (۲)) و **هدى ونوراً ورحمة وذكرى للعالمين**(۳) گفته باشد

تمام دلایل ازمعقول ومنقول چه‌یاد شده وچه یاد نشده معاضد ومؤیداینست که قرآن ازدو ناحیه مهمه محکم ومستحکم است. ناحیه‌ای نسبت قرآن بخدای سبحان وناحیهٔ دیگرهدایت او برای نوع انسان‌ازآنچه‌مایه‌وپایهٔ صلاح‌واصلاح آنان است. وبعبارت دیگر: یکی ناحیهٔ صدوردیگری ناحیهٔ ظهور.

دلایل علم ودین کلا برعصمت قرآن اتفاق دارد یعنی گویاست که قرآن از تأثیر عوامل‌شك‌وریبی که‌ازچهارجهت براین‌قلعهٔ‌منیع‌وحصن‌حصین هجوم آورشده است مصون ومعصوم است. وهمان جهات چهارگانهٔ شك است که موجب انهدام بنیان هدایت قرآن‌ومحواثربیان وکیان قرآن است واین چهارعبارتند از:

(۱) شك درمصدروحی الهی (۲) شك در سلامت تبلیغ (۳) شك درتمامیت لفظ (٤) شك درتمامیت‌معنی

---

(۱) آیهٔ ۳ - ازسورهٔ ۲ (البقره): این کتابی است که هیچگونه شکی‌درآن‌راهبر نیست

(۲) آیه ٤۲ - ازسوره ٤۱ (فصلت): نمیآید این قرآنرا باطل (یعنی باطل در آن راه ندارد) نه ازپیش رو ونه ازپشت سر

(۳) **ان‌هوالاذكرى‌للعالمين** - آیه ۹۰ - ازسوره ٦ (انعام) - یعنی نیست این قرآن جزتذکری برای‌جهانیان (که‌خدا را بیادآنها بیاورد)

واگرازاین چهارجهت تمامیت وسلامت آن مسلم گردیداعتبارقرآن در اینکه حجت عامه وامام مبین باشد نیز مسلم خواهدبود . وبدینجهت که قرآن (کتاب لاریب فیه) است وجوب قول واعتقاد باین معنی یعنی بعصمت قرآن از تمام نواحی چهارگانه لازم خواهد بود . لیکن این اعتقاد پس ازاینست که قضیه را تحت تدرس و تامل قرار دهیم ودر پرتوشعاع علم بحث کافی در آن بعمل آوریم بلکه واجب است برخودمقرر سازیم که این نواحی چهارگانه را باعانت چراغ علم تحت تحقیق آورده ودر قیام بحق آن تدقیق کامل بکار بریم وبدانیم که تمام تبدلات وتطورات مهمه در پیرامون چهارمسئله ای دورمیزند که مولود نظریات تحقیقات سابقه ومقدمات اصولیه علوم قرآن وتفسیر آن است یعنی مسائل (نسخ ونسیان-عصمت قرآن اززیاده ونقصان-مسئله حجیت ظواهر کتاب واستقلال آنها در دلالت برمعانی-مسئله محکمات ومتشابهات آیات وحل مشکلات متراکمهٔ دراطراف آن) وهمین هاست که کتاب حاضر، متضمن شرح و بیان وتأسیس بنیان آنهاست . واین مقدمات چهارگانه ناگزیراز تعدیلی است که پایهٔ آن بضوء علم باید نهاده شود ومایهٔ آن ازناحیهٔ فن ودین باید گرفته شود . یعنی درخوراهتمامی بلیغ وبحثی بی سابقه ونظیرخواهد بود .

و پایه‌ای که ما بنای تمهید این مسائل چهارگانه یا بگفتار بهتر و روشنتر اثبات عصمت قرآنرا ازجمیع جهات برآن نهاده ایم همانا فرمایش خود خدای سبحان است درآیهٔ (ذلك الكتاب لاريب فيه) . چه داخل کردن (لا) ی نفس جنس بر کلمهٔ (ریب) دلیل براستغراق نفی (ریب) ازمنطق قرآن است یعنی همچنانکه در (ناحیهٔ صدور) آن ریبی نیست در (ناحیهٔ ظهور) آنهم ریبی نیست وهمچنین چنانکه در نواحی (مصدروحی) و قائل آن ریبی نیست درنواحی (تبلیغ) وناقل آن نیزریبی نیست وهمچنانکه درنواحی (معنی) آن ریبی نیست درنواحی (لفظ) آن ریبی نیست . خواه مراد از جملهٔ نفی شده حکایت یا خبرباشد یا مراد انشاء در صورت خبرباشد وخواه مراد بکتاب خصوص سورهٔ البقره ، باشد یامراد تمام سوره‌های قرآن باشد . وبهر تقدیرآیهٔ مزبور نص برعصمت قرآن است وازاینکه شك وریبی ازنواحی چهارگانهٔ مذکورهٔ درفوق داخل قرآن گردد معصوم است

واما ریب همان شك است وهردو بیکمعنی است(۱) چنانکه در حدیث مروی از (سیدنا الحسن المجتبی علیه السلام) آمده است که ازجد خود رسول خدا(ص) روایت نموده است که فرمود : (دع ما یریبك الی ما لا یریبك - یعنی واگذار آنچه ترا بشك می آورد بآنچه ترا بشك نمیآورد) واین حدیثی است که فقهاء و اصحاب ما درموضوع مسئله (استصحاب)و(اخذ بمتیقن)وغیر آن درموضوع شك ودرموقع شك استدلال می کنند .

وبطور خلاصه اگرما باب (نسخ ونسیان) را بگشائیم درحجت بودن قرآن تردید کرده‌ایم واگرباب (تحریف) را خواه بزیاده ویا نقصان باز کنیم بازدرحجت بودن قرآن شك وریبی حاصل می گردد - واگر درهای تفسیر قرآنرا بـرافهام مردمان (باحتمال ابهام وبن بست بودن راه افهام در آیات ورمزدرحروف و کلمات و موقوف بودن تفسیر آن بر ورود نص مأثور) ببندیم کتاب خدا ازاینکه حجت تامه ووسیلهٔ هدایت عامه باشد بی بهره خواهد ماند ودرتمام یا بیشتر آن شك وریب نفوذ خواهدنمودو کار بروفق مرام دشمنان اسلام خواهد بود .

بعلاوه قرآن حکیم درآیهٔ مبارکهٔ (لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه) امرخود را ازتمام جهات ونواحی محکم ساخته وابـواب اختلال و اختلاف را بر خویشتن ازتمام جهاتیکه گفتیم مسدودنموده‌است یعنی:

چون این قرآن برای راهنمائی خلق از جانب خالق نازل گشته (لا یاتیه) نمیآید آنراشك وباطلی (من بین یدیه) ازپیش روی او(کنایه ازجهت ظهور چیزهائی که متعلق بالفاظ ومعانی اوست (ولا من خلفه) ونه ازپشت سراو (کنایه ازجهت صدور و مصدروحی است کهاز دنبال وپشت سرقرآن را تأیید می کند) والاقرآن را پیش روی محسوسی جزاقبال او بخلق (ببیان آنچه در آن اسباب صلاح واصلاح

---

(۱) نسبت بین شك وریب عموم وخصوص مطلق است بدینمعنی که هرریبی شك است ولی هرشکی ریب نیست چه شك حالتی است نفسانی خواه مبنی برپایه و اساسی باشد یا نباشد ولی ریب شکی است که مبنی برپایه واساس باشد (منتها آن پایه قابل تزلزل باشد) وخدای متعال در این آیه بکلمه ریب تعبیر فرموده برای آنکه بفهماند شکی که دارای پایه و اساس باشد در این کتـاب راه نـدارد ولذا(لاشك فیه) نفرموده‌است (مترجم)

آنهاست و استقبال خلق بآن درجهت هدایت شدن بآن وتوجه بالفاظ ومعانی آن) نیست وازاینروتعبیر بجهت (پیش رو) فرموده است وهمچنین احتمالی ازاین ناحیه (که ناحیهٔ بیان وهدایت شدن بالفاظ ومعانی است) در آن راه نمییابد . چنانکه در آیهٔ (**کتاب احکمت آیاته** (۱)) ذکرشده است . ونیزقرآنرا پشت سرمحسوسی نیست وپشت سر کنایه ازجهت انتساب وپشت بندی آن بخداست که موسوم بجهت صدور وتبلیغ است یعنی احتمال سوء وباطلی ازاین ناحیه هم که ناحیهٔ قائل وناقل است نمیرود . پس قرآن ازهمه جهت وهر ناحیه معصوم ومصون است

وبازقرآن رادرآیهٔ(**انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون** (۲)) نص است براینکه نسبت قرآن بخدای سبحان ثابت است بنسبت مؤکده همچنانکه محفوظ است ازطرف خدا بصورت مؤکده ومحفوظ است بصورت مطلقه . وخدای منان دراینجا متعهد شده است ووفای بعهد ازجانب خدا حتمی وضروری است خواه این تعهد متعلق بجوهر لفظ تنها باشد (دراینصورت نسخ ونسیان وتحریف ونقصان در آن متصور نیست) وخواه متعلق بحفظ وثوق واعتماد برقرآن باشد (دراینحال هم چیزیکه تماس با حجیت یا امامت آن پیدا کند متصور نخواهد بود) وخواه متعلق بهردو امر باشد) دراینصورت هم مطلوب ما ازجمیع جهات ووجوه (برآورده و تمام است)

ونیزهمچنانکه قرآن حکیم خود بنفسه حافظ ونگهبان منصب امامت ومنصهٔ تمامیت وکرسی حجیت تامه وبعهده گرفتن هدایت عامه (بنا بآیات مذکوره) برای خویشتن است همانقسم هم خود بنفسه حافظ ونگهبان خویش ازعوامل ریب درتمام نواحی چهارگانه (بنا بآیات سه گانه مذکوره) برای خویشتن میباشد

مضافاً باینکه ازنظرشدت اهتمام باین قضیه خداوند متعال بآیه‌ای پس ازآیهٔ

---

(۱) آیه ۱ سوره ۱۱ (هود) . **الر کتاب احکمت ایاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر** یعنی کتابی که آیات آن با دلایل محکم نازل شده سپس ازجانب خدای دانای آگاه تفصیل یافته وروشن گردیده است

(۲) آیه ۹ ازسوره ۱۵ (الحجر) یعنی ما خودمان قرآن را فرستادیم وخودمان نگهبان او هستیم .

دیگر این موضوع را نص و تأکید فرموده و بنص خاص صریحی عصمت خود را تصریح ودر آیات بی‌شمار اثبات نموده است که قرآن کتاب خداست ازقبیل (تنزیل من حکیم حمید (١)) ونظایر آن . سپس اثبات فرموده است که قرآن در حین نزول از شیاطین انس وجن محفوظ وازهرسوء وباطلی که قبل از تبلیغ وپس از تبلیغ بآن تماس یابد مأمون است چنانکه در آیهٔ وانا له لحافظون وآیهٔ لایاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه وهمچنین آیهٔ (نزل به الروح الامین علی قلبك لتكون من المنذرین بلسان عربی مبین (٢)

وآیهٔ (ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین(٣)) وآیهٔ(انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لایمسه الا المطهرون (٤)) وآیهٔ(وما ینطق عن الهوی ان هوالا وحی یوحی (٥)) وغیر اینها آیاتی که متضمن عصمت قرآن ازهرشایبه یا خدشه‌ای است که در وثوق بآن یا در امامت عامه وهدایت تامه نبودن آن مؤثر باشند .

بلی ماورای این دلایل قاطعه و براهین ساطعه دلایل دیگری ذکر کرده‌اند که موهم خلاف گردیده است و از آنها نظریات چهارگانه‌ای که گذشت

---

(١) دنبالهٔ آیه ٤٢ سوره(فصلت) یعنی از پیش وپس این قرآن باطلی نمی‌آید فرستاده‌ایست ازجانب خدای دانای ستوده .

(٢) آیه ١٩٣ سوره ٢٦(الشعراء) -یعنی روح الامین (جبرئیل) قرآنرا بردل توفرود آورد تا (بحکمتها واندرزهای آن)خلق را متذکرساخته وآنها را ازعقاب خدائی بترسانی (یعنی بوسیله آن ازترسانندگان باشی) بزبان عربی آشکار

(٣) --آیهٔ ٤٤ تا ٦٤ سوره ٦٩ (الحاقه) - یعنی : اگرمحمد بما سخنانی دروغ می‌بست (وبما نسبت میداد) محققاً اورا بقهروانتقام می‌گرفتیم ورگ دل اورا قطع می‌کردیم

(٤) — آیه ٧٧ تا ٧٩ سوره ٥٦ (الواقعه) — یعنی : همانا این قرآن بسی گرامی و سودمند است ــ در لوح محفوظ وکتاب سر الهی — که جز دست پاکان بدان نرسد (و او را مس نکنند)

(٥) — آیه ٣و٤ سوره ٥٣ (النجم) — یعنی : و(رفیق شما محمد) هرگز بهوای نفس سخن نمي‌گوید سخن اوجزوحی خدائی چیز دیگری نیست که باو میرسد

تولید یافته وما آن نظریات را عوامل ریب ومعاول هدم (۱) نامیده‌ایم ودراینرساله برفع آن شبهات میپردازیم وآنهاعبارتند از

۱ - نظریهٔ نسخ ونسیان

۲ - نظریهٔ تحریف بزیاده و نقصان

۳ - نظریهٔ موقوف بودن تفسیرآیات قرآن بنص مأثور

٤ - نظریهٔ تفسیر برأی ووجوه مبهمات ومتشابهات درقرآن

٤

در اصل نسخ و معنای صحیح آن

باید دانست که علماء را درشذوذ وبی پایه بودن نسخ باینمعنی (که لفظ در قرآن باقی وحکم آن ازبین رفته باشد) اختلافی نیست زیرا تفسیر نسخ باینمعنی امری استثنائی و غیر طبیعی است یا بعبارت دیگر خلاف اصل و مخالف ظاهر است ومورد قبول عقل نمیباشد (مگر بدلیلی روشن وشاهدی مبرهن) ولذا اصل عدم نسخ است (یعنی اصلا نمیتوان قبول کرد که درقرآن آیه‌ای باشد که حکمش نسخ شده وازمیان رفته باشد).

بعض‌ازآیات قرآنی بلفظ نسخ اشاره دارد هرچندبامعنای صحیح نسخ‌مغایر است مانند آیهٔ : (ماننسخ من آیة اوننسها نأت بخیر منها اومثلها (۲)) ودربعض آیات دیگر اشاره بمعنای نسخ دارد هر چند با لفظ صریح نسخ مغایرت داشته و بکلمهٔ نسخ ذکرنشده باشد مانند آیهٔ : (یمحو الله ما یشاء ویثبت و عنده ام الکتاب (۳)

---

(۱) معاول جمع معول (بکسر میم و سکون عین و فتح واو) یعنی کلنك) یعنی این عوامل چهارگانه شك وریب بمنزلهٔ کلنگی هستندکه باعث خرابی بنیان وحی وقرآن میباشند)

(۲) آیه ۱۰٦ سورهٔ ۲ (البقره) یعنی : ما آنچه را ازآیات نسخ میکنیم یا آنرا از یاد برده ومتروك میسازیم بهتر ازآنرا یامانند آنرا میآوریم الم تعلم ان الله علی کلشئی قدیر آیا ندانسته‌ای که خداوند برهرچیز تواناست.

(۳) آیه ۳۹ سوره ۱۳ (الرعد) خداوند هرچه بخواهد (از احکام یاحوادث عالم) محو می‌کند واز بین میبرد وهرچه را خواهد اثبات وبر قرار می‌کند و اصل‌کتاب آفرینش نزد او و مشیت اوست.

پاره‌ای از علماء ظاهری وغیر آنان براین رفته‌اند که این آیات دال ومثبت نسخ دراحکام خداست حتی آیاتی که در کتاب کریم مسجل و باقی مانده است.
اما ما گروه اهل تامل وتحقیق براین‌عقیده هستیم ونزد ما این‌قول ترجیح دارد که آیهٔ اولی برآنچه گروه نسخیون از نسخ خود مقصود دارند نص و دلیل نیست و آیهٔ ما ننسخ من آیة . . . الخ متمم‌آیهٔ ١٠٥ سوره بقره‌است و در سیاق آیاتی واقع شده است که اشاره بشئون کفار دارد ودردنبال آیه (ما یود الذین کفروا من‌اهل‌الکتاب ولاالمشرکین ان ینزل علیکم خیر من‌ربکم والله یختص برحمته من یشاء والله ذوالفضل العظیم . (١)) واقع شده‌است واین امربخوبی فهم مراد را معین میکند بتوجیه دو وجه آینده :

وجه اول آنکه : مراد از (آیت) درآیهٔ مبارکه نعمت ربانیه وحکمت الهیه دربارهٔ مخلوق باشد وآیت بدین معنی یعنی بمعنای نعمت ورحمت در قرآن حکیم بسیار آمده است چنانکه درسوره روم فرماید : (و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها وجعل بینکم مودة ورحمة ان فی ذلك لایات لقوم یتفکرون (٢) .

سپس بعض‌آیات رحمت‌را شمرده وفرموده است : (و من آیاته خلق السموات والارض‌واختلاف السنتکم والوانکم ان فی‌ذلك لایات للعالمین(٣)

---

(١) آیه ١٠٥ سوره ٢ (البقره) یعنی : هرگز نه‌کافران ازاهل‌کتاب و نه مشرکین مایل نیستندکه چیز بهتری برشما ازجانب پروردگارتان نازل شود لکن خدا هرکه را بخواهد برحمت خود مخصوص میگرداند وخدا صاحب فضل عظیم است

(٢) آیه ٢١ سوره ٣٠ (الروم) - یعنی : وازآیات رحمت و نعمت خدای اینستکه برای شما ازجنس خودتان جفتهائی‌آفرید تا دربرآنها آرامش یافته وبا آنها انس بگیرید و میان شما دوستی ومهربانی برقرار فرمود همانا دراین‌امر هم برای مردم بافکر نشانه‌هائی ازعلم وحکمت الهی‌آشکار است

(٣) آیه ٢٢ سوره٣٠ (الروم) وازآیات عظمت ورحمت خداوند آفرینش‌آسمانها وزمین است واختلاف زبانها ولهجه‌ها ونژادها ورنگهای شماست وهمانا درآفرینش و اختلاف‌احوال آیات ونشانه هائی از عظمت خالق برای دانشمندان است .

و ایضاً (ومن آیاته ان یرسل الریاح مبشرات ولیذیقکم من رحمته و لتجری الفلك بأمره ولتبتغوا من فضله ولعلکم تشکرون (۱) .

و درسورهٔ شوری (ومن آیاته الجوار فی‌البحر کالا علام ان یشاء یسکن الریح فیظللن رواکد علی ظهره ان فی‌ذلك لایات لکل صبار شکور)(۲) و غیر اینها از آیاتی که بمعنی نعمت ودرمورد رحمت آمده است

وبنا برین معنی آیهٔ مورد بحث ما این خواهد بود که خداوند نسخ نمی کند نعمتی‌ازنعمات خود را مگراینکه برای انسان نعمت دیگری بهتراز اولی میآورد یا مانند ونظیر نعمت اولی چنانکه شاعرپارسی زبان گوید :

(خدا گر ببندد زحکمت دری   گشاید زر حمت دردیگری)

پس این معنی وجیه و نیکو کجا ومعنائی که نسخی‌ها از آن‌می کنند وتأویل ناپسندی که آنها از آیهٔ مزبوره مینمایند کجا(۳) ؛ وسیاق آیات قبلی(ما یودالذین کفروا من اهل الکتاب ...الخ) هم مؤید این‌تفسیرودلیل براینست که مراد از(آیت) درآیهٔ(ما ننسخ‌من آیة ...الخ) نعمت‌وخیرورحمت است

وجه دوم - : برحسب آنچه بفهم خالص وخالی ازشائبه ماتبادر نموده است اینکه :آیهٔ مبارکهٔ(ما ننسخ ... الخ) ناظربآیات واحکام توراة وانجیل وشرایع پیشین وما قبل براسلام است ومؤید این نظرورود این‌آیه درسیاق‌آیاتی است که اشاره باحوال اهل‌کتاب می کند . پس مراد این خواهد بود که خداوند سبحان

---

(۱) آیه ٤۷ سوره ۳۰ (الروم) و از آیات عظمت و رحمت خدا آنستکه باد ها را میفرستد تا مژدهٔ باران دهند وبدنبال باران شمارا از رحمت خود لذت آبادی و برکت بچشانند و بازبوسیلهٔ بادها کشتی‌ها در دریاها بامراو بحرکت افتند وشما بتوسط آنها درطلب فضل و نعمت خدا برآئید وشاید شکر گذاری کنید .

(۲)آیه ۳۳سوره ٤۲ (الشوری) یعنی :وازآیات رحمت‌خدا کشتیهای جاریهٔ دردریاهاست که مانندکوه درحرکتند که اگربخواهد بادساکن وآرام می گرددو کشتیها بر سطح آب ثابت می‌مانند همانا دراین جریان بادها وحرکت کشتیها نشانه‌هائی است برای‌آنانکه بسیار بردبار و شکر گذارند

(۳) نسخیین (یعنی آنها که قائل بوجود آیات منسوخه درقرآنند) می گویند تفسیرآیه (ما ننسخ من آیة ...الخ) این است که‌آنچه راما در احکام قرآن نسخ وابطال می کنیم‌بجای آن احکام بهتر یا مانند آن‌می آوریم .

آیـهٔ حکمیه‌ای‌را نسخ نمی‌کند یعنی مدلول آیـه‌ای از تـوراة و انجیل را در شریعت موسی و عیسی باطل نمیکنند وازیاد مردم نمیبردمگر آنکه‌بحکمت عالیهٔ خودآیهٔ حکمیه‌ای‌درشریعت محمد (ص) مقرر میسازد که‌درمصلحت برتر و بهتراز آیهٔ منسوخهٔ (درشریعت پیشین) یا در مقبولیت عامه‌مانند آن‌آیهٔ نسخ شده باشد

فرق بین وجه دوم با وجه اول اینستکه اولی تفسیر نسخ بتبدیل و آیت بمعنای‌معنوی لغوی(۱) آن تفسیر شده است‌درصورتیکه در وجه ثانی تفسیر آیت موافق‌نظر جماعت نسخی‌ها و بمعنای اصطلاحی‌آن (یعنی موافق معنائیکه مقصود آنها در نسخ میباشد) بعمل‌آمده است .

دراینجا وجه سومی هم برای تفسیر آیهٔ نسخ بنظر می‌آید که نیز مخالف مراد ومقصود جماعت نسخی هاست وآن چنین است که ما آیت را بمعنای نشانه‌و علامت ومعجزه یاحکمت‌عجیبه‌ای (که‌پروردگار بشر خود یا بدست فرستادگانش برای هـدایت بندگانش ظاهر میسازد) معنی و تفسیر کنیم مـانند آیهٔ :

(ومن آیاته ان تقوم السمآء بامره ثم اذا دعاکم دعوة من الارض اذا انتم تخرجون) (۲) وآیهٔ دیگر : **(ومن آیاته ان‌خلقکم من‌تراب ثم اذا انتم بشر تنتشرون)** (۳) وآیهٔ دیگر : **(ومن‌آیاته خلق‌السموات والارض ومابث فیهما من دابة و هو علی جمعهم اذا یشآء قدیر)** (٤) وآیهٔ دیگر : **(وان یروا آیة یعرضوا و یقولوا سحر مستمر)** (٥) وآیهٔ : **(وقال لهم نبیهم ان آیة ملکه**

---

(۱) معنای لغوی نسخ تبدیل‌است چنانکه گوئیم (**نسخت‌الکتاب**) یعنی نسخهٔ دومی بدل ازنسخهٔ اولی بدیدآوردم واین نیست که نسخه ای را نابودکردم و بجای او نسخهٔ دومی بوجود آوردم ودرالمنجد هم گوید **نسخ‌الکتاب: نقله و اکتتبه حرفاً بحرف**

(۲) آیهٔ ۲۵ سورهٔ ۳۰ (الروم) : یعنی وازآیات غریبهٔ خداوند آنستکه آسمان بامراو برپا ایستاده سپس چون (پس‌از تلاشی وتفرق بدن درهمین زمین) شما را بخوانند ودعوت کنند زنده میشویدوازاین زمین خارج میشویدهمانطورکه در ابتدا خارج شده بودید

(۳) آیهٔ ۲۱ سورهٔ ۳۰ (الروم) یعنی : واز آیات غریبهٔ خداوند آنکه شما را از خاك بیافرید وبشرهای زنده‌ای شدید وددرزمین پراکنده گشتید

(٤) آیهٔ ۲۹ سورهٔ ٤۲ (الشوری) یعنی : و از آیات غریبهٔ خداوند آنکه آسمانها و زمین را بیافرید وجنبندگانی پراکنده‌کرد واو برجمع آوری آنها هر وقتی بخواهدتواناست

(٥) آیهٔ ۳ سورهٔ ٥٤ (القمر) ـ وچون آیت یعنی‌معجزه‌ای بیبنند از تامل در آن اعراض میکنند ومیگویند این جادوئی استمرار یافته وپیش‌آمده است

ان يأتيكم التابوت فيه سكينة من ربكم وبقية مما ترك آل موسى وآل‌هرون تحمله الملائكة ان في ذلك لاية لكم ان كنتم مؤمنين) (۱)

ودرقرآن از این قبیل آیاتیکه بمعنای حکمت غریبه و عجیبه باشد زیاد می‌یابیم و چنانکه درآیات پیش گفته هم‌لفظ‌آیت در غرائب نعمت وشواهدرحمت هردو استعمال شده است وتمام این استعمالات مخالف مراد گروه نسخی‌ها ازتفسیر آیت بمعنای الفاظ وحی دالهٔ براحکام شرعیه است ومعنای تبدیل درتفسیرآیه که موافق نظر ما ومخالف نظر نسخی‌هاست مقبولتر وازتفسیرنسخی‌ها مرجح‌تراست ودرعین‌حال می‌بینیم که رأی نسخی‌ها مخالف باحجت‌عقل ومخالف باحق‌ومخالف باظواهر قرآن کریم است و بدین جهت برذوی العقول عدول از رأی نسخی ها برأی مقبول ما معین ومرجح خواهد بود.

تتمه - مزید بیان در آیهٔ نسخ

سیاق آیهٔ نسخ : (**ما ننسخ من آية او ننسها . . . الخ**) را بر دلالت آیه بتفسیریکه ما کردیم تأثیری‌عادی است واگر مجدداً بآیهٔ گذشته یعنی (**ما يود الذين كفروا . . . الخ**) مراجعه و امعان نظر کنیم این آیه حکمی شرعی متعلق بشرایع اهل کتاب واشباه کتاب است ومجادله و منازعهٔ بین وحی محمدی (ص) و وحی موسوی یاعیسوی را ممثل ساخته است چه اهل کتاب باینکه پس از کتابهای عهدین (عهد عتیق یعنی توراة وعهدجدید یعنی انجیل) بآمدن کتابی برنبی عربی که منزلت وحی ومکانت شرع آنها را تبدیل کند راضی وخشنود نبودند و تازمان ماهم این ناخوشی وناپسندی از گفتار و کردارشان پیدا و هویداست و بدینجهت مرادازخیر منزل درآیهٔ مزبوره ، قرآن‌وآیات قرآنی است - و این آیه مشعر بر اینکه درصدد بیان نسخ‌آیه‌ای ازقرآن‌بآیهٔ دیگر ازقرآن باشد نیست بلکه اشعار واضح دارد که مراد ، نسخ آیات سایر ادیان بآیات قرآنی است‌چنانکه در آیهٔ

---

(۱) آیهٔ ۲۴۸ سورهٔ ۲ (البقره) : یعنی - پیغمبرشان بآنها گفت همانا نشانهٔ شاهی او اینستکه تابوتی که سکینهٔ پروردگارتان والواح بازماندهٔ از خانوادهٔ موسی وهرون درآنست و فرشتگان حامل آن هستند برای شما خواهد آورد همانا در این آوردن تابوت (یعنی صندوق حاوی اشیاء مذکوره) معجزه وحجت ونشانهٔ روشنی است برای شما اگر اهل ایمان باشید .

(یمحوالله ما یشاء و یثبت . . .) نیز مـا توضیح داده ایم و از نظر خوانندگـان خواهد گذشت .

۵

تفسیر آیهٔ محو و اثبات

نسخیون بآیه (**یمحوالله مایشاء و یثبت وعنده امالکتاب**) استدلال نموده‌اند الا اینکه ظاهر آیه بسیاق آیهٔ پیشین(۱) دلالت دارد که این آیه درمورد حکمی شرعی در برابر امتی پیشین و شرعی سابق وارد شده و مشعر براینست کـه محو عبارت ازبین بردن حکمی در شریعت دیگر و اثبات کردن حکمی بعوض آن در شریعت اسلام میباشد یا بعکس و مقصود اینستکه خداوند سبحانه و تعـالی احکام شرایع را برحسب مقتضیات احوال وازمنه تبدیل میفرماید .

درآیه ۱۰۵ سوره دوم (البقره) (**ماننسخ من آیة . . . الخ**) در فصل پیش گفتیم که آیهٔ مزبوره درسیاق حکم اهل کتاب و آیهٔ (**ما یودالذین کفرو . . . الخ**) واقع شده وظاهر اینستکه اهل کتاب بنزول قرآنی که تعدیل کنندهٔ احکام توراة وانجیل است خشنود نبودند وقرآن ضمن آیهٔ مزبوره بآنها جواب گفته است وخبر نازل برمسلمین درهر دو آیه همان قرآنست که او ناسخ است و توراة و انجیـل منسوخند و آن آیه و آیهٔ محوواثبات دلالتی بروجود آیهٔ منسوخه‌ای درخودقرآن ندارند بالاخص که حکم نسخ شود و تـلاوت آن نسخ نشده باشد زیرا ظاهر آن محوآیه‌ای واثبات آیهٔ دیگری بجای آنست چنانکه آیهٔ : (**و اذا بدلنا آیةمکان آیة والله اعلم بما ینزل قالوا انما انتمفتر بل اکثرهم لایعلمون**)(۲) بر آن

---

(۱) آیهٔ قبل‌از یمحوالله آیهٔ ۳۸ سورهٔ رعد است که فرماید : (**و لقد ارسلنا رسلا من‌قبلك وجعلنا لهم ازواجاً وذریة وما کان لرسول ان یأتی بآیة الاباذن الله لکل اجل کتاب** یعنی‌ما پیمبرانی پیش‌از تو‌فرستادیم و برای آنها زنان وفرزندانی قرار دادیم وهیچ پیمبری نبود که بی‌اذن خدا آیت ومعجزی بیاورد چه برای هرامری وقت معینی است

(۲) سوره (نحل) آیهٔ ۱۰۱ ـ یعنی : وماهرگاه آیتی را بجای آیت دیگر تبدیل کنیم کافران اعتراض کرده گویند تو بر خدا افترامی‌بندی وحال آنکه خداوند بآنچه نازل‌می کند داناتر است وبیشتر اینها نمی‌فهمند ونادانند .

دلالت دارد و از قرآن دلیلی بروجود آیه ای که حکم آن نسخ شده باشد و الفاظ وتلاوت آن باقی مانده باشد در دست نداریم و این همان حقیقتی است که در آیهٔ (الٓم ذلك الكتاب لا ریب فیه) ودر آیات وفصول دیگر بتفصیل بیان کرده‌ایم

تتمه : همچنانکه تفسیر محو بنسخ آیات (وحی موسوی و عیسوی) مثلا و تفسیر اثبات بتصحیح وتثبیت آیات وحی محمدی ص وشریعت سرمدی اوامکان دارد همچنین تفسیر محو و اثبات بآیات غریبهٔ کونیه وآیات نعم الهیه نیز ممکن است چنانکه قبلا نیز قول مبنی براستعمال لفظ (آیت) را درمعنی معجزه (در غرائب حکمت وعجائب حوادث) وهمچنین استعمال لفظ (آیت) را بمعنی نعم الهیه (تحت عنوان اصل نسخ و معنای صحیح آن) بیان نمودیم بنابرین تأویل روایت مستفیض ازامام علی علیه‌السلام نیز درآنجا که فرمود : « اگر آیهٔ :یمحوالله مایشاء ویثبت در کتاب خدا نبود هرآینه آنچه راتاقیامت حادث میشود بشما خبر میدادم . » هر گاه آنرا بآیات نعم‌الهیه وحوادث غریبه تطبیق وتفسیر نمائیم درست وبجا وخیلی مناسب خواهد بود .

٦

دراثبات عصمت قرآن ازنسخ ورد شبهات قائلین بنسخ

تردیدی دراین نیست که عبد از مولای خود بمجرد اینکه کلامی را بشنود یاباوابلاغ شود دراو مؤثراست واورا وادار درعمل بموجبات آن مینماید مگراینکه یکی ازموجبات شك و ریب دراین کلام پدید آید و اسباب سلب و ثوق و اعتماد بآن گردد وبعبارت دیگر جوالب ریب وشك سوالب ثقه واعتماد شود

اول اینکه بعبد گفته شود مبلغ دررسالت مولای اودیوانه یادروغگو بوده است وچنین پندار شود که کلام منسوب بمولای او اصلاازناحیهٔ مولاصادر نشده باشد

دوم اینکه بعبد گفته شود سخنی را که ازطرف مولای اوتبلیغ شده مشوب بتحریف ودستبردگی است وازافزایش وکاهش سالم ومصون نمانده است

سوم اینکه بعبد گفته شود کلام تبلیغ شدهٔ از طرف مولای او نسخ شده و مولایش ازحکمی که داده است بحکم دیگری عدول نموده است

چهارم اینکه بعبد گفته شود سخنی را که از طرف مولای خود می شنود الفاظ آن صریح بمقصود نیست ودلالت برمقاصد مولای او ندارد و بعبارت مصطلح مؤول(۱) یامجمل(۲) است(۳)

بایکی ازاین شکوك چهارگانه عبد متوقف می‌ماند و درامر مولای خود بوادی ریب می‌افتد ودرعمل‌بآن مرددمی گردد - ولی‌پروردگار و مولای حقیقی مابندگان در کتاب عزیز خود تمامی این شکوك رابرطرف ساخته حتی بندگان خویش‌را درعمل بکتاب خود مطمئن فرموده است بدون اینکه هیچگونه توقف یاحیرتی برای عباد فراهم گردد بلکه قول درست همانست که خداوند کتاب خود راحجت تامه بین خود وعامهٔ بندگان خویش قرار داده است

واز جملهٔ آیات مؤید بمقصودمادر خطاب کریم که برعصمت کتاب خدا از سوالب‌وثوق‌وجوالب‌شك دلالت می کند نص گفتار خداست درآیهٔ (**انا نحن نزلنا**

---

(۱) مؤول دراصطلاح لفظی راگویند که احتمال دومعنی درآن برود که یکی از دومعنی ترجیح برمعنی دیگر داشته باشد مثلا درآیهٔ(**یدالله فوق ایدیهم**) (ید) دومعنی دارد یکی دست که عضو بدن انسان است ودیگری قدرت ودراینجا (ید) راتأویل بمعنی راجح که دست است نباید نمود زیرا خداوند منزه است ازداشتن دست پس‌بنا بتأویل ، مقصود معنای مرجوح است که قدرت واحاطه باشد

(۲) مجمل یامتشابه دراصطلاح نیز لفظی است که احتمال دومعنی درآن برود ولی هردو مساوی باشد ویکی رابر دیگری ترجیحی نباشد مانند آیهٔ (**و اللیل اذاعسعس**) که لفظ عسعس هم بمعنای پشت کردن وهم روکردن است ودراینجا بهریك ازدومعنی رواست و یکی را بردیگری رجحانی نیست – ونقیض مجمل‌را (محکم یامبین بفتح وتشدید یاء)گویند وآن لفظی است که بطور واضح برمقصود دلالت کند واحتمالی برای معنای دیگر در آن نرود – و بیشتر آیات کریم مجمل وکلی است که محتاج ببیان وتوضیح است چنانکه فرمود : (**وانزلنا الیك الذکر لتبین للناس مانزل الیهم . . . .**) یعنی ماقرآنرا بسوی توفرستادیم تااینکه بیان کنی وتوضیح دهی ازبرای مردم آنچه راکه بجانب ایشان فرستاده شده است ومبین (بکسرو تشدید یاء) همانا سنت یعنی کردار وگفتار و تقریر پیغمبر (ص) و علماء اهل بیت پیغمبر است که مبین وروشن کننده سنت پیغمبرصم میباشند

(۳) شیخ بهائی رحمه‌الله درزبدة الاصول فرماید : الفاظ بچهار قسمت‌اند (نص – ظاهر مجمل – مؤول) بدین شرح که لفظ اگر جزبیك معنی حمل نشود (نص)گویند واگر احتمال دو معنی درآن باشد ودریکی ازآن دو معنی ترجیح باشد (ظاهر)گویند واگردومعنی مساوی باشد (مجمل) گویندواگرمقصودمعنی‌مرجوح ازآن‌دوباشد (مؤول) گویند ودوتای اولی یعنی(نص‌وظاهر) داخل درمحکم ودوتای دومی (مجمل ومؤول) داخل درمتشابه‌اند

الذکر وانا له لحافظون) واین آیه در سیاق آیهٔ مسخره و استهزاء کفار به پیمبر اکرم(صم)است که نسبت بوحی خدا سخریه کرده اندو رسول خدارا مجنون شمرده اند وخداوند بالصراحه بصیانت وحفاظت وحی خود ازهر آنچه زایل کنندهٔ جوهروحی یازایل کنندهٔ وثوق مردم بآن باشد تعهدفرموده است . چه حفظ خداوندی یا بجوهر لفظ وحی ووثوق عقلاء بمدلولات و حی هر دو تعلق دارد یـا بیکی تعلق دارد و بدیگری تعلق ندارد ویـا آنکه بهیچیك از آندو تعلقی ندارد امااین شق اخیر باطل است زیرا که العیاذبالله مستلزم کذب آیه وافتراء بخداوند خواهد بود وچون این شق باطلست لازمهٔ آن صحت یکی از صور سه گانه شق اول خواهد بود وچون صدق وصحت آنها مسلم شود نسخ وتحریف باطل می گردد زیرا هریك از نسخ وتحریف لازمه اش از بین رفتن جوهر لفظ وزایل شدن اعتماد ووثوق مردم به آن خواهد بود (رجوع بتفسیرما درآیهٔ **ذلك الکتاب لاریب فیه** وفصل راجع بعصمت قرآن دراین کتاب وکتاب **القرآن امـام الکل** شود)

اکثر مفسرین مانند سیوطی در (الاتقان) وسایر علماء مبحث تحریف قرآن را هم در ذیل مبحث نسخ ذکر نموده اندوشاید بدین مناسبت باشد که نسخ وتحریف طبعاً برجوهر وحی ووثوق بقرآن در حجت عامه بودن آن هر دو موثر هستند یعنی هر کس قائل بوجود آیات منسوخه درقرآن باشد قائل بوجود آیات تحریف شده درآنهم میباشد .

طبقهٔ حشویهٔ سلف(۱) از مفسرین آیات نسخ شدهٔ قرآن را بسه دسته قسمت نموده اند بشرح زیر :

(۱) آیاتی که هم تلاوت وهم حکم آنها نسخ شده است

(۲) آیاتی که تلاوت آنها نسخ شده ولی حکم آنها باقی است.

(۳) آیاتی که حکم آنهانسخ شده است ولی تلاوت آنهاباقی است .

---

(۱) حشویه (بفتح حاء) مردمانی بوده اند که بهرروایتی صرف نظر از التفات بصحت آن روایت عمل میکرده وبهر افسانه ای اعتقاد واعتمادمینموده اند هرچند پایه ومایه ای دردین نداشته باشد وبخلاف آنها محققان وعلماء هستندکه اتکائشان باحادیث واخبار صحیحه است وبدون مبنای صحیح عقلی ودینی بچیزی توجه نمی نمایند .

وسیوطی در قسم سوم شمارهٔ آنهارا بیست آیه ذکر نموده که شش آیهٔ آن فقط در سورهٔ بقره است و ابن العربی بیش از یکصدو بیست آیهٔ منسوخه بشمار آورده ودیگری تادویست وپنجاه آیه هم قائل شده است و حتی آیهٔ (**اتقوا الله حق تقاته**(١)) را ناسخ آیهٔ (**فاتقوا الله مااستطعتم**(٢)) دانسته اند و آیات قتال مشرکین را ناسخ آیات صلح ومهادنهٔ با آنها وجدال باحسن شمرده اند و آیات تخفیف (٣) احکام را ناسخ آیات تشدید(٤) وبالعکس قرارداده و همچنین آیات مخصصه(٥) را ناسخ آیات عامه(٦) پنداشته اند . و ما در تفسیر این آیات بشبهات آنان پاسخ داده وثبوت نسخرا در هیچیك از آنها درست نمیدانیم .

وشیخ الطایفهٔ امامیه (محمدبن الحسن الطوسی رضوان‌الله علیه متوفی ٤٦٠ هجری) را در معرفت ناسخ ومنسوخ قاعده‌ای اساسی است وخلاصهٔ آن اینست که نسخ در سنت نبوی صلی‌الله علیه وآله‌وسلم وقوع پیدا می کند (نه درقرآن) چنانچه در این حدیث . فرمود : «من شمارا از زیارت قبور نهی کرده‌ام اکنون می گویم آنهارا زیارت کنید ومن شمارا از خوردن گوشت قربانیها منع کرده‌ام اینك میگویم آنهارا بخورید . » پس ناسخ و منسوخ در جائی درست‌است وتمامیت‌دارد که جمع بین آنها ممکن نباشد چنانکه در خبر مذکور مشهود میشود (یعنی ممکن نیست که هم نهی باشدوهم‌امر، هم‌بفرمایند بکنید و هم دستور بدهند که نکنید) اما اگر جمع بین آنها ممکن باشد باینطریق که یك حکم را حمل بروجوب وحکم‌دیگر را باستحباب حمل کنیم ویایکی‌را مجمل ودیگری‌را مبین بدانیم ویایکی‌را مطلق ودیگری‌را مقید بشماریم دراینصورت ناسخ ومنسوخی نخواهد بودو ناسخ ومنسوخ در جائیست که درآن واحد جمع هردو حکم مقدور نباشد - وماچون بتوفیق خدا

---

(١) آیهٔ ١٠٢ سورهٔ ٣ (آل‌عمران) بپرهیزید خدارا حق‌پرهیزکاری او (یعنی آنچنانکه باید و شاید از خدابیم داشته باشید) .

(٢) آیهٔ ١٦ سورهٔ ٦٤ (التغابن) یعنی بپرهیزید خدارا باندازه‌ای که‌درقدرت‌واستطاعت‌شماست

(٣و٤) آیات تخفیف آیاتیست که احکام‌را سبك کرده است‌مثل(**الان خفف الله عنکم** وآیات تشدید آیاتیکه برسختی وشدت احکام افزوده یااصل حکم شدید است .

(٥و٦) آیات‌مخصصه‌مثل وجوب‌زکاة وآیات عامه‌مثل‌سنت‌انفاق‌مثلا (**ومما رزقناهم ینفقون**) .

بجمع کلیه آیات قرآنیه (که میگویند یکی برای نسخ دیگری آمده است) در فصول آینده موفق گشته‌ایم وبتصحیح هریك در محل خود کامیاب شده‌ایم میتوانیم گفت که دیگر ناسخ ومنسوخ بآنمعنی که نسخیون قائلند درقرآن وجود ندارد.

اما قسم اول - راجع بآیاتیکه پنداشته‌اند حکم وتلاوت آنها هردو نسخ شده است مانند آیهٔ رضاع که گفته‌اند: بدواً خداوند ده مرتبه شیردادن بچه را موجب تحریم زناشوئی قرارداده بود وبعد نسخ شد واثری ازآن درقرآن واحکام مشهود نیست) ماراهمین بس که خود آنها معترفند این آیات در مصحف شریف نیست و چون حکم آنها محو شده لفظ آنهم باقی نمانده‌است ودر لوح وجود مدون نیست وبدین اعتبار ناسخ ومنسوخی وجود ندارد.

همچنین قسم دوم - که گفته‌اندذکرآن درمصحف‌عزیز مدون نیست ومنسوخ شد ولی حکم آنها باقی است مانند آیهٔ رجم که ام‌المؤمنین عایشه‌آنرا (وهمچنین آیهٔ رضاعرا که در بالاذکر شد) روایت کرده وسایر امهات مؤمنین (زنان دیگر پیغمبر) با او موافقت نکرده‌اند وجمهور صحابه ومسلمین هم در نزول آنها متفق نیستند وگفته‌اند آیهٔ رجم باین عبارت بوده: **الشیخ والشیخه‌اذازنیا فارجموهما البتة بما قضیا من‌اللذة نکالا من‌الله.** یعنی: پیرمرد وپیر زن چون زنا کنند هر دوی آنها را سنگسار کنید البته، بسبب آنچه که‌لذت برده‌اند واین‌حکم عذابی‌از جانب خداست.) علاوه براینکه اگراسلوب آنرا بااسلوب سایرآیات ذکرحکیم مقایسه کنیم وجمله‌های آنهارانیز باهم بسنجیم بتکلف وسنگینی عبارت پی‌میبریم وخالص را از ناصاف وپاك‌را از معیوب تمیز میدهیم عقل سلیم و ذوق حکیم‌نیز تشخیص میدهد که آیا چنین آیه‌ای از قرآن هست یا نیست؟ و نیز می‌نگریم که نویسندگان‌وحی (که متجاوز از چهل تن بوده اند) صحابهٔ پیغمبر و حواشی پاك محضر انور هیچیك بنزول چنین آیاتی شهادت نداده‌اند وحال‌آنکه آیه‌ای نبود که ازخاطر یاقلم‌آنها محوشده باشد زیرا که هرموقع آیه‌ای‌نازل‌می‌گردید‌پیغمبر(ص) آیه را برآنها می‌خواند خصوصاً برمخزن علم وکاتب وحی خویش‌علی‌علیه‌السلام که خود آن بزرگوار فرمود ودر ملاء عام دعوی نمود که: «هیچ آیه‌ای درسفر

وحضر نزول نیافت مگر اینکه‌رسول خدا(ص) آنرا بمن آموخت . » وهمچنین‌علی علیه‌السلام درموقع اجرآء حدبر شراحهٔ همدانیه‌فرمود: «جلدتها بالکتاب ثم رجمتها بالسنة . » یعنی اورا برطبق کتاب خدا تازیانه زدم و برسنت رسول‌خدا سنگباران نمودم - واگر آیهٔ رجم از قرآن بود علی (ع) میفرمود : (او را برطبق دستور کتاب خدا تازیانه زدم وسنگسار نمودم .)

بازهم برای ضعف روایات نسخ وتحریف اضافه می کنیم که این‌اخبار اخبار آحاد هستند واخبار آحاد نزد محققین از علماء ایجاب علم و عملی نمی‌نمایند و بعلاوه معارضهٔ آنها با کتاب خدا وآیات حفظ وعصمت قرآن(بعنوان اینکه‌حجت باقیهٔ تامه است) موجب تقویت قول ماست مانند آیات : (**انانحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون**) و (**ذلك الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین**) و(**لایأتیه‌الباطل من بین یدیه ولامن خلفه**) وغیر اینها که سابقاً ذکر شد .

و نزد فقهاء ومحدثین مسلم است که‌هر حدیثی مخالف‌با کتاب خدا باشد باید آنرا بردیوارزدوطرح وجرح‌نمود وهر گاه آیهٔ رجم‌از کتاب خدا میبود ابوحفص عمر به ابی بن کعب نمیگفت : « اگر نمیترسیدم بگویند عمر چیزی بر کتاب خدا افزوده آیهٔ رجم را تثبیت می نمودم . » پس آیهٔ منقوله از عایشه جزو کتاب خدا نبوده است .

علاوه بر مراتب مذکوره اگر اینگونه‌آیات از کتاب خدابود چه‌باعث‌شده است که جمهور مسلمین از اثبات آنها یا اثبات آیه‌ای مانند (**لوکان لابن آدم وادیان‌من‌الذهب‌لاتبغی ثالثاًو لایملاء عین‌ابن آدم‌الا التراب‌و یتوب‌الله‌علی من‌تاب.** یعنی اگرپسر آدم را دو وادی (یعنی‌دودره‌ومسیل) از زر باشد هرآینه‌طالب‌وادی سوم آنست وچشم آدمیرا جزخاك‌چیزی پر نمی کند وخداوندازکسیکه‌بدرگاه‌او بازگشت کند قبول توبه می‌نماید) وامثال آن از کلمات مأثوره که بیشتر شباهت باحادیث قدسیه دارند غفلت نمایند وچه‌بسا همین گفتارها وروایات متروکه منشأ پیدا شدن نظریهٔ نقص وکاهش درآیات قرآن شده باشند که بعض از حشویهٔ سلف از سنی وشیعه باین‌قول رفته‌اند وعلماء وجمهورمسلمین باآنها مخالفت نموده‌اند.

امین الاسلام شیخ طبرسی رحمه‌الله در فن خامس از مقدمات مجمع البیان عقیدهٔ خود و علمای شیعه رادر اینباب اشعار داشته و گوید : واز جملهٔ گفتارها : سخن در باب افزایش بقرآن وکاهش ازآن است که سزاوار تفسیر نمیباشد ـ اما زیاد وافزون شدن درآیات قرآنی اجماع علماء بربطلان آنست ـ واما کمو کاسته شدن ازآن گروهی ازاصحاب مایعنی امامیه وجمعی ازحشویهٔ عامه بر این رفته‌اند که‌در قرآن تغییر وکاهشی حاصل شده است وعقیدهٔ صحیح از اصحاب ما خلاف آنست (یعنی کمو کاستی درآن نشده است) واین عقیده راسید مرتضی قدس‌الله روحه تأئید ویاری کرده وحق سخن‌را دربارهٔ آن‌ادا ووفاءنموده‌ودرجواب‌مسائل طرابلسیات درچندجابیان کرده است که علم بصحت نقل قرآن مثل علم ببلدان و حوادث بزرك ووقایع‌عظیمو کتب‌مشهوره واشعار مسطورهٔعرب‌است(یعنی‌همانقسم که بواسطهٔ تواتر اخبار علم بصحت آنها حاصل است و منکر فلان شهر و فلان قضیهٔ تاریخ یافلان کتاب مدون نمیتوان شد منکر صحت نقل قرآن هم‌نمیتوان شد مترجم) زیرا توجه وعنایت نسبت بقرآن شدت داشت و دواعی و موجبات برای نقل ونگاهداری آن زیاد بود وبحدی رسید که قابل ذکر نیست زیرا قرآن‌معجزهٔ نبوت ومأخذ علوم شریعت‌واحکام دینیه بود وعلماء مسلمین در حفظ وحمایت آن بمنتها حداهتمام داشتند حتی هرچیز که درآن مورداختلاف‌میشد ازاعراب وقرائت حروف وآیات بتعریف وتوضیح آن میپرداختند پس بااینمراتب وبا عنایت صادقه وشدت ممارست درضبط آن چگونه جایز است که تغییر یانقصانی در آن حاصل شده باشد ـ ونیزفرموده است‌قدس‌الله روحه ـ علم بتفصیل قرآن‌وجزءجزءآن‌در صحت نقلش مثل علم بجملگی وکلیه آنست ودرضرورت علم باجزاءجاری مجرای علم بکتب مصنفه مانند کتاب سیبویه ومزنی‌است‌چه کسانیکه بشأن‌این‌دو تصنیف عنایت وتوجه دارند ازتفصیل وجزء جزء آندو همانرا عالم‌اند که عالم بجملگی و تمام آندو کتاب هستند تااین حد که اگر کسی بابی از نحو داخل کتاب سیبویه کند که جزء آن کتاب نباشد فوراً درنزد اهل‌علم معلوم ومشخص وشناخته میشود که‌از آن نیست وبآن ملحق شده است وهمین قسم نسبت بکتاب مزنی وپرواضح

وبدیهی است که عنایت و توجه بنقل قرآن وضبط (آیات و کلمات وسور) آن از عنایت وتوجه بضبط کتاب سیبویه ودواوین شعراء بیشتر بوده است . . . الخ . »

۷

بحثی بین ما و نسخی‌ها

گفتار ماراجع بوجود نداشتن آیهٔ منسوخه‌ای درقرآن حکیم (که معنای آن منسوخ ولفظ آن باقی مانده باشد) بر قائلین بنسخ گران آمده است ، چه آنها نسخ راچنین تعبیر وتفسیر می کنند که مراد از میان رفته و حکم ملغی شده باشد هرچند الفاظ آن در کتاب خدا باقی مانده باشد - وپیش ازآنکه در دلیل ماتأملی بکنند راه جدال وسجال ونزاع ودفاع را پیش گرفته و می گیرند لذا ما دراین فصل آنچه‌را که آنها گفته‌اند وآنچه‌را مادر ردآنها گفته ومیگوئیم برای اتمام فایده واثبات مقصود بمعرض تسجیل وبیان می گذاریم

اول - پاره‌ای از آنها گویند آیات و روایات دلالت دارد بر اینکه آیات منسوخه‌ای در کتاب کریم وجود دارد گوئیم بلی چنین است - اما نسخی که ذکر آن درآیات وروایات شده است بآنمعنی که شما اختیار کرده‌اید نیست بلکه بمعنی دیگری است ، چه در روایات مأثورهٔ از امام امیر المؤمنین علی علیه السلام و شاگردش حبرامت عبدالله بن‌عباس واز امام ابی‌جعفر محمدالباقر علیه‌السلام وارد شده است که ایشان ناسخ رابمعنی (محکم) تفسیر فرموده‌اند تا (مجمل) راتشریح کندومبین آن‌باشد چنانکه منسوخ رابمجمل‌ومتشابهی تفسیر فرموده‌اند که محتاج بتوضیح باشد - وقرآن هم‌بعض آن مفسر بعض دیگر است وازاینرو ناسخ نامیده شده که آنچه‌را بسبب وهم در ذهن حاصل و بذهن تعلق میگیرد محو کرده واز صفحهٔ ذهن می زداید همانقسم که نور آفتاب سایه را نسخ کرده واز بین میبرد و تفصیل آن دربخش دوم کتاب درفصل سرتشابه قرآنی بیاید

سپس گوئیم ای‌جماعت نسخیون برفرض که ازراه جدل تفسیر ناسخ رابآن معنی که شما اختیار کرده‌اید بدانیم بازهم دلیل شما کوتاه است و بمدعای خودتان

رسانیست وبر وجود داشتن آیه‌ای در قرآن که حکم ومعنایش منسوخ و لفظ و تلاوت آن باقی مانده باشد دلالت ندارد ونزاع ماهم درهمین یکمورد است ودر آیاتیکه میگوئید حکم وتلاوتش نسخ شده است باشما جدالی نداریم ودر پیش ما ازاینکه آیه‌ای لفظ وتلاوتش محو شده باشد مانعی نیست زیرا مفهوم ازفرمایش خدای تعالی **ما ننسخ من آیة او ننسها . . . . الخ** اینستکه از آیهٔمنسوخه عین‌واثری بجا مانده باشد

دوم - در باب اینکه محو و اثبات غیر نسخ است : - نسخیون گویند آیهٔ محو واثبات : (**یمحوالله مایشآء ویثبت وعنده‌ام‌الکتاب**) مؤکد ومؤید آیهٔنسخ است و محوو اثبات همان نسخ است در جواب گوئیم : محوو اثبات اگر از بعض وجوه و نواحی مشابه نسخ باشد در نفس معنای آن عین نسخ نیست زیرا محو و اثبات ظاهراً متعلق بحوادثی هستند که در علم کائنات رخ میدهد ودر آنها هیچ توجهی باحکام شرعیه نیست واگر بازاز راه جدل فرض کنیم که محو واثبات در این آیه متعلق بقضایای شرع والفاظ کتاب باشد تفسیری که شما از نسخ می کنید در اینجا قابل فرض وتسلیم نیست بلکه ظاهر آن بمعنائی میباشد که مادر اطراف محکم ومتشابه بیان کرده‌ایم بقرینهٔ کلمهٔ (ام‌الکتاب) که هم دراین آیه وارداست و هم در آیهٔ پنجم از سورهٔ آل عمران که می فرماید : (**هوالذی انزل الکتاب منه آیات محکمات هن ام‌الکتاب واخر متشابهات . . . الخ**)واین آیه همان‌تفسیر ابن‌عباس واختیار (حبرامت) راکه ناسخ در قرآن (آیات محکمات) و منسوخ (آیات متشابهات) هستند تأیید می کند . ◦

سوم - آیا نسخ بمقتضای زمان است ؟ - نسخیین گویند چه مانعی دارد که برحسب اختلاف مصالح وبمناسبت اقتضای‌زمان وجود ناسخ ومنسوخی‌رادرقرآن قبول کنیم در جواب گوئیم :

نباید فراموش کنیم که نزاع بین ما راجع بآیاتی است که نسخیون گویند حکم آن منسوخ شده وتلاوت لفظش باقی مانده است ونیز باید فراموش نکنیم که معنای نسخ بتفسیری که شما نسخیین‌میکنید اگر جایز باشد مخصوص‌بایام‌حیات رسول خدا (ص) و زمان نزول وحی بر آنحضرت است و از اینکه پس از وفات

پیغمبر(ص) (نه در آیات و نه در روایات) احکام نسخی وجود ندارد ضروری دین واجماعی عموم مسلمین است و (حلال محمد حلال الی یوم القیمه وحرام محمد حرام الی یوم القیمه) مورد قبول همگی است و بنا براین دومقدمه گفتهٔ شما (ای گروه نسخی‌ها) درست نیست زیرا اختلاف مصالح انسان ومقتضیات زمان اگر متعلق بزمان حیات خود پیغمبر(ص) است در همان‌حین که نسخ‌معنی وحکمی لزوم میبافت نسخ تلاوت آیه هم لازم می گردید (وداعی برای ابقـای لفظ آیهٔ منسوخه نبود) واین امری است که ما وشما در آن موافقیم وباهم نزاعی نداریم - آیا اگر اختلاف مصالح انسانی و اقتضای زمانی ببعد از وفات پیغمبر(ص) تعلق داشته باشد که پس‌از وفات آنحضرت نه نسخی درکار است نه‌وحی . . . . ونه ... ونه . . .

آمدیم و گفتیم که اختلاف مصالح وزمان هم تأثیری‌در احکام انسان دارد دراینصورت هم خدای متعال برای این جهت نیز پیش بینی و چاره جوئی فرموده است وهمان آیات متشابهات و اجتهاد مجتهدین وراسخین در علم متکفل‌این‌جهت میباشند وما در محل خود بیان کرده وتوضیح داده‌ایم بدون اینکه نیازمند برأی نسخ شما باشیم که نزد ما مردود است ومورد توجه نیست .

چهارم - در اینجا وجه دیگری‌نیز ممکن است باآنچه بیان‌شد ملحق سازیم وآنچه در خصوص اشتمال قرآن برناسخ ومنسوخ وارد شده توجیه نمائیم - وآن اینستکه آیات قرآنی‌ملایم موردی دون موردی‌ومناسب حالی دون حال‌دیگرنازل گردیده است‌مانند آیات مسالمت وصلح بامشرکین در ابتدای ظهوراسلام درمکه وسپس آیات اذن بجنگ وبستن و زدن وجهاد و جلاد و تاخت و تاز در روزگار نیرومندی مسلمانان - پس وجود آیاتی مانند این ناسخ و منسوخ را در قرآن ما معترفیم ودر آن باب جدالی نداریم -همچنین آیات احکامیکه‌بصورت مطلق‌نازل شده بعد بصورت مقید نزول یافته یاآیه‌ای که در سختی‌وآسانی باآیهٔ‌دیگراختلاف یافته مثل آیه (اتقوالله حق تقاته - یعنی بپرهیزید خدارا چنانکه بـاید وشاید) در برابرآیهٔ (اتقواالله مااستطعتم - یعنی بپرهیزید خدارا تاحدیکه‌توانائی‌دارید) ونیز وجود آیهٔ وجوب روزهٔ ماه‌رمضان بصورت مطلقه وآیهٔ‌استثناء بیماروسافر وکسانیکه طاقت ندارند بصورت مقیده - جزاینکه اینقسم ناسخ ومنسوخ ازآنچه نسخی‌ها مقصود دارند بسی‌دور وبیگانه است .

۸

در پیرامون نسخ و نفی منسوخات از

قرآن حکیم بدلایل دهگانه

نسخ در عرف عرب تحول بابدال است نه بشرط ابطال (یعنی تبدیل ببدل و عوض است بدون اینکه آنرا باطل سازند) مثلا وقتی گویند (**نسخت الکتاب**) مقصود نقل صورت آنست بصورت دیگر ودر اینجا ناسخ ومنسوخ است بدون ابطال و گاهی هم باابطال صورت سابق صدق میکند چنانکه گویند(**نسخت الشمس الظل**) یعنی آفتاب سایه را نسخ نمود - بدینمعنی که خورشید سایه را بتبدیل موضع یامحو وابطال آن تغییر داد واز این قبیل است تناسخ ارواح درفلسفه یامناسخات مواریث درفقه - اما در عرف علمای کتاب وسنت تبدیل حکمی است بحکم دیگر در آیتی یاروایتی دراینصورت اولی منسوخ وبدل آن ناسخ محسوب میشود - واینگونه ناسخ و منسوخ بمعنی اثبات حکمی بابدال وابطال در سنت نبویه و احادیث مرویه ثابت است ومانعی ندارد وجای گفتگو وچون وچرائی در آن نیست - لکن قائل بوجود آیاتی در قرآن حکیم که حکمش منسوخ ولفظش باقی مانده باشد قولی بی پا و عقیده‌ای بخطا وبیجاست زیرا قائلین بچنین عقیده و گفتار کتاب آسمانی جاویدان مارا بکتابهای آسمانی متروکهٔ منسوخهٔ منقرضهٔ سابقه قیاس کرده‌اند وحال آنکه شرع اسلام تابشر باقی وتادنیا مستمر است مستمر وپاینده است وحلال محمد حلال است تاروز قیامت وحرام محمد حرام است تاروز قیامت ومارا براین عقیده ورأی دلائل وشواهدی است که یکایك ذیلا شرح میدهیم :

۱ - قرآن کتاب خدائیست که (**لایأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه**) واگر مشتمل برآیاتی باشد که حکمش منسوخ ومعنائی از آن مقصود نباشد هرگز این مبنا درست نیاید واینمعنی هم نشاید .

۲ - قرآن حجت تامه وبرای هدایت عامه است واگر فرض کنیم چیزی در آن

باشد که موجب اهتدآء و اقتدآء نباشد هرگز تام و تمام نخواهد بود و منافی هدایت عام بودنش خواهد بود .

۳ - منسوخ بمعنی باطل گشتن حکم اگر در این قرآن باقی مانده باشد باقی ماندنش لغو است وحاشا که لغو در آن راه یافته باشد بلکه وجود کلام بی فایده در آن مستوجب مفسده برای اکثر قارئین واغرآء بجهل و مستلزم ایهام و ابهام برای آنها خواهد بود وشأن قرآن اجل ازاین نواقص است .

٤ - نسخ باینمعنی یعنی باطل شدن معنی و حکم و بجا ماندن تلاوت و لفظ وقوعش در یهودیت و مسیحیت وادیانی که برای امم مخصوص تشریع شده ومدت آنها منحصر بزمان مخصوص بوده و عمر آنها بظهور دین بهتر و محکمتری باید سرآید شاید جایز باشد اما در مثل این دین باقی زنده و کتاب جاوید پاینده نیز اگر جایز باشد امتیازی برای آن وجهتی برای خلود وابقای آن نخواهد بود و لازم می آید که دست اصلاح جدیدی برسر آن کشیده شود .

٥ - لازمهٔ تفسیر نسخی ها تبعیض قرآن درقصد وحجیت وصفات کمالیهٔ دیگر آن خواهد بود وقسمتهای منسوخه بنابتفسیر آنها خالی از صفت هدایت و امتیاز اعجاز واستحقاق عمل بآن و اهتدآء واقتدآء خواهد بود .

٦ - تفسیریکه آنها ازنسخ می کنند منافی باآیات محکمه مانند (**کتاب لاریب فیه**) میباشد زیرا وجود منسوخات درآن موجب کثرت ارتیاب و بشك افتادن مردم خواهد بود وباوجود آیهٔ (**کتاب احکمت آیاته**) آیات منسوخه مستحق انطباق بامعنای این آیه ودارا بودن این صفت جلیل جمیل نخواهد بود .

۷ - وجود آیات منسوخه مانع از اینستکه قرآن کلا معجزه ومشتمل برجذبهٔ روحانی درهرآیه باشد وهمچنین بافرمایش خدای تعالی (لایأتون بمثله) وآیات دیگری مبنی برتحدی واعجاز تماس حاصل خواهد نمود .

۸ - قول بوجود آیات منسوخه باحدیث حبرالامه وشاگرد ابی الائمه (عبدالله بن‌عباس) وعده‌ای از ائمهٔ آل محمد علیهم‌السلام و گروهی ازتابعین (که ناسخ و منسوخ را ورای نظر نسخیون تفسیر کرده‌اند) منافی خواهد بود .

۹ - وجود منسوخ زاید درقرآن باآنچه‌دراخبار رسیده که فرموده‌اند : (اخبار

مشکوك در سنت‌را بر کتاب خدا عرضه کنید آنچه با قرآن موافق است مقبول و آنچه باآن‌مخالف است مردود ومطروح‌است) تنافی دارد وهمچنین وجود منسوخ زاید درقرآن باآنچه درخبر ثقلین وخطبهٔ حجة الوداع رسیده است منافی است زیرا که حدیث (انی تارك فیکم الثقلین ما ان تمسکتم به‌لن تضلوا بعدی ابداً کتاب‌الله وعترتی اهل بیتی) (۱) برای تمام قرآن‌عمومیت‌دارد واخراج آیاتی‌از آن(که مقصودی درآنها نباشد) سزاوار نیست واگر چنانچه نسخیون پنداشته‌اند منسوخاتی درقرآن مانده باشد نه تمسك ونه‌اهتداء ونه‌اقتداء ونه‌اعتصام و. . .و... بآن جایز نخواهد بود .

۱۰ - این رأی فاسخ در منسوخ وناسخ باحکمت‌الهیه ومدلول‌آیهٔ (الیوم اکملت لکم دینکم (۲)) وآیهٔ (وماکان ربك نسیاً (۳)) و نیز باعصمت پیغمبر از سهو و نسیان در تبلیغ احکام که اجماع امت اسلامی برآنست سازش ندارد بلکه باآنها منافی ومباین است .

تلك عشرة کاملة این بود دلایل دهگانهٔ ما (که از آنها چندین دلیل‌دیگر هم استفاده میشود) در تنزیه قرآن حکیم از احکام منسوخه یاآیات غیرمقصوده.

والسلام علی من‌اتبع الهدی

---

(۱) همانا من در میان شما دوچیز گران بجا میگذارم که اگر بآن متمسك شوید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شدکتاب خدا وعترتم که اهل‌بیتم میباشند .

(۲) آیهٔ ۳ سورهٔ (المآئده) - امروز دین‌شمارا بسرحدکمال رسانیدم وبرشما نعمت‌را تمام کردم واسلام‌را برای دین شما برگزیدم .

(۳) قسمت اخیرآیهٔ ٦٤ سورهٔ (مریم) - وهرگز پروردگار توفراموشکار نمیباشد .

۹

محکم همان ناسخ است و متشابه همان منسوخ

محمدبن شهر اشوب در کتاب (متشابه القرآن) روایت کرده است که ابن عباس گفت : (محکم همان ناسخ است ومتشابه همان منسوخ) و قصد او از این تعریف آنستکه متشابه‌چون خلاف‌ظاهراست بمجرد اینکه‌خوانندگان وشنوندگان آیهٔ محکمه‌ای که ظاهرآن باتفسیر موافق است خوانده یابشنوند آن معنی متشابه ازلوح‌اذهان‌آنها نسخ میشود و گوئی که معنی‌آیهٔ محکمه ناسخ آن معنی متشابه ازلوح اذهان میباشد . واین معنی دقیق وحقیق بتصدیق از حدیث امام ابی جعفر (محمدبن‌علی‌الباقر) علیهماالسلام‌مستفادمی گردد که : سید هاشم بحرانی در برهان ازکافی بسند خود ازابی جعفر (ع) روایت می کند که فرمود : « ان اناساً تکلموا فی‌القران بغیر علم وذلك ان‌الله‌تبارك وتعالی‌یقول هوالذی انزل‌الکتاب منه آیات محکمات هن ام‌الکتاب واخر متشابهات فالمنسوخات من المتشابهات والمحکمات‌من‌الناسخات ـ یعنی‌مردمی هستند که‌ازروی بی‌دانشی دربارهٔ قرآن سخن میرانند واین از آنستکه خدای تبارك وتعالی (در آیهٔ پنجم از سورهٔ آل عمران) فرماید : او آنکسی است که کتابی فرستاد که بعض از آن کتاب آیات محکمات‌اند وآنها ام‌الکتاب هستند وآیات دیگری هستند که متشابهات میباشند پس منسوخات ازمتشابهات ومحکمات ازناسخات میباشند . » ولذا این‌حدیث مذهب ابن‌عباس راتایید مینماید

ودرحدیث دیگری است ازامام ابی‌جعفر (محمدبن‌علی‌الباقر)علیه‌السلام بنا بروایت ثقهٔ امین محمدبن‌مسلم‌ازآنحضرت وتفسیرآیهٔ (ماننسخ من‌آیة اوننسها . .) الخ که امام فرمود : (الناسخ ما حول مافیها مثل الغیب الذی لم یکن بعد قوله یمحوالله مایشاء ویثبت وعنده ام‌الکتاب ـ قال‌الامام فیفعل‌الله مایشاء مثل قوم یونس اذابداله فرحمهم‌ومثل‌قوله : فتول عنهم‌فماانت‌بملوم‌قال ادرکهم برحمته یعنی ناسخ آنستکه آنچه درآن است تحول وتبدل پیدا نماید مانند امر غیبی که

وجود نداشته است بشهادت گفتار دیگر خدایتعالی که فرمود . خداوند آنچه را بخواهد محو میکند و آنچه رابخواهد اثبات می نماید و ام‌الکتاب نزد اوست - تاآنجا که امام فرمود - بنا بر این هرچه خداوند مشیتش تعلق بگیرد بجای میآورد چنانکه قوم یونس راچون بدابرای اوحاصل شد بآنها ترحم فرمود ومانند آنجا که به‌پیغمبرص فرمود ازاینمردم روی بگردان تودیگر درخور نکوهش وملامت نیستی ومعذلك رحمت خدا شامل حال آنقوم شد . . . تاآخر)

مؤلف گوید : مبنای تفسیر نسخ برمعنی تحول شیئی ببدل چنانست که گویند **نسخت الكتاب ای نقلته الی نسخة ثانیه** یعنی چون گوئی کتاب را نسخ کردم یعنی آنرا بنسخه دومی بدل و نقل کردم وهمچنین خدای فرماید (۱) **نستنسخ ماكنتم تعلمون** (۱) - وقول فقهاء درباب میراث راجع بمناسخات وراث (۲) وقول فلاسفه درتناسخ ارواح (۳) یعنی انتقال روح ازبدنی ببدن دیگر است نه‌بطوریکه جمهور پنداشته‌اند وتصور کرده‌اند که نسخ بمعنی باطل ساختن ومجرد ازبین بردن باشد پس امام باقر علیه‌السلام درحدیث مزبور نسخ را بنقل و تحویل تفسیر فرمود نه بابطال وزوال وفرموده‌است : (ناسخ آنستکه آنچه درآن است تغییر یابد مثل غیبی که موجود نبوده است) بدینمعنی که کلام ناسخ در قرآن آنستکه معنائیکه در متشابه است بامر دیگر غیبی که موجود نبوده است تحول و تبدل پیدا کند چنانکه درآیهٔ یونس خدایتعالی اورا بحکمی که درآن آیه است (یعنی بعدم‌ترحم وعنایت دربارهٔ قوم خود) امرفرمود وپس‌از آنکه قوم او درمقام ضراعت وابتهال برآمدند قضیه تبدیل یافت وعذاب براحت بدل شد ورحمت الهی آنها رافراگرفت

---

(۱) آیهٔ ۲۹ سورهٔ (الجاثیه) - **هذا كتابنا ینطق علیكم بالحق اناكنا نستنسخ ماكنتم تعملون** - یعنی : این کتاب ما (که اعمال شمارا ضبط کرده است) بحق ودرستی باشما سخن می‌گوید ماآنچه راکه شما دردنیا بجا آورده‌اید همه‌را درست نگاشته و نسخه برداشته ایم

(۲) مناسخات باب میراث دراصطلاح فقهاء اسلام عبارت‌ازاینستکه اشخاصی‌بی‌درپی بمیرند که هر یك‌از طبقاتی باشند سابق واسبق ویا لاحق وملتحق وچون خواهند بالاخره میراث این سلسله رابمورد تقسیم آورند البته ازیکدیگر انتقالاتی بهمرسیده وحصه‌هائی خارج وداخل میگردد که محاسبانرا بزحمت می‌اندازند

(۳) تناسخ ارواح باصطلاح فلاسفه انتقالاتی است برای روحهای انسانی از بدنهائی ببدنهای انسانی یاحیوانی چنانکه دررسالهٔ (ناسخه‌التناسخ) مشروحاً بیان شده است

واین معنای ثانی در حساب و آشکار نبود و مانند امر غیبی معنای اولرا (که دراذهان معلق وچنین می‌نمود که رحمت ابداً شامل حال این جماعت نخواهد شد) نسخ فرمود یعنی تبدیل نمود (وماتوضیحات بیشتری درتفسیر این خبرمعتبر ودرشرح این آیهٔ وافی هدایه در حواشی بر کتاب (متشابه القران) بنام (علوم الفرقان) نگاشته‌ایم بابخار جوع شود.)

۱۰

تفسیر آیهٔ عدهٔ منسوخه

همچنین نسخیون ازمنسوخات قرآنی آیهٔ ۲۴۱ سورهٔ دوم (البقره):

«**والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجاً وصیة لازواجهم متاعاً الی الحول غیر اخراج فان خرجن فلا جناح علیکم فی مافعلن فی انفسهن من معروف والله عزیز حکیم**» راشمرده‌اند (یعنی آنانکه ازشما وفات می کنند وزنانی بجای میگذارند وبرای تمتع (وبهره‌مند بودن) زنانشان (پس ازمردنشان) وصیت می کنند که تا یکسال ازآنها نگهداری کنند وآنها را بیرون نکنند بشرط اینکه آن زنها از منزل وخانهٔ (شوهر وفات یافته) خارج نشوند. اگر زنهای مزبور (قبل ازاتمام یکسال وظرف سال) بدلخواه خود وبرای کارمعروف وشایسته‌ای (ازقبیل شوهر کردن) ازآنخانه خارج شوند دراینصورت برشما باك وگناهی (درعمل نکردن بوصیت متوفی) نیست وخداوندعالم براموعالم غالب واوامرش مبنی برحکمت است

نسخیین گویند آیهٔ مذکوره در بالابآیهٔ ذیل نسخ شده است: (آیهٔ ۲۳۴ سورهٔ دوم (البقره)

«**والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجاً یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشراً**»

(یعنی آنانکه ازشما وفات می کنند وزنانی بجا می گذارند بایدزنان چهار ماه‌وده روز ازشوهر کردن خود داری بکنند وعده نگاهدارند ... الخ)

وحال آنکه چنین نیست وآیهٔ دوم ناسخ آیهٔ اولی نیست وهریك در جای خود حکم ودستور مستقل وجداگانه‌ایست زیرا: علماء رادر اعراب و معنای آیهٔ

اولی (که میگویند منسوخه‌است) اختلاف است و اصح آنستکه(**الذین یتوفون**) عطف بر آیهٔ پیش است و (وصیة) منصوب ومفعول مطلق فعل محذوف است یعنی (یوصون وصیة) واین جملهٔ خبریه افادهٔ انشآء وامر میکند هرچند امر مستحب باشد همچنین (متاعاً) حال ومنصوبست ومعنا چنین میشود : (درحالتی که‌وصیت شامل تمتعی از نفقات ثلث (مأکل وملبس ومسکن) برای آن زن تامدت یکسال باشد و کلمهٔ (غیراخراج) بدل ازمتاع وبنا بر بدلیت منصوب است یعنی مراد از تمتع بردن آنزن است ازنفقات ثلث هرچند از خانهٔ شوهر تا یکسال خارج نشود وهدف عالی درآیهٔ مبارکه تعلیم شوهر است بوفا داری نسبت بزن وموافقت بااو (چه درحال حیات وچه بعداز مرگ) وهمچنین جلب احترام و عواطف زن نجیبه ایست که‌نسبت بشوهر وفادار بماند وتایکسال ازخانهٔ شوهر بیرون نرود ودرظرف مدت یکسال وچهار فصل آن محبتهای شوهر رابیاد آورد ودرسوگواری او بسر برد و در عین حال هم پروردگار عالمیان بزن آزادی کامل بخشوده که میتواند ولو درظرف سال (بمعروف) یعنی بطور مشروع وشایسته ازخانه شوهر متوفی خارج شود ویاشوهر دیگری اختیار کند واین عمل برای اومباح است منتهااینکه پس از انقضای عده‌ای که دراین سوره وآیهٔ ۲۳٤ مقرر شده است (که همان تامل چهار ماه وده روز مذکور درآیهٔ دومی بالاست) - ونیز پروردگار جهان در این آیه انتباه دیگری فرموده که آن آزادی ورثه است در مقابل زوجهٔ شوهر مرده باینکه او اگر بمیل و رغبت خودش دربین سال از خانهٔ آنها خارج شود بر آنها فرض ولازم نیست که اورا بپاس وصیت میت ملزم بماندن در آنجا کنند یا آنزن اگر بمیل خود خارج شد اورا دوباره اجباراً بخانه‌اش برگردانند بلکه هم‌زن‌در خروج ظرف سال آزاد است وهم ورثه درآزادگذاردن اوآزاد هستند .

این معنی که بیان کردیم صحتش ازهرجهت ظاهر واز نواحی ظاهری آیه هم آشکار است ومستلزم مخالفتی بین این‌آیهٔ (۲٤۱) و آیهٔ (۲۳٤) مذکورهٔ در همین سوره نیست زیرا این آیهٔ آخری (**الذین یتوفون منکم و یذرون ازواجاً یتربصن بانفسهن اربعة اشهر و عشراً . . . الخ**) نص بر وجوب عده نگاهداشتن زن برای شوهر متوفی‌است در مدت ۱۳۰ روز وآیهٔ‌اولی که بتفسیر آن پرداختیم

نص برامر دیگری است و آن ترغیب شوهران است که‌درموقع مرگ‌وراث‌خودرا برعایت عواطف زن وصیت‌وسفارش کنند واورا تایکسال‌ازخانهٔ‌خود بیرون نکنند ولی نه باین لحاظ که یکسال در عده بماند بلکه باین لحاظ که در ظرف یکسال (اگر نخواهد شوهر کند واز آنخانه بیرون رود) از جهت زندگانی و منزل در صورتیکه مایل‌وراغب باشد بهره‌مندومتمتع گشته‌ودررفاه‌باشدوهمچنین‌اگر بشکل مشروعی (مانند شوهر کردن) در ظرف سال ازآنخانه خارج شود مختار باشد و ورثه هم دررها ساختن وواگذاری‌او بنا بوصیت مورث مجبور نباشند .

ودر صورتیکه مصادف باختلاف بین دوآیه نباشیم مجبور نیستیم آیهٔ ۲۳٤ را ناسخ آیهٔ ۲٤۱ بدانیم چونکه باجماع علمای فن‌اصول،نسخ امری‌مخالف بااصل است ومهما امکن جمع بین دونص اولی یعنی بهتر از طرح و اختیار نسخ میباشد مضافاً باینکه قول بنسخ هرچند جمهور هم برآن رفته باشنداز‌جهاتی ضعیف‌است:

واز جملهٔ جهات ضعف قول بنسخ یکی اینکه باوجود مخالفت نسخ با اصل آیهٔ ناسخ ومنسوخ (بقول کسانیکه قائل بنسخ هستند) هر دو در یك سوره واقع شده واز حیث نظم وتلاوت آیات هم آیه‌ای که می گویند ناسخ است مقدم برآیهٔ منسوخ است وبااینحال چگونه مقدم مؤثر در مؤخر خودبوده وآنرا نفی خواهد نمود واگر کسی خواهان‌تفصیل بیشتری دراینباب باشد بتفسیر فخرالدین رازی و تفسیر المنار (ص۰٤٤٠) مراجعه نماید - واین رأی که ما توضیح دادیم‌کاملا با قول مجاهد که از مشایخ‌تابعین مفسرین است (بنابرآنچه طبری ازاو روایت کرده‌است) نزدیك وموافق میباشد همچنین‌کاملا موافق قول استاد المفسرین ابی‌مسلم محمدبن بحر است که‌امام فخر رازی‌صحت آنرا تأیید کرده وشیخ محمد عبده(ره) مفتی‌دیار مصر بآن‌مایل گشته‌وشاگردش‌محمدرشید رضا الحسینی‌صاحب (المنار) آنراتصحیح نموده است

(تنبیهات) :

تنبیه اول - صدر آیهٔ مبارکه جمله ایست عین‌صدر جملهٔ آیهٔ ۲۳٤ وآن‌جملهٔ (**الذین یتوفون منکم ویذرون ازواجاً**)میباشددرصورتیکه آیهٔ ۲۳٤ مرادمتوفای

بموت است و آیهٔ ۲٤۱ متوفای باعتبار مشرف بودن او بموت و این معنی بجملهٔ (**وصیة لازواجهم**) از معنی آیهٔ دیگر متمایز و مشخص میشود وصیت قرینه ایست برای اینکه ازمتوفی هنوز نفس آخرین حیات باقی است چنانکه در آیهٔ (**اذا حضر احدکم الموت** (۱)) - آیهٔ ۱۸۰ سورهٔ دوم (البقره) بیان فرموده است وقرآن بعضی آیاتش مفسر بعض دیگر است .

تنبیه دوم وسوم - آیهٔ مبارکه ۲۳٤ نص است براینکه عدهٔ زن شوهر مرده چهار ماه وده روز یایکصدو سی روز است چنانکه در عدهٔ زنان باردار نص است باینکه عدهٔ آنها تاموقعی است که بار خودرا بر زمین بگذارند (۲) - و عدهٔ سایر مطلقات (زنانیکه باردار نباشند وطلاق داده شوند) سه طهر (یعنی سه ماه و ده روز) میباشد و بطوریکه مفصلا بیان شد درآیهٔ ۲٤۱ غرض از یکسال تربص وتامل عدهٔ وفات نیست بلکه سفارش مرده برای رعایت حال زن خود در آنمدت است که اگر خود بخواهد در خانهٔ شوهر متوفی بماند و اگر نخواهد با نگاهداشتن چهار ماه وده روز عدهٔ وفات از آنخانه بیرون میرود وشوهر دیگراختیار می کند.

---

(۱) **کتب علیکم اذاحضر احدکم الموت ان ترك خیراً الوصیة للوالدین والاقربین بالمعروف حقاً علی المتقین** برشما فرض شده ودستورداده شده است که چون موقع مرگ یکی ازشما فرا رسد اگر مالی بجا گذارد برای پدر و مادر وخویشان بچیزی شایستهٔ عدل وصیت کند اینکار سزاوار مقام پرهیزکاران است .

(۲) در حد اقل حمل زنان باردار که شش ماه است اختلافی بین فرق مسلمین نیست و نسبت باینمدت اتفاق دارند ولی درحد اکثر مدت حمل بین آنها اختلاف است .

شیعهٔ امامیه حداکثر بارداری زن را از سه ماه یا دهٔ ماه و منتها دوازده ماه یعنی یکسال بیشتر قائل نیستند ولی پیروان ابوحنیفه حد اکثررا سی ماه یعنی دوسال ونیم ومالکی ها سه سال و شافعی چهار سال وحتی بفتوای (ظفر بضم ظاء وفتح فاء) که یکی از فقهای اهل سنت است تا هفت سال گفته اند .

مدرك امامیه درقول بشش ماه حد اقل مدت حمل وحد اکثر بیست و چهار ماه مدت رضاع یعنی شیردادن آیهٔ ۱۵ سوره (الاحقاف) : **و وصینا الانسان بوالدیه احساناً حملته امه کرهاً ووضعته کرهاً وحمله وفصاله ثلثون شهراً .... الخ**) میباشد که بضمیمهٔ آیهٔ ۲۲۳ سورهٔ « البقره » **والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة .... الخ**) مدت سی وشش ماه بضمیمهٔ مدت فصال یعنی مدت رضاع و شیردادن که حولین کاملین و بیت و چهار ماه «دوسال تمام» است بادلیل **لمن اراد ان یتم الرضاعة** جمعاً

(بقیه درحاشیهٔ صفحهٔ بعد)

—۱۱—

تفسیر آیهٔ صدقهٔ نجوی

و نیز نسخیون از دلائل تأییدی برمذهب خودشان یعنی وجود آیهٔ منسوخه در قرآن آیهٔ ۱۲ و۱۳ سورهٔ ۵۸ (المجادله) : (**یاایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة ذلك خیر لکم واطهر فان لم تجدوا فان الله غفور رحیم** (آیه ۱۲))

و آیهٔ (**ء اشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات فاذلم تفعلوا و تاب الله علیکم فاقیموا الصلوة و اتوا الزکوة واطیعوا الله ورسوله والله خبیر بما تعملون.** (آیهٔ ۱۳)) راشمرده اند :

یعنی : ای کسانیکه بخدا ورسول گرویده اید هرگاه بخواهید با رسول خدا سخن سری (در گوشی) بگوئید پیش از اینکار (یعنی قبل از نجوی) باید (چیزی) صدقه بدهید که این صدقه برای شما عمل خوبی و پاکیزه است(تاشمارا ازسئوالات بیجا و بخل بر کنار کند ومانع گردد) واگر بواسطهٔ فقر چیزی برای صدقه نیابید دراینصورت خداوند آمرزنده ومهربانست وشمارا می بخشد .

---

*معادل سی ماه مذکور درآیهٔ واقعهٔ درسورهٔ احقاف می گردد وامامیه «واو» قبل از «فصاله» را بمعنی «مع» می گیرند یعنی دورهٔ حمل بادورهٔ فصال جمعا سی ماه است زیرا حداقل حمل که شش ماه است باحد اکثر رضاع واتمام دورهٔ شیر که دوسال است جمعاً سی ماه میشود ـ مدرك حنفی ها نیز همان آیهٔ ۱۵ سورهٔ احقاف است منتها بااین فرق که «واو» را واو عطف می گیرند ومیگویند دورهٔ حمل سی ماه ودورهٔ فصال هم سی ماه است و این قول بـا آیهٔ مـذکورهٔ در سورهٔ «بقره» (**والوالدات یرضعن اولادهن ....الخ**) سازش ندارد بلکه تباین کامل دارد مضافا باینکه بافن طب وکیفیت طبیعی هم هیچ توافقی ندارد بلکه قول امامیه وجعفری ها با فن طب و طبیعت وقرآن هرسه توافق وتطابق کامل دارد ـ واما قول سایرین که قول بسه سال وچهار سال یا هفت سال باشد هیچگونه ملاکی نه ازکتاب خدا وسنت دارد ونه آنرا توافقی بافن وطبیعت میباشد.

وبرای مزید بیان توضیح میشود که این اقوال درفقه اسلامی برای آنستکه اگرزنی پس از شوهر متوفای خود مثلا شش ماه که گذشت بزاید آنطفل محکوم باولادی آنمرد است وهمچنین اگر زنی بنا باقول امامیه پس از نه ماه یایکسال از مدت غیبت شوهرش زائید آنطفل متعلق بآنمرد شمرده نمیشود ولی بقول سایر فرق چنانکه ذکر شد اگر زنی پس از سی ماه یاسه سال یاچهارسال وهفت سال بعداز مرك یاغیبت شوهر بزاید هنوز طفل را فرزند آنمرد محسوب میدارند واین قول باعقل ونقل هردو مخالف ومتباین است . «مؤلف»

آیا ازاینکه پیش‌از نجوای بارسول‌خدا صدقه بدهید (ازفقر) میترسید ؟ پس حالا که چنین نکردید (یعنی‌صدقه ندادید) وخداوند برشما بخشید اینك نماز بگذارید وزکاة بدهید وفرمان خدا ورسولش‌را ببرید زیرا خدا بهرچه شما می کنید آگاه و مطلع است .

در دوآیهٔ مذکور دربالا مباحثی است .

اولا - جمهور مدعی هستند که آیهٔ اولی حکمش بآیهٔ دوم منسوخ‌شده است واین بجهاتی که ذیلا می گوئیم بعید بنظر میآید :

۱) اینکه نسخ عبارت از ابطال حکم و تبدیل آن ببدلی است یعنی ابطال محض نیست چنانکه در آیهٔ **ماننسخ من آیة** .... الخ ودر آیهٔ **واذا بدلنا آیة مکان آیة** ... الخ تحقیق نمودیم واین آیه موضوعاً خارج از عنوان نسخ است چنانکه حکماً نیز خارج است وبدل دانستن اقامهٔ نماز واحکام مابعد آن ازحکم صدقه درست نیست‌زیرانمازقبل ازآن‌وهمیشه ثابت بوده وبعدازآنهم‌لازال‌ثابت‌است

۲) اینکه آیهٔ نسخ کننده یعنی آیهٔ: **ء اشفقتم ان‌تقدموا** ... الخ متصل بآیهٔ منسوخه است باتصال در لفظ ومعنی واتصال در تلاوت وتاریخ نزول وآنرا ناسخ آیهٔ قبلی قراردادن گفتاری تام وصحیح نمیباشد .

۳) آنکه آیه‌ای که می گویند نسخ شده حاوی حکمتها ومصلحتهائی است که سزاوار نسخ نیست بلکه بمقتضای حکمت و مصلحت باید خداوند آنرا ثابت بدارد نه نسخ فرمایدچنانکه می‌فرماید (**ذلك خیر لکم واطهر**) یعنی برای‌بقای جامعهٔ ملی نیکوتر وبرای جلب قلوب افراد اطهر وپاکیزه‌تر است .

وخلاصه آنکه قول بنسخ دراین دوآیه بعید است ودراینجا نه ناسخی است ونه منسوخی بلکه ازطرفی تشدیدی است درحکم (برای اینکه هرکس بیجهت در مقام درگوشی باپیغمبر برنیاید و بملاحظهٔ دادن صدقه که‌خود بلسان امروزه جریمه‌ای‌محسوب میشود کمترمقدم باینکارشودوضمناً اسباب‌ایذآء ورنجش‌دیگران را هم فراهم نکنند) واز طرف دیگر تخفیفی است در حکم برای کسانیکه واجد چیزی برای پرداخت صدقه نمیباشند ـ مانند حکم واجب شدن‌روزه وسپس‌تخفیف

برای کسانی از مکلفین که در حین انشآء حکم، روزه بر آنها سنگین ودشوار باشد وطاقت روزه گرفتن نداشته باشند.

ثانیاً در تاریخ نزول وادامهٔ حکم در حیات پیغمبر (ص) وپرداخت علی علیه السلام ده درهم صدقات نجوی را در ده مرتبه(۱) معلوم میشود که آیهٔ ۱۳ ناسخ آیهٔ ۱۲ نمیباشد وهریك بجای خود مستقل میباشند.

ثالثاً ـ درحکمت این حکم زیرا نجوای باپیغمبر (ص) چون زیادشود دردلهای ساده دلان وکم خردان ایجادشك وتردیدزیاد می گردد ومنافقین را هم برای تأویلات در هرنجوائی وسعت مجال بدست میآمدوتهمت زنندگان هم برای نجوای هرآدمی باپیغمبر (ص) دروغهائی درجامعهٔ شهرت میدادند ولذا خداوند متعال و رسول خدا برای اینکه حس اعتماد مردم بیکدیگر سست نشود ومقام برادری والفت بین اصحاب ویاران نبی اکرم (ص) متزلزل نگردد این حکم را حجاب نجوی قرار داد تاسرو صدائی که دربارهٔ نجوی برخاسته میشد تخفیف یابد و صفای بین مسلمانان مبدل بکدورت نگردد.

رابعاً قرآن در آیهٔ ۱۱٤ سورهٔ ٤ (النسآء) درپیرامون نجوی حفظ عالم ادب را مقرر داشته وفرموده است (**لاخیر فی کثیر من نجویهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس ومن یفعل ذلك** (۲) ... **الخ**) وتدبر کنندهٔ درحکم

---

(۱) شیخ بزرگوار طبرسی در مجمع البیان در تفسیر این آیهٔ مبارکه بیانی دارد که خلاصه ترجمه آن اینستکه گوید: (چون بخواهید سری ومطلبی پنهانی با رسول بگوئید پیش از گفتن مطلب سری باید صدقه بدهید ودر این امر خداوند قصد تعظیم رسول را فرموده وهم اینکه سببی برای تصدق دادن مردم وبردن اجر باشد وضمناً نسبت به پیغمبر هم رفع زحمت و تخفیف مشقتی باشد ـ مفسرین گفته اند چون بدون دادن صدقه نجوای باپیغمبر (ص) نهی شد بر بسیاری از مردم کارمشکل شد واز پرسش خودداری کردند وجز علی بن ابی طالب کسی دیگر درمقام نجوی بر نیامد ـ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود در کتاب خدا آیه ایست که احدی قبل از من و احدی بعداز من بآن عمل نکرده است و آن آیه (**یاایها الذین آمنوا اذاناجیتم الرسول ... الخ**) است که من یکدینار داشتم وآنرا بده درهم تبدیل کردم وهر وقت میخواستم با رسول خدا نجوی کنم یکدرهم صدقه میدادم ـ وباز فرمود که خدا بواسطهٔ من باراین امت را سبك فرمود یعنی بانزول **فان لم تجدوا** صدقهٔ مزبور از کسانیکه قادر بادآء نبودند برداشته وتخفیف داده شد....) وطبری هم در تفسیر خود بهمین مضمون وسایرین هم بهمین کیفیت نقل نموده اند.

(۲) هیچ فائده وخیری در سخنان درگوشی و سری آنها نیست مگر آنکه کسی در صدقه

(بقیه درحاشیهٔ صفحهٔ بعد)

می‌نگرد که این آیه برای تأیید حکمت عالیه ایست که ما در مبحث گذشته شرح دادیم چه‌این آیهٔ اخیر منع از نجوی را هدف خودقرار داده‌زیرا این‌کار حرکتی است که جز در سه موقع خیری درآن نیست یکی حالت گفتگوی سری بین دو نفر در ادای صدقه بشخص دیگر زیرا باعتبار شئون ورغایب ورعایت عزت نفس واحسان برجماعات بهتر آنستکه این صدقه واحسان در پرده وسری انجام شود- دوم حالت گفتگوی در شئون عرفیه و مشورت درآن‌امور -سوم حالت گفتگوی در اصلاح بین دو نفر یابیشتر - واین حالاتی است که در گوشی وصحبت سری در آنها مستحسن است ودر سوای آنها نجوی در بین ملاء مردم مستحسن نیست و آیهٔ مبارکه خوبی نجوی را در این حالات وبدی آنرا در غیر آنها مقررساخته است وهردو قرار در مجتمع بشری ابدی است وآنچه در جامعهٔ بشری ابدی‌است شایستهٔ نسخ نیست .

١٢

تفسیر آیهٔ نکاح زانیه یامشرکه

ونیز قائلین بنسخ آیهٔ سوم از سورهٔ ٢٤ (النور) را منسوخه دانسته‌اند و آن آیه اینست :

« **الزانی‌لاینکح الا زانیة او مشرکة والزانیة لاینکحها الازان‌اومشرك وحرم ذلك علی‌المؤمنین** - » یعنی مرد زناکار نکاح نمی کند مگر بازن زناکار یازن مشرکه وزن زناکار را بنکاح نمی‌آورد مگر مرد زناکار یا مرد مشرك و حرام کرده شد اینکار (یعنی نکاح زانیه یامشرکه) برمؤمنین »

دادن و نیکوئی کردن وکارهای‌مشروع و اصلاح میان مردم نجوی کند وآنکس که اینکار را برای جلب رضای خداکند بزودی، خداوند اجرعظیم باوکرامت فرماید . (ودر غیر این‌سه موردنجوی‌را منع فرموده چنانکه از همین آیه وآیهٔ ٨ سورهٔ (المجادله) (**الم تر الی الذین نهوا عن النجوی ثم‌یعودون لمانهواعنه**) وآیهٔ ١٠ همان سوره (**انما النجوی من‌الشیطان لیحزن الذین آمنوا** . . . . الخ) مستفاد ومعلوم می گردد که اصولا نجوی جز درمواردمجاز مذکور درآیهٔ مبارکه‌کار زشتی است .

از جمله گفته‌اند که این آیه بآیهٔ : (و انکحو الا یامی منکم و الصالحین من‌عبادکم وامآئکم ان یکونوا فقرآء یغنهم‌الله من‌فضله والله واسع علیم) (١) نسخ شده است واین قول سعیدبن‌المسیب است

درتفسیر خازن‌صفحهٔ ٥٢ گوید : « قومی گفتند مراد ازنکاح همان جماع است (٢) ومعنی آیه این است که زناکار زنا نمی کند مگر بازن زنا دهنده یازن مشرکه و زن زنا کار زنا نمیدهد مگر بمرد زناکار یامرد مشرك و این قول سعیدبن جبیر و ضحاك وابن زید است وروایتی هم ازابن عباس است که اویزیدبن هارون گفت : اگر زانی بازانیه‌ای جماع کرد واین عمل را حلال دانست زانی در اینحال مشرك است واگر زناکرد واین عمل را حرام دانست در اینحال زانی است (یعنی فاسق است) انتهی کلام خازن . »

مؤلف گوید : باآنکه سعیدبن‌المسیب و گروهی بدنبال اورفته و گفته‌اند که آیهٔ نکاح زانیه یا مشرکه بآیهٔ وانکحوا الایامی . . . الخ نسخ شده است ولی ماملزم و مجبور باختیار نسخ نیستیم ودر جائی مجبور میشویم قائل بنسخ گردیم که یکی ازدوجهت موجود باشد - یااقامهٔ دلیل وحجتی برای نسخ دردست باشد مثل خبر متواتر دراینجا چنین حجتی وخبر متواتری نیست ویاتصحیح معنی منحصر بقول بنسخ باشد ودراینجا انحصاری نیست بلکه بعکس برای تصحیح معنای آیه نظریاتی است وازجمله آنها و بهتر آنها اینستکه: جماعتی مانند ابن‌عباس وسعیدبن جبیر وضحاك وعبدالرحمن‌بن‌زید گفته‌اند مراد از نکاح جماع است بدون عقد و اگر زانی این جماعرا حلال دانست و کرد مشرك وکافر است والا فاسق وهردوی آنها برمؤمنین حرام است . بنابرین زن زناکار باوصف اینکه زناکار است حاضر

---

(١) آیهٔ ٣٣ سورهٔ ٢٤ (النور) یعنی‌مردان عزب‌خودتان رازن بدهید وزنان عزب خود راشوهر دهید وغلامان وکنیزان خود راکه شایستگی تزویج داشته باشند نیززن یاشوهر بدهید و اگر بینوا وفقیر باشند خداوند (دراثر ترویج) آنهاراً ازفضل‌وکرم خود بی‌نیاز می‌نماید زیرا خداوند وسعت دهندهٔ درزندگی ودانای بصلاح‌واحوال بندگانست (ایامی‌جمع‌ایم‌است (بفتح همزه‌و تشدیدیآءمکسوره)وآن بمعنی‌عزب یعنی مردبی‌زن‌وزن بی‌شوهر است خواه‌مردیازن‌وخواه بکریاثیبه باشد)

(٢) شیخ طبرسی درمجمع البیان‌فرماید : (وحقیقة‌النکاح فی‌اللغة‌الوطی) یعنی حقیقت نکاح در لغت همان جماع ومباشرت است

بابن عمل نمیشود مگر اینکه مشرکه یا زانیه (یعنی فاسقه) باشد و مرد زنا کار هم زنا نمی کند مگر بهمین قسم - واین امر قبل ازاینکه ناسخی برای آن بیاید یابعد ازآن وحتی تاامروزهم امر ثابتی است پس چه احتیاجی بنسخ داریم وحکمت نسخ در کجاست ؟ - ولفظ نکاح هم درحقیقت بعقد یاوطی (بدون‌عقد) هردوترجمه شده است وفقهاء وعلمای اصول ولغت دراینباب اتفاق دارند (واشتباهی که در تفسیر این آیه شده ومحتاج قول بنسخ گردیده‌اند ازاینجا پیش آمده که نکاح رادر کلمهٔ (لاینکح) ازدواج بوسیله عقد فقط دانسته‌اند واگر بطور کلی کلمهٔ (لاینکح) را(جماع نمی کند) ترجمه نمائیم رفع اشتباه میشود ومحتاج قول بنسخ‌هم نمیشویم

ارزش این توجیه وقوت آن بسبب نسبتی که بابن عباس و ابن جبیر دارد پوشیده نیست زیرا هردوی آنها درمکتب امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام شاگردی کرده ورأی آنها ازرأی آنحضرت حکایت می کند بلکه از گفتار ابوالفتوح‌رازی هم واضح میشود که رأی شیعهٔ آن بزرگوار براین است (۱)

---

(۱) عین عبارت تفسیر ابوالفتوح رازی بشرحی است که ذیلا نقل میشود :

« بعض دیگر گفتند مراد بنکاح نه‌عقداست بل نکاح کنّا یتست‌ازجماع وبنزدیك مااین‌لفظ »
« از الفاظ مشترکه‌است - حقیقت باشد درعقد وجماع واز اینستکه ما گفتیم که بیك عبارت خبر »
« توان‌داداز دومعنی‌مختلف به‌نیتی - که چون گوید (**لاتنكح ما نكح ابوك**) روا باشد که‌این »
« لفظ بودعن **العقد والجماع معاً** . پس گفتند معنی آیه این است که خلوت نکنند وزنانکنند »
« بازانیات‌الازانی یامشرك‌ونیز اززنان رغبت نکنند درزنا الازانیه یامشرکه - این‌قول‌سعیدبن »
« جبیر است وضحاك وعبدالرحمن‌بن زید وروایت والبی ازعبدالله عباس که گفتند معنی آنستکه »
« **الزانی لاینکح ای لایزنی الابزانیة اومشرکة وکذلك لایزنی بها الازان او** »
« **مشرك وحرم ذلك علی المؤمنین** . و نکاح ایشان حرام است برمؤمنان . سعید بن »
« المسیب گفت : این در ابتدای اسلام بود آنگه منسوخ‌شد این‌حکم بقوله‌تعالی **وانکحوا** »
« **الایامی منکم . . . الآیه** این قول درست نیست بنزدیك ما و اگر چه مذهب بیشتر »
« فقهآء اینست . انتهی »

۱۳

تفسير آية فاحشه

وازمشهورترين آيه‌اي كه نسخيون بآن تمسك جسته‌اند آيهٔ ۱۹ و ۲۰ سورهٔ ٤ (النسآء) :

(و اللاتي يأتين الفاحشة من نسآءكم فاستشهد و اعليهن اربعة منكم فان شهد وافامسكوهن في البيوت حتي يتوفيهن الموت او يجعل الله لهن سبيلا (و اللذان يأتيا نهامنكم فآذوهمافان تابا واصلحا فاعرضوا عنهما ان الله كان تواباً رحيماً .) ميباشد

يعني : (آنانكه اززنان شما عمل زشتي رابجاي آورند برعمل آنها چهار گواه بخواهيد اگر آن شهود شهادت دادند دراينصورت آن زنانرادرخانها نگاهداريد تامرك آنها فرارسد يا خداوند راهي براي آنها قرار دهد) (وآندونفري كه از شما اين عمل زشت رامرتكب شده‌اند هردوي آنها راآزار واذيت كنيد اگر توبه كردند وخودرا اصلاح كردند ازآنها دست برداريد زيرا خداوند بسيار توبه پذير ومهربان است .)

بنا بمشهور وقول جمهور دوآيهٔ مذكور بآيهٔ حدزنا در سورهٔ نور آيهٔ ۲ نسخ شده است : (الزانية و الزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة ولا تأخذكم بهما رأفة في دين الله ان كنتم تؤمنون بالله واليوم الاخر وليشهدعذابهما طآئفة من المؤمنين - يعني مرد زناكار وزن زناكار رابهريك ازآندو يكصد تازيانه بزنيد و اگر ايمان بخدا وروز واپسين داريد در دين خدابآندونفررأفت وترحمي روا مداريد واين حدوشكنجه‌اي كه براي آندو مقرر است بايستي درحضور طايفه وگروهي ازمؤمنين واقع شود (وآنها شاهد حد خوردن آندو باشند)

اين قول يعني قائل شدن بنسخ (آيهٔ فاحشه) از چند جهت ضعيف و بي پاست كه ذيلا بآن جهات اشاره ميشود :

(۱) شهودي كه دراين آيه قرار داده شده عين شهودي است كه درحد زنا

یعنی جلد (یکصد تازیانه) معتبر است واگر این آیه نسخ شده باشد اعتبار شهود (چهار شاهد) نیز ساقط میشود وحکم آیهٔ حذرنا هم بالتبع زایل می گردد

۲) در آیهٔ ۲ سورهٔ نور که در بالا ذکر شد صریحاً حذرنا برای زانی وزانیه بلفظ آندو تعیین گردیده است ودر آن آیه بلفظ (فاحشه) ذکر گردیده است (یعنی عمل زشت) و این لفظ یعنی (فاحشه) لفظ عامی برای تمام گناهان قبیحه است وچه بسا (الف ولام) درآن اشاره بکردار زشت معروف درقوم لوط یعنی مساحقهٔ زنان ولواط مردان یعنی اکتفاء زنان بزنان و مردان بمردان است - واین تفسیر بنابر آنچه رازیان (امام فخر رازی وابوالفتوح رازی) روایت کرده‌اند تفسیر امام‌المفسرین‌محمدبن‌بحر(ابومسلم) است واین‌قول‌را گفتار خدایتعالی درآیهٔ ۲۰ بعدی سورهٔ نسآء (**واللذان‌یأتیانها منکم**) تأیید می نماید وضمیردر (**یأتیانها**) برگشتش باین فاحشه است درحالیکه فاحشهٔ مردان که باحذرنا مخالفت داردهمان لواطه و عمل قوم لوط است

۳) قول مجاهد وابومسلم درآیهٔ بعدی است که گفته‌اند (**واللذان‌یأتیانها منکم**) همان لواطهٔ مردان (**واللاتی یأتین الفاحشة من نسآئکم**) همان مساحقهٔ زنان است برای اینکه قرآن خالی از دوحد لواطه و سحق نباشد وبنا برین بین (اتیان فاحشه) وآیهٔ حد در سورهٔ نور جمع میشود بدون اینکه ملجاء و مجبور شویم که قائل بنسخ گردیم وشواهد دیگری هم دردست که تأیید این قولرا میکند وثابت میشود باینکه (فاحشه) عمل قوم لوط است چنانکه (**ماسبقکم بها من‌احد من‌العالمین**) (۱) قبل ازاین آیه نازل شده است

(٤) وجه دیگری که‌برای جمع بین‌قول بنسخ (بقول نسخیون) وبین‌شمول آیهٔ منسوخه برفایده مذکوره است اینکه آیهٔ منسوخه (بقول آنها)دراینجامشتمل

---

(۱) آیه ۸۰ سوره (الاعراف) **ولوطاً اذقال لقومه اتأتون الفاحشة ماسبقکم بهامن احد من‌العالمین** یعنی ولوط رافرستادیم که بقوم خودگفت آیا کردار زشتی بجا میآورید که پیش ازشما هیچکس ازجهانیان بچنین کاری مبادرت نکرده و برشما سبقت نجسته است (وایزدر آیه ۲۸ سورهٔ (العنکبوت) فرماید **ولوطاً اذقال لقومه انکم لتأتون الفاحشة ماسبقکم بهامن احد من‌العالمین** .)

برذکر چهار شاهدیست که ذکر آن لازم بوده چه اگر منسوخه باشد تبعیض آیه در مشتملات آن لازم می‌آید (یعنی بگوئیم حد نسخ شده ولی لزوم شهود باقی مانده است) و بخصوص در آیهٔ ۳ سورهٔ نور این آیه را (که میگویند منسوخه است) معتبر شمرده وضمیمه بآیهٔ ٤ نموده وفرموده است (**والذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا باربعة شهدآء فاجلدوهم ثمانین جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة ابداً واولیك هم الفاسقون**) (۱)

٥) برای اثبات عدم نسخ در آن دو آیه وجه دیگری است که در تفسیر خازن ازشیخ ابی سلمان الحظابی حکایت می کند و آن اینکه ایهٔ (**واللاتی یأتین الفاحشة** .. الخ) محدودبها بعد آن است که (**حتی یتوفیهن اویجعل الله لهن سبیلا**) باشد وچون حکم محدود بزمان وغایت آن معلوم شده است بنزول آیهٔ حدزنا درسورهٔ نور منسوخ محسوب نمیشود بلکه این عبارت بیان برای این حکم است و بیان غیراز ناسخ است

مؤلف گوید : این وجه اخیر وجه جمع وجیهی بین دوقول است زیرا علمای اصول نسخ را مشروط باین دانسته‌اند که ظاهرش شامل دوام حکم باشد و اگر محدود بغایتی باشد درموقع رسیدن بحد خود بدون احتیاج بنسخ خاتمه پیدامیکند شیخ طبرسی هم در مجمع البیان این توجیه را از بعض مفسرین حکایت میکند چنانکه تفسیر **واللذان یأتیانهامنکم . . . الخ**) را بفاحشهٔ لواطه ازابی مسلم و اهل عراق حکایت میکند وهیچیك ازاقوال نسخیون اجماعی نیست

ونیز طبرسی منسوخ بودن آیه را از امامین همامین ابی‌جعفر و جعفربن محمد علیهماالسلام روایت کرده است وحال آنکه روایت منسوب بجعفربن محمد ع راوی آن مجهول استو (**عن بعض اصحابنا**) گفته است ودرآن ذکری هم از نسخ نشده است وچیزیکه درآن است اینستکه سوره نسآء برسورهٔ نور درنزول مقدم است وروایتی هم که از حضرت ابی جعفر علیه‌السلام است مرسل از عیاشی است وهردو روایت راکالعدم باید پنداشت

---

(۱) وآنانکه بزنان باعفت مؤمنه نسبت زنامیدهند وچهار شاهد (عادل) بردعوی خودنیاورند آنانرا بهشتاد تازیانه کیفر دهید ودیگر هرگز شهادت آنهارا نپذیرید که مردمی فاسق ونادرستند

تنبیه - اصحاب ابوحنیفه در قول بنسخ در بارهٔ این دو آیه مبالغهٔ عجیبی کرده‌اند چه آیهٔ(واللـذان یأتیانها منکم . . .)رامنسوخ بآیهٔ (واللاتی یـأتین الفاحشة . . .)میدانند که‌ذکرآن‌درقرآن مؤخراست واین آیه را منسوخ بحدیث (البکر بالبکر مائة جلدة . . .)درحدزانیه دانسته و این حدیث را هم منسوخ بآیهٔ دوم از سورهٔ نور(درحدزانیه) شمرده وآیهٔ حدزانیه را نیزمنسوخ بحدیث رجم قرارداده‌اند یعنی درحکم واحد قائل بچهارمرتبه نسخ گردیده‌اند چنانکه ازامثال آنهاراجع بنسخ آیهٔ متعه هم همین رویه مشهود می گردد (بجلداول ص۱۳٤تفسیر نیشابوری‌مراجعه شود.)

١٤

درپیرامون عصمت قرآن ازتحریف ونقصان و تدوین آن درحیات حضرت ختمی مآب ص

عادت علماء براین جاری شده است که بحث تحریف قرآن و معصوم ماندن آنرااززیاده نقصان ببحث نسخ و نسیان‌مقترن‌میسازندو یکجابگفتگومیپردازند.

در فصول پیشین این کتاب از کتاب خدا و اینکه قرآن حجت بالغهٔ تامه و امام‌مبین و کتابیست (لاریب‌فیه) و (لایأتیه الباطل من‌بین یدیه‌ولامن‌خلفه) و اینکه بدلالت تامه از آنچه با وثوق عامه تماس پیدامیکند محفوظ ومصون است گفتگو کردیم واینك کشتی مباحثهٔ مادر کناردریای عصمت قرآن شریف از تبدیل و تحریف لنگرانداخته‌است .

این مذهب یعنی اعتقاد باینکه درقرآن دستبردی نشده وچیزی ازافزایش یاکاهش درآن راه نیافته مذهب‌عموم اهل‌علم ازشیعه وغیرشیعه است چنانکه‌امین الاسلام شیخ‌طبرسی(ره)درفن خامس از مقدمات تفسیرش (بنام مجمع البیان جلد اول‌صحفهٔ ۱۵ چاپ صیدا چنانکه‌درفصل‌شش این کتاب نقل‌نمودیم) در مقالهٔ ضافیهٔ کافیه‌ای‌همچنانکه عصمت قرآن را اززیاده وافزایش‌بعموم مسلمین (بدون‌اختلاف وخلاف ازهیچ طبقه وطریقه‌ای) نسبت‌داده است عصمت آنرا نیزاز هرگونه‌تغییر

وکاهشی بمذهب شیعهٔ امامیه وجمهور مسلمین (جز معدودی از حشویه سلف) منتسب ساخته است - و استدلال شریف سید مرتضی علم الهدی (متوفی ٤٣٦ ه . ق .) رحمه‌الله رابعصمت قرآن در آنجا حکایت کرده که فرموده‌است : علم بعصمت قرآن مانند علم ببلدان وحوادث متواترهٔ زمان وتواتر کتب علمیه‌است که ازعصر مؤلف آن دست بدست رسیده ودستخوش ابناء زمان نشده است مانند کتاب سیبویه . با اینکه عنایت وتوجه بنقل قرآن وحفظ تدریس آن از نظر اهتمام ودست بدست شدن وتداول قابل سنجش و قیاس بامثال کتاب سیبویه نمیباشد حتی اگر کسی فصلی در کتاب سیبویه‌داخل کند ویاشعری درقصاید بحتری وارد سازد اهل خبره وکارشناسان فن ادب فوراً بآن پی‌میبرند وغش‌را ازثمین تمیز نمیدهند چه رسد بقرآن - وآن مرد بزرك در بیان رسای خودجمع قرآن را درزمان حیات حضرت ختمی مرتبت‌صم اضافه کرده وگفته است گروهی از اصحاب کبار مانند ابن مسعود وابی بن کعب چندین بار کلیه‌قرآنرا برآنحضرت ختم وقرائت نموده‌اند.

مؤلف گوید : این بود چکیده‌ای از تاریخ درپیرامون قرآن دردوره های سه گانهٔ آن (١) که موثقترین مصادر تاریخی مأخوذ گردیده است ومارا برای اثبات اینکه درحیات حضرت رسالت پناه(ص) قرآن مجموعاً محفوظ بوده است شواهدی است مقطوع و یقین بصحت آن مرتبط به نتیجه‌ای عملی است که شك وتردیدی در آن راهبر نیست بشرح زیر :

١ - شاهدی از گفتار نبی اکرم(ص) که فرمود : « انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض . » (٢) که اگر کتاب خدا مجموعاً بین امت حاضر نبود خلیفه وجانشین بودن آن چه‌صورتی داشت؟

٢ - شاهدی از گفتار ابی حفص عمر که گفت : « حسبنا کتاب الله » یعنی

---

(١) دوره‌های سه گانهٔ جمع قرآن : یکی دورهٔ نزول قرآن است که متدرجاً درظرف بیست و سه سال برپیغمبر وحی میشد ودرهمین دورهٔ تدوین قرآن‌است که رسولخدا دستور نوشتن آیات نازله رابکتبهٔ وحی میداد وآنان فوراً مینوشتند - دوم دورهٔ تدوین مصاحف قرآنیه بعد از وفات حضرت درزمان ابی بکر وعلی ع - دورهٔ سوم زمان عثمان ببعد بوده است - وتفصیل تمام این ادوار درفصول آتیهٔ این کتاب خواهد آمد .

(٢) یعنی : من درمیان شما دوچیز گران بجای خودمی گذارم کتاب خدا وعترتم که اهل بیت من هستند وآندو ازیکدیگر جدا نمیشوند تادرسر حوض کوثر برمن وارد شوند

کتاب خدامارا بس است و آن در موقعی بود که رسول خدا ص هنگام وفات فرمود: (دوات و کاغذ یا پارچهٔ سفیدی بیاورید تاچیزی برای شما بنویسم که پس ازمن گمراه نشوید وعمر گفت کتاب خدا مارا بس است .) اگر کتاب خدا در پیش امت مجموع و محفوظ نبود ارجاع امت بآن و اکتفا کردن بآن درست نبود .

۳- شاهدی ازخطابهٔ حضرت ختمی مرتبت ص در حجةالوداع بنص عقدالفرید که فرمود: « انی تارك فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی ابداً کتاب‌الله وعترتی اهل بیتی - یعنی : من در بین شما چیزی بجای میگزارم که اگر بآن تمسك بجوئید هر گز بعداز من گمراه نمیشوید - کتاب خدا وعترتم که اهل بیت من هستند»

٤ - واما چهارمین شاهد اخباری است درمورد احادیث مضطربه که آنها را باید بر کتاب خدا عرضه داشت چنانکه فرمود : « ماوافق کتاب‌الله فخذوه و ما خالف کتاب‌الله فاترکوه - یعنی : از اخبار مرویه آنچه موافق کتاب خداست بگیرید و بآن عمل کنید و آنچه مخالف کتاب خداست آنرا رها کنید و متروك بگذارید . » و اگر کتاب خدا مانند اصل محفوظ تام‌الاجزاء موجود نبود ارجاع امت بآن درمورد اختلاف تمامیت نداشت و درست نبود .

بالجمله همچنانکه قرآن مسجل ومحفوظ در بین مسلمانان بوده عادة مأمون ازتغییر ونقصان مانده است وچون مورد نظر صدها ازحفظهٔ قرآن بوده است طبعاً مصون ازتحریف مانده است .

اینك برای آنکه موضوع جمع آوری تدوین قرآن روشنتر و اطلاعات کافیتری دردسترس طالبان حقیقت گذاشته شود بذکر مباحث آینده میپردازیم .

۱۵

درمقدمات تدوین قرآن و تاریخ مصاحف

آیا اول تدوین قرآن بر کاغذ یا غیر آن بوده؟

تردیدی نیست که عرب کاغذ را میشناخته وبر آن مینوشته است واستعمال کاغذ در آن عصر منحصر بچینیان نبوده بلکه هندیان آنرا میساخته و بیمن صادر میکرده‌اند و رومیان

نیز آنرا تهیه میکرده و بشام خارج مینموده‌اند وایرانیان نیز درست کرده و بعراق میفرستاده‌اند و بهمین‌قسم تجارت کاغذ درشهرها و برای نوشتن کتب علمی ودینی و غیره وغیره وجمع آوری‌مؤلفات و کتابخانه‌های آنها متداول بوده است و کتابخانهٔ اصطخر فارس واسکندریه که مسئله سوزانیدن‌آن شایع است وهمچنین کتابخانهٔ جی و (جیان) دراصفهان قدیم و کتب محفوظهٔ قبل‌ازاسلام ومؤلفات اقوام مختلفه که از هزاران هزار تجاوز مینموده است گواه این مدعاست و بالاتر از تمام این شواهد شواهد دیگری براین گفتار موجود است که اول آن تصریح قرآن دربارهٔ کتب اسرائیلیان است که فرماید : (وقراطیس تبدونها . . . الخ) (۱) و چون عرب حجاز قرآنرا باین کیفیت میخوانده گفتار گوینده باینکه عرب نام کاغذ را نشنیده بوده درست نخواهد بود بلکه چون کتب اسرائیلیه و اناجیل نصرانیه بر کاغذ نوشته بوده ودرشام ویمن رایج بوده بدیهی است که درحجاز هم منتشربوده است ـ دوم آنکه عموم محدثین ومورخین براین اجماع دارند که در موقع وفات پیغمبر صم مصاحف بسیاری مانند مصحف علی ع ومصحف زید ومصحف ابوزید ومصحف ابی بن کعب ومصحف ابن‌مسعود ومصحف‌ابوموسی اشعری و . . . و . . . موجود بوده است وآیا این‌مصاحف تمامی بر کتفهای‌شتر و گاو و گوسفند یاپوست وبرك‌نخل بوده‌است ؟ حاشا و کلا ! . . . بلکه اهل‌لغت تصریح نموده‌اند که‌صحف ومصاحف عبارتند ازمجموعهٔ کاغذ هائیکه برآن نوشته باشند (۲) ـ سوم آنکه در کتب احادیث نبویه ازصحیفهٔ فاطمه ع وصحف صحابه و صحف ومصاحف علی ع وحفصه وعمر وعثمان و . . . و . . . یاد شده است ـ چهارم آنکه دعوی عایشه بر اینکه آیهٔ (رجم‌ورضاع) بروَرقهٔ کاغذی نوشته‌شده وزیرتختخواب پیغمبرصم گذاشته شده بود و آنرا مرغ یا بزغاله بخورد این دعوی جز نسبت بکاغذ درست و تمام

(۱) سورهٔ ٦ (انعام) آیهٔ ۹۱ (بگو توراتی‌راکه موسی آورد ودرآن نورعلم و هدایت خلق بود چه کسی برای او فرستاد ؟ که شما آیات آنرا در اوراق کاغذ ها نگاشته بعضی را آشکار نمودید وبسیاری را پنهان داشتید . . . تا آخر آیه)

(۲) چنانکه اوراق قرآن بخط حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در کتابخانهٔ‌مشهدامام رضا ع وکتابخانهٔ مقبرهٔ شیخ صفی در اردبیل بخط کوفی موجودو بروی‌رق یعنی پوست‌نازك حیوانی نوشته شده است

نخواهد بود زیرا مرغ و بزغاله چوب خرما یا کت گاو و گوسفند یا سنك لوح را چنانکه میپندارند هرگز نخواهد حورد. پنجم آنکه بتواتر ازپیغمبر صم درحدیث آمده‌است که درحین وفات فرمود: «برای من دوات وبیاض بیاورید ویا (در بعض روایات) دوات وکاغذ بیاورید تا برای‌شما چیزی بنویسم که پس‌ازمرك‌من گمراه نشوید.» وشیاع آن بحدی است که این‌خبررا جماعتی (خبرقرطاس) نامیده‌اند.
پس باتمام این‌شواهد چگونه میتوان تصور کرد که عرب کاغذ را نمیشناخته است؟ ششم نامه‌های‌بسیاری که پیغمبرصم برای بلاد وامرآء وپادشاهان آنهانوشته است آیا معقول است که آنهارا براستخوان شانه شتر یاچوب درخت خرما نوشته باشند وبعض از آن سلاطین چنین نامه‌ای را دریده وپاره کرده باشد؟
بلی وجود کاغذ وچرم درمصاحف منافاتی ندارد بااینکه بعض‌ازقراء صحابه پاره‌ای ازآیات وسور را روی برك وپوست نخل یا کت حیوانات هم نوشته باشند

١٦

در بیان اصطلاحاتی مربوط بقرآن وجمع آن

عناوین متشابهه ومفاهیم متقاربه‌ای که در پیرامون قرآن کریم یافت میشود تمیز وتفکیك بین آنها جز بر کسانیکه رسوخ در علم دارند مورد اشکال است و اینك ما بقدر مقدور پرده از رخسار آنها بر گرفته وبحد میسور تمیز بین آنها را معلوم میسازیم.

تفسیر و تأویل

دوتای ازآن عناوین‌یکی تفسیرودیگری تأویل‌است که بدانیم‌فرق‌بین آندوچیست؟ جامع‌بین آنها که یکمعنی‌ازآندومستفادمیشود کشف‌معنی مراد ازلفظ است (یعنی‌اگربگوئیم تفسیراین لفظ این وتأویل‌این‌لفظ چنین‌است یعنی‌معنی‌مراد ومقصود ازاین لفظ اینست. واما فارق بین‌آندو:
تفسیر: بیان معنی مفهوم از ظواهرالفاظ است بطور کنایه باکشف دلالت قرینه‌ای که درحال‌یا مقال برای‌آن موجود میباشد
تأویل: بیان معنی‌مراد ازالفاظ است که بحسب احوال‌یابحسب زمان‌واوقات

لفظ مزبور بآن تأویل میشود یعنی بآن بر گشت می کند مثلا آقائی بنو کر خود بگوید: (آب بیاور) متبادر دراین لفظ برحسب تفسیر عرفی اینست که نو کر آب شیرین بیاورد تا آقای او بیاشامد لکن این لفظ بسیط واضح را آن نو کر گاهی تأویل می کند باینکه غرض آقایش ازقرینهٔ حال رفع عطش است وبجای آب، هندوانه یا لیموی شیرین وامثال آنها چیزی که رفع عطش آقا را بکند یا التهاب اورا بنشاند میآورد واین تأویل بحسب احوال است وگاهی این نو کر بقرائن زمانی آن عبارت را تأویل می کند ومی بیند که خطاب آقا مقارن بااذان مغرب است وازاین قرینه میفهمد که مقصود آقا ازآب آوردن برای وضوء است وبجای آب آشامیدنی آب وضوء می آورد ویاآنکه مستخدم مهیا بودن آقا را برای رفتن بآبدست استنباط می کند وآبی غیرازاین آبها حاضر میسازد واین تأویلاتی است که برای این لفظ بسیط واضح میشود - بهمین قسم است وصف تفسیر تأویل درقرآن - وگاهی مراد از تأویل کلام بیان مآل وفرجام آن یا بیان نتیجهٔ حدیث است چنانکه در تأویل خواب وازآنجمله خدای تعالی در سورهٔ یوسف فرماید (ذلك تأویل رؤیای من قبل قد جعلها ربی حقاً - یعنی مآل ونتیجهٔ خواب پیشین من است که خداوند آنرا بحقیقت پیوست) ونیز آنجا که فرماید: (یوم یأتی تأویله) یعنی وعده ای که خداوند برای نیکوکار وخطاکار در مآل اعمال آنها فرموده است ٠

جمع و تدوین

دوتای دیگر از آن عناوین جمع وتدوین است که درقدر جامع بایکدیگر مشتبه میشوند وقدر جامع درهردو گرد آوردن مقالات پراکنده است - مثلا کسیکه خطب امام علی علیه السلام یا اشعار آنحضرت را ازدهان گویندگان یا املاهای محدثین یا کتابهای منتشرهٔ درمواضع مختلفه یامحتویات مؤلفات متفرقهٔ متنوعه یا غیرآنها جمع آوری میکند - اگراین جمع آوری ازاوراق وصحف ومصاحف تسجیل شده وکتابت شده باشد تدوین گویند مانند دیوان شعر یادیوان محاسبات ودفاتردولتی که ازاین ماده گرفته شده است ولی (جمع) اسمی است بطور کلی هم براین شکل وهم برغیراین شکل اطلاق میشود وبرانواع انضمام و تألیف ازالسنه وافواه نیزصدق می کند

همین قسم است قرآن در باب تدوین و جمع آن چنانکه گروهی از مردم

دورهٔ حیات حضرت ختمی مرتبت ص آنرا در ذاکرهٔ خودشان جمع کرده و از برداشتند و گروه دیگر آنها را در صحائف و مصاحف و روی برك یا پوست یا کاغذ نوشته و نگاه میداشتند مانندصاحبان مصاحف مشهوره ازقبیل امیرالمؤمنین علیه‌السلام و زیدبن ثابت و ابی‌زیدالانصاری و عبدالله‌بن مسعود و ابی‌بن کعب و معاذبن جبل و سعد سعید و ابوموسی اشعری و ابوالدرداء و غیره و غیره واین قسم اخیر بنام تدوین قرآن معروف‌ونامیده شده است .

وحی و تنزیل و نزول و نجوم

چهار قسم دیگر از آنها عبارتند از وحی و تنزیل و نزول و نجوم که‌قدر جامع بین هرچهار ، صدور کلام ازجانب‌خدایتعالی بسوی رسول کریم او است(صلی‌الله علیه‌وآله) ولکن اختلاف‌بین آنها برحسب اعتبارات و خصوصیات آنهاست بدین شرح :

از این جهت که کلام خدا از مقامات اعلای ربوبی شرفصدور یافته و بقلب مقدس پیمبر گرامی ورود کرده است نزول نامیده میشود - و از این جهت که بتوسط امین وحی بین خدایتعالی وبین پیمبر مصطفی (ص) فرود آمده است . تنزیل گفته میشود- و از این جهت که نزول این کلام در وقتی دون وقت و بحسب ازمنه و امکنه تقسیم و تقسیط شده است نجوم خوانده میشود یعنی وقت بوقت و نجماً فنجماً - زیرا عرب رارسم چنین‌بود که دیون خود را بر حسب‌اوقات نجومی تقسیط می کرده است مثلا پولی یامتاعی می گرفته و رد آنرا بوقت‌طلوع ستاره ای تا ستارهٔ دیگر (در منازل ماه یا بروج خورشید) یا طلوع ستارگان دیگری مانند سهیل و ثریا و شعری و امثال آنها موکول و موقت میساخته است- و نیز قرآن باعتبار اینکه سخنی پنهان و در عالم غیب بین عالم ربوبی و مقام نبوی ص است وحی نامیده میشود و ما تفسیر وحی و کیفیت آنرا در جای دیگر بیان نموده‌ایم .

محکم و متشابه

دو تای دیگر از آن عناوین ده‌گانه محکم و متشابه‌است - و ماحکمت محکم و متشابه را در فصول دیگر بتفصیل بیان ساخته‌ایم و در اینجا برای تعیین قدر جامع وفارق بین آنها بهمان نحو که در کتاب‌دیگر

خودمان (حجة‌الاسلام) روشن ساخته‌ایم بمعرض بیان می‌آوریم و عین عبارتیکه در آن کتاب گفته‌ایم این است :

محکم آنستکه شنونده را در تفسیر معنای آن اشتباهی دست ندهد - و متشابه آنستکه در تفسیر آن مخاطب را درغرض از آن کلام تردید حاصل شود. بنا برین قرآن حکیم از جانب خدای علیم برنبی کریم او کلا و تماماً بطور محکم نازل شده است بدلیل آیهٔ مبارکهٔ (کتاب احکمت آیاته) و حصول تشابه درمتشابه از آیات قرآن برحسب افهام مردم ومراتب دانش آنهاست یعنی چه بسا آیه‌ای نزد من محکم باشد و در نزدشاگردم متشابه باشد وچه بسیار آیه‌ای نزدعوام متشابه باشد و نزدخواص وعلماء اعلام محکم باشدلذاراسخون درعلم کل یاجل قرآنرا محکم مینگرند و گروهی ازعوام کل یاجل آنرامتشابه‌مییابندو بنابدین گفتار آیهٔ متشابهی درقرآن کریم بالنسبه بخدایتعالی وا کثر از راسخین درعلم (حتی درهیچ آیه‌ای) نازل نگشته و متشابه در آیات کم یا زیاد بسبب اختلاف توانائی علمی و معارفی و ادبی شنوندگانست - و درعین حال منکر وجود متشابه درقرآن نمیتوان شدزیرا آیهٔ مبارکه (منه ایات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات)بآن تصریح فرموده چنانکه منکر وجود محکمات نیز بهمین دلیل نمیتوان گردید منتها اختلاف امر برحسب نسبت و اضافاتست ولی ما در بین نزول قرآن بدین شکل ووجود قرآن باین صفت فرق و تفاوت قائلیم یعنی : میگوئیم درقرآن محکم و متشابه موجود هست ولی بشکل محکم و متشابه از آسمان نیامده است و حکمت در این صفت همانا اختلاف ذوقها و فهمها و رغبتهای نفوس بشری است بنا برآنچه متناسب با آنهاست مانند اختلافی که در طبایع آنها و ذوق آنها نسبت باطعمه و البسه موجود است و آنچه باین حکمت محکمه میتوان افزود نیروی سخن و مزایای کمالیهٔ اشخاص است چنانکه در آثار بلغاء نظما و نثراً محسوس میباشد .

معنای نزول وحی و قرآن و آیه وهبوط جبرئیل

قرآن کریم درباره نزول وحی بعبارات مختلفه‌ای از مشتقات مصدور نزول تعبیر فرموده است چنانکه آیات :(کتاب انزلناه مبارکاً) و(سورة انزلناها) و (بالحق انزلناه وبالحق نزل)و(انا انزلناه) و(ممانزلنا علی عبدنا) و (آمنوا بما انزل

علی محمد)و (انزلناه تنزیلا) و(انزلنا علیك) و (نزله علی قلبك)وغیر اینها عباراتی است که ناظر بظهور وحی است و باید دانست آیا در این عبارات مقصود نزول حسی است یا نزول معنوی.

بلی : اشخاص ساده لوح وحشویهٔ عامه چنین پنداشته‌اند که خداوند سبحان زمانی که ارادهٔ اعلامی بپیمبران خود فرماید از جانب بالای محسوس فرشته‌ای می فرستد که دارای بالهای محسوسه‌ایست و مانند پرنده‌ای که بطرف آب فرود می آید اوهم از آسمان فرود آمده ورساله‌ای بردست پهلوی پیمبر می نشیند و بآنچه باخود آورده او را مطلع میسازد وچه بسا که مردم هم صدای اورا مانند نوای زنك و صدای جرس می شنوند ودراین باره احادیثی هم روایت کرده‌اند (۱) ـ همچنانکه احادیثی هم در بارهٔ بال و پر وخورده پرهای جبرئیل روایت کرده گفته‌اند فاطمه سلام الله علیها ازخرده پرهای جبرئیل ع موقعی که برسول خدا(ص) نازل می گشته جمع آوری کرده و بالشی برای حسنین علیهما السلام ترتیب داده یا از آنها با زوبندی تشکیل نموده وچون تعویذی بربازوی ایشان می بسته است (۲) وتمام این احادیث باآنکه احادیث واخبار آحاد ومراسیل اشخاص مجهول وخرافاتی است که شخص دانا را نیازی بتأویل یا تعویل آن نیست معذلك این عقیدهٔ بی اساس که منجر و متعاقب بتجسیم میشود درجماعاتی ازمحصلین علم ومفسرین قرآن نیز نفوذ وتأثیر وسریان یافته و بجائی رسیده است که درمذاهب تفسیر ومعارف دینیه هم باین مذهب رفته و پنداشته‌اند که قرآن کلامی است با اصوات خارجی برپیغمبر صم وارد شده است

این سخنانرا اهل علم ودین که باریتعالی را ازهر گونه لوازم ماده وشوائب جسم منزه می شناسند معقول نمیدانند وهمچنین نزدما که خالقرا ازلوازم ماده وجسم منزه ومبری میدانیم حقیقت امر اینست که :

نزول گاهی حسی وازجهت محسوس در بالا بپائین است چنانکه درآیهٔ مبارکه

---

(۱) ومؤلف درکتاب (الدلائل) برای حدیث صلصلة الجرس تفسیر معقولی نوشته‌اند و همچنین درپیرامون حدیث دحیهٔ کلبی و تشکل جبرئیل بصورت او تحقیقاتی نموده است و آنرا از موضوعات عامه دانسته‌اند

(۲) پناه میبریم بخدا ازدروغ بستن وافتراء زدن بپاکان اهل بیت وحی وعصمت سلام‌الله علیهم اجمعین (مؤلف)

(وانزلنا من السماء ماء بقدر (۱)) فهمیده میشود و گاهی نزول معنوی است چنانکه از آیهٔ (وانزلنا الحدید فیه بأس شدید(۲)) و آیهٔ (لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشیة الله ...(۳)) مستفاد می گردد

همچنین (هبوط) گاهی درهبوط معنوی بدون قید ازجهت بالای محسوس بجهت پائین استعمال میشود چنانکه آیهٔ (اهبطوا مصراً) (٤) و آیهٔ (قلنا اهبطوا منها جمیعاً (٥)) حاکی از آنست .

وهمچنین کلمهٔ (رفع) یعنی بلند ساختن و بر افراشتن که گاهی در اشاره بساختمان جسمی از پائین ببالا استعمال می گردد چنانکه در آیهٔ (واذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت واسمعیل(٦)) فرموده و گاهی درعلو بمعنی غیرحسی استعمال میشود چنانکه در آیهٔ (یرفع الله الذین آمنوا والذین اوتوا العلم درجات(۷) و آیهٔ (رفیع الدرجات(۸)) اشاره فرموده است وهمانقسم که رفع گاهی معنوی و گاهی حسی است هبوط نیزمعنوی یاحسی ونزول نیز معنوی یاحسی است

و ما مادام که معتقدیم باینکه خالق جل و علامنزه ازحس و جسم وساحت ربوبی او دور و منزه ازشوائب ماده و جهت و مکان و احساس است و او را نه صدائی ونه ظرفی ونه طرفی است اختصاص بجهتی دون جهت ندارد و خود فرموده است (اینما تولوا فثم وجه الله (۹)) و (و نحن اقرب الیه من حبل الورید (۱۰))

---

(۱) سورهٔ ۲۳ (المؤمنون) آیهٔ ۱۸ —وفرو فرستادیم ازآسمان آبی باندازه

(۲) سورهٔ ۵۷ (الحدید)آیهٔ ۲۵ - وآفریدیم آهن راکه هم درآن سختی وهم درآن سود هائی برای مردم است

(۳) سورهٔ ۵۹ الحشرآیهٔ ۲۱ — اگرما این قرآنرا بکوه نازل کرده بودیم میدیدی که ازترس خدا ذلیل ومتلاشی می گشت

(٤) سورهٔ ۲ (البقره)آیهٔ ٦۰ — فرودآئید بدیارمصر

(٥) سورهٔ ۲ (البقره) آیهٔ ۳۸ — گفتیم تمامی ازآن فرودآئید

(٦) سورهٔ ۲ (البقره آیهٔ ۱۲۷ — ویادآورزمانیکه ابراهیم پایه های خانه کعبه را بالامیبرد واسمعیل(هم باو کمك مینمود)

(۷) سورهٔ ۵۸ (المجادله) آیهٔ ۱۱ — بلند مرتبه میسازدخداوند مؤمنان راوصاحبان دانش را درجاتی عطا می فرماید

(۸) سورهٔ ٤۰ (غافر) آیهٔ ۱۵ — رفعت دهندهٔ درجات (خداست)که صاحب عرش است

(۹) آیهٔ ۱۱۵ سورهٔ ۲ (البقره) مشرق و مغرب از خداست بهر طرف روکنید روی خدا بسوی شماست .

(۱۰) آیهٔ ۱٦ سورهٔ ۵۰ (ق) وما بآدمی از رك وریدش نزدیکتریم

و (وهو معکم اینما کنتم (١)) وسخن او را ماده‌ای نیست که قـرع سمع کند و شنیدن او محتاج بگوش ظاهر نیست و همانطور که امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام در وصف کلام او فرموده است (لا بصوت یقرع و لا باداة یسمع یعنی نـه بصدائی گوش آدمی را می کوبد و نه باسباب و اداتی می شنود) علتی ندارد که دربارهٔ وحی قائل بنزول حسی‌شویم ودربارهٔ ناقلین کلام اومانند روح‌القدس‌و روح‌الامین معتقد بهبوط حسی گردیم - و بنابرین تعبیر از ظهور وحی بنزول،جاری مجرای غیرآن ازافعال منسوبهٔ بروح وروحانیت وازتنگی عبارت بعبارت (نزول‌جبرئیل) و (انزال آیه ووحی) متوسل میشویم و (جبرئیل بالا رفت یا فرشته هبوط کرد) می گوئیم‌یا (صحف اعمال برافراشته شد) یا (موازین قسط برپا داشته گشت)وغیره و غیره می شنویم و چه بسا این عبارات از مقولهٔ اشارات و استعارات و تماثیل‌و کنایات باشد - چنانکه میتوان گفت تعبیر بنزول وحی از آسمان بـزمین تشبیهی بمآء مزن خالص نافع رویانندهٔ گیاه باشد یعنی‌همچنانکه‌آب‌باران از محیط‌آسمان بمرکز زمین میریزد و مردمانرا منتفع می کند و گیاهانرا میرویانـد و سر سبز میسازد همچنان وحی هم از جانب خالق محیط بعالم وجود بمرکز خیر مستقر و سعادت مستمر یعنی قلب پیمبرو لسان حضرت خیرالبشر صلی‌الله علیه و آله فـرود می آید و با نظر باین تشبیه وجیه اشارهٔ بشرف مصدر وحی و قیاس بمهبط وحی تعبیر بنزول و تنزیل بسی مناسب و بجا خواهد بود .

و ما امر جبرئیل را در تفسیر آیهٔ قل من‌کان عدوالجبریل فانه نزله علی قلبك‌باذن‌الله (٢)) و آیهٔ(نزل به‌الروح‌الامین‌علی قلبك‌لتکون من‌المنذرین(٣)) و آیات دیگر در جای خودتفصیل داده‌ایم ودراینجا احتیاجی بشرح آن‌نداریم (٤)

---

(١) آیهٔ ٤ سورهٔ ٥٧ (الحدید) و اوباشماست هرجاکه باشید وخدا بآنچه‌می کنید بیناست

(٢) آیهٔ ٩٧ سورهٔ ٢ (البقره) - بگو یا محمد هرکس‌که دشمن جبرئیل بـاشد همانا او قرآنرا باذن خدا بر دل تو نـازل می نماید .

(٣) آیهٔ ٩٣ سورهٔ ٢٦ (الشعرآء) : روح الامین قرآنرا بردل‌توفرود می‌آورد تاتواز ترسانندگان باشی .

(٤) مترجم‌گوید : بنا برآنکه در مثل مناقشه نیست وخدای متعال هم مطالب عالیهٔ‌معنوی را برای فهم مردم تنزل داده و بطور متشابه در قالب امثال باذهان عامه نزدیك فـرموده

بقیه حاشیه درصفحه ٦٠

۱۷

تدوین قرآن از عهد پیغمبر (ص)
تا عهد عثمان در دوره های سه‌گانه

درعرف ما تدوین عبارت از تسجیل وتثبیت معانی پرا کنده در کتاب علیحده است خواه درعلوم وحوادث تاریخی باشد ویا درشعر و نثر وحساب وغیره که جمع کردن آنها دارای اهمیت و برای عامه حاوی منفعت باشد پس موقعیکه از تدوین مصحف شریف بحث کنیم غرض ما گردآوردن آیات وسور متفرقه درشبه کتاب یا دفتری است ودف جلدی از پوست حیوانات بوده که اقوام اولیه برآن علوم وحوادث تاریخی را مینوشته اند یا اوراق متفرقه و کاغذ های نوشته را درلف آن جمع مینموده‌اند و کتاب را ازاین جهت (مجموع مابین الدفتین) گویند که اوراق را در بین دوجلد ساخته شدهٔ ازپوست حیوان قرار میدهند ودفتر ودفاتر هم شایدازاین جهت بکتاب اطلاق میشود که قبلا (دفطور) بوده یعنی بشکل دف وبتدریج (دفتر) گفته شده است - پس ازاینمقدمه چون بحث ما بتدوین قرآن متوجه میشودادوار تدوین بسه دوره منقسم میگردد :

است و این خود دستوری برای بندگان بشمار است میتوان برای تقریب بـذهن و بسان تمثیل چنین گفت که ترقیات علوم مادی امروزه بسیاری از امور معقوله را در صورت محسوس آورده و کمکهای بزرگی برای فهم مطالب عالیهٔ معنوی بدست ما داده‌اند مثلا : برای فهم نسبی مـوضوع نزول وحی بقلب پاک سید لولاك بدستگاههای دهنده وگیرندهٔ رادیو میتوان تمثل جست ، چه می بینیم صداهای منشعبهٔ از استودیوهای دستگاههای دهنده و ارتعاشات امواجی که بشعاعهای مختلفه حاصل میشود بنسبت عوامل دقیقه و رقیقه‌ای که در رادیوها بکار رفته است آن رادیو بدون وسایل ووسایط صوری ظاهری و بدون سیم و اسباب ارتباط محسوسی آن صدا راکرفته و بگوش ما میرساند و ادراك صوت گوینده یا خواننده‌ای که در فواصل دور و دریکی از نقاط روی زمین قرار گرفته است منوط و مربوط بجامعیت ودقیقتر بودن وآماده تر بودن دستگاه درونی رادیوئی است که صدای مزبور را بگوش ما تحویل میدهد بدینمعنی که هرقدر دستگاه داخلی رادیو دقیقتر و ساده‌تر و اسباب گیرندهٔ آن پاکتر وکاملتر و چراغهای درونی آن بیشتر و قویتر باشد صدای گوینده که ارتعاشات امواج آن در تمام جو یکنواخت و فقط مرتبط ببلند وکوتاه بـودن شعاع دائره امواج مزبوره است گرفتن آن بهتروتحویل شدن آن بگوش ما کاملتر است واینك گوئیم: همهٔ عالم کتاب حقتعالی است ـ و تمام موجودات کلمات باری جل‌جلاله است و تمام عـالم

بقیه حاشیه درصفحه ٦١

دورهٔ اول تدوین قرآن

دورهٔ اول دوره ای بوده است که قرآن درزمان حیات رهانندهٔ اعظم ونجات دهندهٔ امم رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله وسلم جمع آوری میشده‌است - چه‌هرآیه‌وسوره‌ایکه برآنحضرت‌نازل میگشت پیمبر گرامی‌فوراً آنرابر نویسندگان‌وحی‌واصحاب‌خود قرآئت‌میفرمود(۱) وآنانکه‌سواد نداشتندآنرا بذهن‌سپرده وازبرمینمودند وآنانکه نوشتن‌میدانستند وکاغذی نداشتند آنرا بر برك درخت یا پوست حیوان یاکت های چهارپایان و یا لوح سنگی ومانندآنها مینوشتند وصحابهٔ پیغمبر (ص) آنچه‌را ازبرداشته بانوشته

وجودکتاب مبین وکلمات متین حضرت رب‌العالمین عزاسمه‌اند و صدای حق در همه وقت و همه جا از بدو خلقت یکنواخت‌گویا و رسا بوده و هست و بمصداق (الان‌کماکان) برای او زمانی دون زمان نبوده و نیست منتها گوش دل و دستگاه پاك و قابلی می‌خواهدکه آنرا در همه حال بشنود و لبیك اجابت‌گوید و دلهای ملکوتی بندگان صالح‌او ظروف و اوعیه‌ای برای‌گرفتن‌این صدای لاهوتی هستند منتها هر ظرفی‌کاملتر و لایقتر برای اخذ آن شده باشد بهتر میتواندنوای حق را وحیاً یا الهاماً بگوش دیگران برساند و اکمل ازتمام ظروف قلوب مطهره پیمبران حق میباشندکه‌کلمات حقتعالی را در هر دوری بنسبت‌کاملتر و دقیقتر بودن جهات نورانیت قلبی خود و احتیاجات آنروزهٔ بشر از استودیوی عالم ربوبی یعنی تمام عوالم وجودی‌گرفته و بسایرخلایق تحویل داده‌اند - و چون دستگاه اکملی از همه پیمبران چون دل پاك وقلب تابناك و بی‌آلایش محمد مصطفی صلی‌الله علیه وآله‌که لیاقت جذب و جلب تمام‌کلمات حق را یافته بود ظهوریافت کتاب‌کامل حقتعالی‌راکه دستور جامع آموزش وپرورش جهان بشریت بود از درگاه ربانی‌گرفت و بتعبیر **(وکل شیئی احصیناه فی امام مبین)**و**(لارطب ولایابس الافی کتاب‌مبین)** بعالم انسانی تحویل داد و بگوشهای معنوی وصوری آنها افاضه و القاء فرمود و همین جاست که (بلاتشبیه و بطور تمثیل) نزول وحی را همان استعدادکامل بل‌اکمل دستگاه‌گیرنده قلب منیر مصطفوی صم وفرشتگان مأمور بانزال وحی یا جبرئیل امین را همان ناموس افاضه یا نیروی‌برق (خارج از حد و صف و بیرون از حیز تقریر ما)که اتصال دهندهٔ عالم ربوبی بقلب وفواد مقدس نبوی صم بدون بال و پرظاهری و سیمهای ارتباط صوری است میتوان ممثل ساخت - در پایان ناچارم بگفتهٔ مولانا جلال‌الدین محمد البلخی(ره) تمسك جسته عرض‌کنم :

(ای برون از وهم وقال وقیل من خاك بر فرق من و تمثیل من) — مترجم

(۱) جرجی زیدان درکتاب تمدن اسلامی (جلد سوم صفحهٔ ٥٧)گوید : «هر زمان پیغمبر آیه یا سوره‌ایرا تلاوت مینمود آنرا بر صحیفه‌هائی‌که در آنزمان مرسوم بود مینوشتند (وآنها رقعه‌هائی‌بوده‌از پوست حیوانات و تخته‌هائی ازاستخوان مانند شانه‌ها ودنده‌های (چهارپایان) و عسب (بضم عین و سین و سکون باء) یعنی پوستهای تنه درخت خرما و لخاف‌که تخته سنگهای نازك و پهن بوده است) و چون پیغمبر صم در سال یازدهم هجرت وفات‌یافت قرآن یا مدون بر امثال این صحیفه ها یا محفوظ در سینه های مردم بود وحافظین قرآن را (قرآء) مینامیدند ودر عهد پیغمبر علی‌ابن‌ابیطالب و سعدبن عبیدبن‌النعمان و ابوالدردآء و معاذبن جبل و ثابت‌بن زید وابی‌بن‌کعب وغیر آنها بیشتر ازسایر مردم در تدوین‌قرآن توجه و عنایت داشته‌اند ....الخ. »

بودند بین خود و برادران واهل وعیال وهمسایگان متداول میساختند و آنان نیز بذهن سپرده و بفرزند واهل بیت خویش آموخته و وادار بحفظ کردن آن مینمودند و بکثرت تلاوت قرآن تقرب بخدا میجستند و بدین شکل طبیعة آیات وسور بطور مشوش و پراکنده و بدون ترتیب و ترتیل در اذهان مردم باقی ماند - ولی آنانکه ازاصحاب ونویسندگان وحی ملتزم برسم ونوشتن آن بودند خودرا ملزم بضبط وترسیم آن مصاحف و صحائف میدانستند و مشهور ترین اینگونه اشخاص علی علیه‌السلام وزید وابوزید وابی بن کعب وابن‌مسعود و . . . و . . . بودند -
ضمناً باید گفته ودانسته شود که اعراب ویژه امیون یعنی بی سوادان مشتهر بتندی ذهن وسرعت حفظ وبخاطر سپردن مسموعات بوده اند وبشنیدن یکمرتبه خطبه‌یا قصیده ایرا از بر مینمودند و فوراً تحویل میدادند و بالاخص امام علی ع بهترین شاگرد پیمبر صم که ازابتدای سن دردامن آنحضرت تربیت یافته‌بود واو همانکسی است که روایات صحیحه‌شدت عنایت وکثرت‌اهتمام اورابجمع آوری آیات وروایات ثابت مینماید ورسول صم دربارهٔ او بنگاهداری کلمات ربانی و آیـات آسمانی و عدم نسیان ودوری ازفراموشی دعا فرمود ومصاحبت او نسبت برسول خدا صم در سفر وحضر استمرار داشت تاموقعی که روح مقدس نبوی صم در آغوش او و بین سینه وگلوی امیرعلیه‌السلام بشاخسارجنان پرواز وبرفیق اعلی همراز گردید .
پس باچنین اصول وحی قرآنی بالضروره محفوظالوجود باقی وازغفلت و نسیان وزیاده ونقصان ماند .

دور دوم تدوین قرآن

اما دور ثانی مربوط بدورهٔ ایام خلافت ابی‌بکر تازمان خلافت علی‌علیه‌السلام واز زمان انقطاع وحی و سد باب نزول قرآن شروع گردیده است بدین شرح که :

چون جمع کردن قرآن مابین الدفتین درزمـان حیات حضرت ختمی‌مرتبت میسر نبود . نه از آنجهت که صحابه قصوری نموده یا در کتابت تقصـیری داشتند بلکه بدانجهت که وحی الهی درزمان نبوی صم پی درپی و قسمت بقسمت میرسید ونزول‌آیات برحسب اقتضای حالات وحادثات وتوالی اسباب نزول واحتیاج امت توسعهٔ شریعت و لزوم بمداومت تاآخرین ساعت حیات پیغمبر صم امکان وقوع و

استمرار داشت لذا جمع یکجای آن درحیات آنحضرت امکان نداشت - برخلاف زمان بعدازوفات آن بزرگوار که چون وظیفه بانجام رسیدو حدود شریعت پایان یافت زمان مقتضی ختم کتاب شده ویکجا ساختن آن حتمیت و ضرورت پیدا نمود بنا براین علی علیه السلام بگردآوردن قرآن وجمع آوری پراکنده های آن اهتمام فرمود واو نخستین کسی بود که در اهتمام بتدوین قرآن اعلم و اقدم بود و حتی فرمود : « آلیت علی نفسی الاارتدی حتی اجمع القرآن - یعنی من قسم یاد کرده وباخود عهد نموده‌ام که تاقرآنرا جمع نکنم ردا بدوش نیفکنم . » واین عمل آن حضرت سبب شد که پاره ای از مخالفینش چنین گمان بردند که آن بزرگوار این اعلان را وسیله ومستمسکی برای دوری جستن ازجماعت وداخل نشدن در طاعت دیگران وعدم اشتغال بامرخلافت قرار داده است و پس از اعلان آنحضرت باین عزیمت حاضرین نیز بضرورت امر پی برده و عظمت منافع و اهمیت شأن آنـرا دریافتند وبژه پس از آنکه در جنگهای یمامه با مرتدان که کشته شدن اصحاب پیغمبر صم استمرار یافت وبسیاری ازحفاظ قرآن که بتنهائی درجنگ یمامه هفتصد نفر از حفاظ قرآن بشهادت رسیدند و رفته رفته قرآء کم شدند وضرورت انتشار وحی اسلامی درجامعهٔ مسلمین کاملا محسوس گردید - ابوبکر که ریاست مسلمین را بعهده گرفته بود رفیق خود (زیدبن ثابت) را بعنوان رئیس گروه جمع آورندگان قرآن ونویسندگان مصاحف برانگیخت وزیدهم درمقام استکمال مصحف خود برآمده وبمشاورهٔ باسایر ارباب مصاحف ازقبیل ابی زید الانصاری وابی بن کعب و امثال آنها ازحفظهٔ قرآن پرداخت ودرپرتو استشارهٔ باصحابهٔ کرام و گردآوردن آیات وسور برای مزید ایقان واتقان مهم خویش مصحف خودرا کامل ساخت .

اگر گوینده‌ای بگوید که احادیث وارده مشعر بر اینست که زید بن ثابت اوراق پراکندهٔ آیات راکـه روی پوست درخت خرما و الیاف آن و لوحه های سنگی واکتاف گاو و گوسفند وشتر وپوست حیوانات نوشته شده بود جمع آوری مینمود وبرهرآیه‌ای دو شاهد میطلبید و این قبیل معانی منافی با اینست که قرآن مدون بوده ومحفوظ ومصون ازاحتمال نقص مانده باشد در جواب گوئیم :

ازطرفی این اخباراخبارآحاد واحادیث مرسل‌قصه سرایانی است که‌در کتب

حشویه سلف وخلف ازسنی وشیعه (سامحهم الله بعفوه) انتشار یافته است - و از طرف دیگر ابن‌عمل زید نه از اینجهت بود که مصحف مدونی نداشته است بلکه چنانکه اشاره کردیم غرض زید بن ثابت دراین استشاره و استشهاد استکمال مهم خود بوده وبرای تکمیل وثوق واعتماد بمصحف خود وتثبیت این مصحف باین و آن متوسل میشده است واین احتیاط تنافی وتباینی بااین نداشته است که‌از خود مصحفی مابین الدفتین داشته است .

بلی چیزیکه مورد نظر است اینست که زید و امثال او بـا توجه بمصحف امیرالمؤمنین علیه‌السلام و فقط استشاره از آنحضرت لازم بود خود را مستغنی از مراجعهٔ بدیگران دانسته ومصحف‌امام را امام مصاحف قراردهند زیرا که مزایا و مرجحاتی درمصحف‌امام بود که در غیرآن وجود نداشت .

ازآنجمله یکی آنکه مصحف امام بحسب تواریخ نزول آیـات وسورمدون شده بود واین امر قاریان قرآنرا بفهم معانی و مقاصد قرآن بیشتر کمك و اعانت مینمود چه‌سوابق لواحق را تفسیر مینمود ولواحق‌سوابق را تشریح میکرد مانند پی و بنیان محکمی که بعض‌آن حافظ بعض دیگر باشد .

دیگر آنکه درمصحف‌آنحضرت سور مکیه کلیة مقدم برسور مدنیه بود و این امر قاریان وشنوندگان را برترتیب حوادث ووقایع کمك بود .

دیگر آنکه سوره های مکیه در مصحف امام حاوی بعض آیات مدنیه و سوره های مدنیه حائز بعض آیات مکیه نبود وسوره های مکیه بتمامه مکیه و سوره‌های‌مدنیه بتمامه مدینه بود بخلاف مصحف زیدبن ثابت که‌بعضی ازسورمکیه شامل آیات‌مدنیه است وبالعکس واین امرموجب تشویش افهام درمعرفت پاره‌ای از حوادث و احکام است .

دیگر آنکه امام علیه‌السلام ازپسرعموی کرام خود نبی‌اکرم صم تمام قرآن و آیات آنرا از شروع بعثت وطلوع کوکب وحی و نبوت تا ساعت اتصال روح مبارك‌آنحضرت بعالم وحدت آموخته بود وموقعی هم که نفس زکیه رسول معظم برفیق اعلی پیوست علی ع درجوار او بود .

بنا برین هیچ‌آیه وهیچ سوره‌ای که روح‌الامین برقلب سیدالمرسلین وارد

مینمود ازعلم علی ع خارج نبود ودرسفر وحضر جز درغزوهٔ تبوك و مأموریتی که علی ع بسفر یمن یافت از آنحضرت جدا نشد و آن صادق صدیق مصدق که هیچ عارف منصفی درصحت قول او تردید ندارد خود حدیث فرمود که هیچ آیه‌ای نه درسفر و نه درحضر و نه درجنك یادرصلح نازل نشد مگر اینکه رسول‌الله صم آنرا بمن آموخت و آنرا برمن می‌خواند و بتحفظ آن موظف می‌فرمود حتی اگر ازاو غایب بودم مرانزد خود می‌خواندو آنرا برمن قرآئت می‌فرمود تا من مینوشتم و ثبت می کردم -

و همچنین احادیثی که درتفسیر آیهٔ (وتعیها اذن و اعیة (۱)) رسیده است بصحت پیوسته است که این آیه درشان علی ع نازل گشته و(چنانکه درصحیح بخاری وغیر آن آمده) پیغمبر صم در بارهٔ علی دعا نمود که : « گوش او او عیه یعنی ظرف جایگیر تمام آیات نازله باشد وخداوند اورا ازفراموشی حفظ کند وقوهٔ حافظهٔ ذاکره‌ای برای آیات وحی و بینات شریعت باوعطافرماید.»

پس مصحفی که مانندچنین امامی جمع کرده باشد سزاوارتر بود که امام مصاحف باشد و مصحف او ازهر مصحف دیگری سزاوارتر باقتدآء بود .

پس بواسطهٔ این مزایا ومشخصات مذکوره برحفاظ شریعت مطهرهٔ اسلامی پس ازوفات شریعتگذار اعظم صلی‌الله‌علیه وآله وسلم واجب بود که متمسك بعلی و بمصحف اوشوند وعدول ازاو نکنندو بغیر او متوجه نگردند .

پس چه‌شد که آنان بادآء این واجب دینی قیام نکردند وچه‌شد که امام علیه‌السلام ازمجاهده ومجادلهٔ درراه تقدیم وتسلیم مصحف خود ونشر آن خودداری فرمود (۲) ؟

دراینجا خوانندهٔ گرامی خودرا دربرابر دومسئله مشکله می‌بینید وازمردان علم ودین انتظار جوابهای قانع کننده‌ای دارد چه تاریخ نیز مانند احادیث تصریح باین دارد که امام علی علیه‌السلام پس ازوفات پیغمبر صم وانقلاباتی که درخلافت آن

---

(۱) آیهٔ ۱۲ سورهٔ ٦٩ (الحآقه):(لنجعلها لکم تذکرة و تعیها اذن واعیة) یعنی تاآنرا (یعنی غرق کفار ونجات مؤمنانرا) مایهٔ پند وعبرت شما قراردهیم ولیکن گوش شنوای هوشمندان این پند وتذکر را فرا می گیرد ومی‌شنود

(۲) جرجی زیدان در کتاب تمدن اسلامی (جلدسوم ص ۲۸) ازابن‌الندیم نقل می کند که او نزد ابی یعلی حمزة الحسینی مصحفی بخط علی ع دیده است که بارث نزد اولاد امام حسن بوده است .

حضرت دست داد ازشئون عمومی که ابو بکر و گروه او متولی آن شدند عزلت اختیار فرمود ودر خانهٔ خویشتن معتکف و معتزل شد و بجمع آوری قرآن پرداخت (چنانکه قبلا شنیدید) و تا انقضای چند ماه همت بر تألیف و تدوین قرآن گماشت سپس بنزد آن مردم آمد و نسخهٔ گرد آوردهٔ خود را که در جامه‌ای ریخته بود برای آنها آورده وارائه داده واز آنها خواست که باحسن قبول آنرا بپذیرند ولی ازطرف زید وغیر زید پذیرشی ندید و بناچار چنانکه آمده بود بخانهٔ خود برگشت و آنجامه را باآنچه در آن بود بخانهٔ خویش عودت داد وعلائم تأثر در گفتار ورفتار آنحضرت هویدا بود

اختلاف بین مصاحف و حل مشکل

فرق بین وتمیز آشکار بین دودوره‌ای که برقرآن گذشت ونتیجه‌ای که از هر دو حاصل گشت توضیح دادیم ولی در پیرامون دور ثانی یعنی دور ابی بکر وعلی در ترتیب آیات وسور و تغیراتی که برصورت وجوهر آن طاری بود پاره‌ای از شکوك وشبهات پیش می آید که باید بآن متوجه شده وجواب بگوئیم وازجمله مسائل اولا علت انصراف زید بن ثابت ازمصحف علی ع وسایر مصاحف اصحاب و همچنین سبب عدول علی ع ازمصحف زید وسایر مصاحف وعلت بر گردانیدن مصحف خود پس از آنهمه رنج و تعبی که در جمع وتدوین آن متحمل شده و بنزد آنقوم آورده بود باید گفتگو شود - ثانیاً فرقهائیکه بواسطهٔ آنها این مصاحف یعنی مصحف امام و مصحف زید و مصحف ابی و مصحف ابن مسعود و مصاحف دیگر (۱) از یکدیگر مشخص ومتمایز بوده باید ذکر شود و اینکه هریك از آن اصحاب در قبول مصحف دیگری چرا سرسختی ومقاومت بخرج داده اند باید بیان شود .

---

(۱) جرجی زیدان در کتاب تمدن اسلامی (جلد ۳ ص ۵۷) از ابن الندیم و ابی الفدآء نقل می کند: « که چون فتوحات اسلامی توسعه یافت وقرآن در بلاد منتشر گردید و نزد آنها نسخه هائی از قرآن بود هر یك از آنها بترتیب خاصی آنرا مرتب کردند و اهل هرشهری بقاریانی که از بین آنها برخواست تکیه واستناد نمودند مثلا اهل دمشق وحمص قرآنرا ازمقداد بن الاسود گرفتند واهل کوفه ازابن مسعود واهل بصره ازابوموسی اشعری اخذ نموده ومصحف اورالباب القلوب مینامیدند - و باشدت عنایت وتوجهی که قرآء درحفظ وضبط قرآن مینمودند در قرائت بعضی ازسور قرآنی خالی از اختلاف نبود ... الخ .»

جواب ازمسئله اولی

سیدنا امیرالمؤمنین علی علیه السلام آنچنان کسیکه باخلاص واخلاق فاضله مشتهر ومعروف خاص وعام است ملاحظه فرمود که اگر مصحف خودرا تحت رأی واختیار زید وطرفداران اووحزب او بگذارد چه بسا اینکار مخالف مصلحت دینی باشدوچه بسا این تسلیم با سلامت اسلام وقرآن تماس پیدا کند وپس ازآنکه بمزایای امام واختصاص او بحمل علوم نبوی علیه الصلواة والسلام پی بردیم واورا کماهو شناختیم وهمچنین مشخصات مصحف عالی وراقی اورادانستیم اگر آنهارا تسلیم بزید وحزب زید می فرمود آنان برحسب ذوق وسلیقهٔ شخصی خودشان درترتیب واسلوب قرآن علی ع تصرفاتی مینمودند ودرجهان اسلامی الحاق مصحف امام بمصحف آنها شیوع میبافت ومصحف او در جنب مصحف آنها تحلیل میرفت وهمه کس درهمه جا فریاد میزد که مصحف زید با موافقت علی وابی وابن مسعود وغیرهم تشکیل یافته وپس ازآن دیگر مجالی برای علی وغیرعلی باقی نمی ماند که درباره هرگونه قرائت آیه یا کلمه ای اظهارعقیده ورأی کنند ومردم هم برمصحف زید جمود مطلق می کردند وباب اجتهادوحریت فکردرپیرامون آیات وکلمات بدین سبب مسدودمی گرددوبرای علی وغیرعلی ازاینکه پس ازاین هرگونه تبدیل یااصلاحی حتی دراسلوب وصور وحتی درالحان وآیات وترتیب سوراظهار کنند میسور نبودوتمام حرکات وجنبشهای فکری درپیرامون این کتاب جاویدانی که باید درممر قرون واعصار برای طوایف وامصار مورد استفاده و تأمل ونسبت بتمام ازمنه ملازم توسعه وتکامل باشدمتوقف می گردید

جواب ازمسئله دوم

با اینکه برزیدبن ثابت واجب بود که دراستکمال مهم خود باستشارهٔ ازمردذکی زکی وصادق حاذقی چون علی علیه السلام وسایرصحابهٔ کرام متوسل شود چرا ازمراجعهٔ باوواستفادهٔ ازمصحف مهم اویا استفادهٔ ازمصحف محدث جلیلی مانند ابن مسعود وابی بن کعب که مورد اعتماد ووثوق همگان بودند خودداری نموده وآنهارا متروك گذاشت؟

در اینجا هریك از طوایف مسلمانان بشکلی جواب داده اندوجوابهاشقوق مختلفی پیدا کرده است ولی آنچه درجواب اینمسئله نزد من ترجیح دارد (بطوریکه قبلا اشاره کردیم) همانا خودپسندی وعجب زید بمصحف خود وخوشوقتی و

بهجتی بود که برای او در جمال صوری و هندسی قرآن (مرتب ساخته ومنظم کردهٔ خود)حاصل شده بود چه پس ازفاتحة الکتاب بزرگترین سورهٔ قرآنی (یعنی بقره) را قرار داده و پس از آن کوچکتر و کوچکتر تا مصحف را بسوره های کوچك مانند اخلاص و فلق و ناس پایان داده بود .

در نهاد مؤلفین و کسانیکه آثاری از خود باقی میگذارند عشق ورزی بنتایج ساخته های خود وابتهاج بمشاهدهٔ آثار خویشتن طبیعة نهاده شده و بعلت حب اثر و حسن شهرت،ساختهٔ خود را بر هر ساختهٔ دیگری مقدم و تسجیل اسم خویشرا بر تثبیت نام دیگری مرجح میداندحتی درعصر حاضر هم که قرایح لطیفتر وصفت انانیت ذاتی ضعیفتر گردیده‌است می بینیم که مردم برای مقدم داشتن خویشتن و تسجیل آثار بنام خودشان با یکدیگر بجنك وقتال میپردازند واز صرف منال و اموال در اینراه دریغ نمیدارند .

شاید این علتی که ذکر شد از بعض از آنچه بعض طوایف گفته‌اند شافی‌تر و بانصاف وافی‌تر باشد .

چون ازجملهٔعللی که‌پاره‌ای در باب علاقمندی‌زید بمصحف‌خویش‌واستبدادی که دراختیارآن بخرج داده وازمصاحف اقران‌خود عدول کرده‌است‌عقیده دارند آنستکه زید وطرفدارانش چنین پنداشتند که اگرمصحف علی ع را مقدم بدارند ضمناً بتقویت امر اوو تکریم حزب اووتوجیه ریاست علمی‌وروحانی او کمك کرده وترسیدند که همین مطلب کم کم اسباب انتقال‌ریاست عامه‌بآنحضرت شودوجمهور مسلمین در شان خلافت و سلطنت و حکومت عالیهٔ اسلامی تدریجاً باو رجوع نمایند ــ و پارهٔ دیگر طرفدار این عقیده و رای هستند که چون در مصحف زید آیات وسوره‌ها بروفق اوضاع وموافق ذوق‌ارباب‌تسلط وهیئت‌حاکمه‌وحکومت عصر ترتیب داده شده بود آنرا برسایر مصاحف مقدم داشتند حتی بعضی چنین احتمال میدهند که مثلا آیهٔ تطهیر : (**انما یریدالله لیذهب‌عنکم الرجس اهل-البیت و یطهرکم تطهیرا** (١)) در اصل ضمن سورهٔ **هل اتی (الدهر)** یعنی بعد

---

(١) آیهٔ ٢٠٣ سورهٔ (الاحزاب) ــ همانا خدا چنین می خواهدکه پلیدی و آلایش را از شما خاندان نبوت ببرد و شما را از هر عیب پاك و پاکیزه گرداند .

از آیهٔ : (یشربون من کاس کان مزاجها کافوراً (۱) بوده ودرمصحف زیددرسورهٔ (الاحزاب) بعد از آیهٔ : (وقرن فی بیوتکن و لاتبرجن تبرج الجاهلیة الاولی و اقمن الصلوة وآتین الزکوة واطعن الله و رسوله (۲)) واقع شده و حال آنکه خطاب در سورهٔ احزاب بزنان پیغمبرصم میباشد و آیهٔ تطهیر مشتمل برضمیرهای جمع مذکر (عنکم الرجس) و (یطهرکم) درج گردیده است (و این جـای بسی دقت است و باید تأمل شود)

در فهرست ابی الفرج ابن الندیم که از ابنای قرن پنجم هجری و از علمای دولت فاطمی (در قاهره مصر) میباشد چنین دیده‌ام که تصریح و تنصیص می کند باینکه قرآنی که امام علی بن ابی طالب علیه السلام جمع فرموده است در خاندان فرزندان او مانده و در آن عصر (یعنی عصرابن الندیم) نزد ابی یعلی حمزه ازبنی حسن در بصره موجود بوده است و متذکر شده است که آن قرآن بترتیب نزول آیات و سور مدون گشته است و مانند این گفتار از شیخ مفید و شیخ طوسی نیز نقل شده است ـ و من خود نیز درسفری که در سال ۱۳۳۱ هجری قمری بهندوستان نمودم در شهر (پطنه) عظیم آباد در کتابخانهٔ عمومی آنجا که بنام مؤسس آن (خدابخش) موسوم بود نسخهٔ خطی از قرآن دیدم که با بهترین خط بر بهتریـن کاغذ و بقطع بزرگ نوشته شده بود و آن قرآن ابتدا بسورهٔ (علق یعنی (اقرأ باسم ربك الذی خلق) نموده و بسورهٔ مآئده بترتیب نزول وحی ختم شده بود ـ و اجماع اهل علم هم بر این است که اول سورهٔ نازلهٔ بر پیغمبر اکـرم صلی الله علیه و آله وسلم همان سورهٔ علق وآخرین سوره‌ای که بر آنحضرت نازل گشت سوره (مآئده) بوده است و اما سورهٔ الحمد (فاتحة الکتاب) بترتیب نـزول سورهٔ پنجم است (والله العالم بحقایق الامور)

(ودر بین نسخه سورة النورین و سورة الولایة و آیات تغییر در تعریف اهل بیت هستند) 6/12/62

(۱) آیهٔ ۵ سورهٔ (هل اتی) یعنی و نکوکاران (که باجماع مقصودعلی وفاطمه وحسین ع باشند) در بهشت از شرابی نوشند که طبعش کافور است .

(۲) آیهٔ ۳۲ سورهٔ (الاخراب) یعنی و در خانه‌هایتان آرام گیرید و مانند دورهٔ جاهلیت پیشین خود آرائـی نکنید و نماز را بپـا دارید و زکـوة مال بدهید و امر خدا و رسولش را اطاعت نمائید .

دور سوم تدوین قرآن

بنا بر آنچه قبلا نوشتیم سه دوره بر جمع قرآن گذشته و سیدنا امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام درادوار سه گانه باصحابه ومسلمین شرکت فرموده است .

دور اول دور جمع سور و آیات بوده که بوحی از جانب خدای حکیم بر رسول کریم بطور پراکنده وبرحسب نجوم وقت واختلاف حوادث واسباب نزول فرود آمده است .

دور دوم دور ترتیب مواد و سور این کتاب منزل و هندسهٔ هیئت مجموعهٔ آن بوده واین‌عمل پس‌از وفات رسول صم در عهد ابی‌بکر صورت گرفته چنانکه دور اول درعهد خود رسول‌خدا صم انجام شده و دور دوم دور مصاحف اصحاب رسول خدا درترتیب سور واختیار صورت بهتر آن میباشد که مورد اختلاف واقع شده است وشرح آن گذشت .

دور سوم دور اختلاف قرآئتهای قرآن و اختیار بهترین الحان ولهجه ها بوده است واین دوره در عهد عثمان و باقتراح حذیفهٔ یمان باتمام رسیده است - و باید فراموش نشود که این مرض وبلای اختلاف قراآت والحان هرچند اثری در جوهر قرآن ننموده ومحفوظ از زیاده‌ونقصان مانده‌است معذلك - اقلا سبب ادخال بلای جدائی ومرض تفرقه بین جماعت مسلمانان گردیده است .

مثلا اختلاف مسلمانان درتلاوت (مالك یوم الدین) یا (ملك یوم‌الدین) که برشش وجه خوانده اند اقوام سلف را دچار حیرت واضطراب ساخته است و معذلك درقرآئت (مالك) ودر قرائت (ملك) بکسر لام یا (ملك) بفتح لام بر حسب قرائت ابوحنیفه جوهرآیه دَرامان مانده است - وچون عده ای از امت فتحهٔ میم را اماله (۱) کرده و (مالك) خواندند و بعض دیگر این اماله را رأساً متروك داشته (ملك) بروزن (کتف) خوانده وما وجماعتی‌ازمحققین این قرائت را اختیار نموده ایم -- ابو حنیفه میانهٔ آندو را گرفته و (ملك) بر وزن (ضرب بفتح‌هرسه) قرائت نموده است .

---

(۱) اماله بکسر همزه درزبان اهل تجوید قرآن وسایر فنون زبان تازی نام حالتی است از حروف که هنگام فتح آن بقدری فتحهٔ حرف را میکشند که الف یاشبیه بالف از آن تولید میشود مثل اینکه درگفتن (علی) فتحهٔ عین را بقدری بکشند که شنونده خیال کند (عالی) گفته شد

این قرائت بطور مثل و نمونه برای اختلاف الحانی که موجب اختلاف قرآت ومعانی شده است ذکر گردید باآنکه درعین حال با جوهر قرآن ازحیث زیاده ونقصان تماسی پیدا ننموده است .

وهمچنین درقرائت (لا اقسم) در اول سورهٔ (البلد) که ما و بعض قرآء (لاقسم) بدون امالهٔ در فتحهٔ لام را اختیار نموده ایم بخلاف قرآء دیگر که این فتحهٔ لام را اماله کرده وازاین‌جهت لام ابتدائیه بلاء نافیه تبدیل گردیده‌و(لااقسم) قرائت شده است .

ومثلی مهمتر از این‌دو همانا قرائت علی (ع) درآیهٔ (و الشمس تجری لا مستقر لها . . . الخ) واقعهٔ درسورهٔ یس است که باحرف لای نفی جنس خوانده شده است درصورتیکه درقـرائت حفص (والشمس‌تجری لمستقر لها) بکسر لام (جردهندهٔ مستقر) آمده است . و باید توجه شود که از این اختلاف لهجات و الحانیکه در قرآت هفتگانهٔ بلکه دهگانه دست داده است‌تاچه پایه اختلاف‌معانی دست داده است وبا این‌حالت اقتراح حذیفة بن‌الیمان‌را باید اقتراح صالح‌ومقبولی دانست وامری واقع ازاهل ودرمحل خود محسوب داشت .

گویا این موادیکه ذکر شد دراثر رسم الخط قدیم (یعنی در عهدعثمان‌و پیش‌ازآن)نبوده‌وازاینجهت‌تولیداختلاف‌بین وواضحی‌مربوط‌بخط و کتابت‌ننموده است ـ لکن اختلاف در رسم الخط عربی متدرجاً پیش‌آمد کرد و باتغییر دررسم الخط اختلاف درقرآآت نیز تولید شد چنانکه درآیهٔ (فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین) (١) واقع در سورهٔ یوسف بنـا بقرائت حفص (خیر حافظا)ـ خوانده شد و غیر او (خیرحفظا) قرائت نموده و قـرائت سوم (خیر حافظ) را اختیار نموده بنا بر آنکه (خیر) اسم تفضیل مضاف به (حافظ) بـاشد مانند : (ارحم الراحمین)

وچون دراواخرسدهٔ اول‌هجری عرب شروع بنقطه‌گزاری کتب ومصاحف نمود درقرآآت مردم نیز التباس واشتباه هویداگردیده چنانکه در قرآآت (محمد

---

(١) آیهٔ ٦٤ سورهٔ (یوسف) ـ یعنی ـ پس خدا بهترین نگهبان است واو مهربان ترین مهربانان است .

بن شنبوذ) (۱) مشهود است واز جملهٔ آنها آیهٔ سورهٔ یوسف (**و ادکر بعد امة**) که هاء (امه) با دو نقطه وتاء نوشته‌شد در صورتیکه بنا باختیار ما باهآء بی نقطه و الف مفتوحه و میم ساکنهٔ بدون تشدید است یعنی (امه) که معنای آن نسیان و فراموشی است .

باهمهٔ اینهااینگونه اختلافات‌را که جوهرقرآن‌درآن محفوظ مانده‌و کاهش یا افزایشی در آن حاصل نشده است ما از مقولهٔ تحریف اصطلاحی زشتی که در فصول مربوط بتحریف شرح داده‌ایم نمیدانیم .

خلاصهٔ بحث

ملخص آنچه‌را گفتیم اینکه چون در دور سوم صحابه ملاحظه نمودند که اختلاف در الحان قرآن و آیات و کلمات و سوره های آن بین مسلمین رو بافزایش‌است عثمان بن عفان را برحسب زعامت و ریاست عامه و نفوذ کلمهٔ او وادار بتدارك این ابتلاء وخرابی درد سر آور نمودند و چنین روایت شده است که اودوازده نفر ازمردان قوم‌را انتخاب نمود تاآنها برای‌قرآن لحن واحدی درقرآئت وتلاوت وصورت واحده‌ای در کتاب اختیار نمودند وآن مصحف را (امام) نامیدند وچون‌مصادف با هیجان عمومی شدآنرا بنام (مصحف عثمان) شناختند - و کردار بدی که ازعثمان ناشی شد ومردم را برضد اوبهیجان آورد این بود که امرداد مصاحف دیگررا بسوزانند(۲) یا دردیك بزرگی ریخته بجوشانندو بدینوسیله بقیهٔ مصاحف راازبین بردند و بدینجهت‌اورا (**حراق‌القرآن**) یعنی سوزانندهٔ قرآن خواندند چنانکه ام المؤمنین عایشه درهمانزمان که مردم بر علیه اوشوریده‌بودندفریاد میزد(**اقتلوا حراق القرآن**) یعنی بکشید سوزاننده‌قرآن ها را)واگر ابی‌الحسن علیه‌السلام مصحف‌خودراحفظ نکرده وتسلیم‌زید و حزب

---

(۱) محمدبن شنبوذ ازقاریان‌مشهور بغدادبوده(غیراز قرآء سبعه وعشره)وتقریباً دردوازده آیه اختلافاتی باسایر قرآء داشته که خلیفهٔ زمان‌او قصد قتل اورا نمود سپس بتوبهٔ او اکتفانمود مثلا (**عذابی‌اصیب به من‌اشاء**) را من اساء (بسین بی نقطه) خوانده ودیگر (**فاستغاثه الذی هومن شیعته علی الذی هومن عدوه**) را (**فاستعانه**) خوانده و از این قبیل است بقیه قرائتهای او که درکتاب (**القرآن امام الکل فی الکل**) ذکر نموده‌ایم وهمچنین آیهٔ (**وماکان‌استغفار ابراهیم لابیه الا لموعد وعده ایاه**) که آنرا (**وعده اباه**) بباء موحده خوانده است (مؤلف)

(۲) درفهرست ابن‌الندیم‌وغیره

زید وطرفدارانش نموده بودند ازاین قوم برمی آید که قرآن اورانیز سوزانیده و محو نمایند والبته درمنویات معارضین خود خوانده بود که آنان مصمم بمحو آثار مصحف اویند بلکه هر گونه اثری که برخلاف میل آنها باشد ازمیان برمیدارند ونیز بهمین جهت بود که علی علیه‌السلام بازماندگان وفرزندان خود وصیت فرمود که قبراورا هم‌مستور وازانظار پنهان‌دارند ازترس اینکه مبادادشمنانش بدن‌مطهر اورا بیرون آورند وازرفتاری که نسبت بجسد مقدس او کنندمآثم وجرآئم بزرگی را مرتکب گردند چنانکه با ابدان مطهرهٔ اولاد واحفادش نمودند

بالجمله عثمان نسخه ای ازمصاحف را اختیاروآنرا (امام) نام نهاد وشش نسخهٔ متحدالشکل از آن رونویس کرده یکی‌را بمکه‌ودومیرا بشام وسوم رابیمن وچهارمین را بکوفه وپنجم‌را برای‌مدینه گذاشت وششم را برای‌خودنگاهداشت‌تا امم اسلامیه در کشورهای خود برأی تصحیح الحان ولهجات وتصحیح مصاحف و کتابات‌وتصحیح قراآت‌ومحفوظات خودشان‌بآنها رجوع نمایند وسرمشق‌وپیشوای خود قرار دهند ومسلمانانهم این فرصت را غنیمت شمرده ونسخه‌های بی‌حساب از روی‌آنها برای خود نگاشتند - سپس احادیث مصاحف اولیه مانند روایات در مجامع مسلمین باقی ماند که اینك‌دراختلاف قراآت ولهجات ازآن‌روایات‌استفاده ونقل‌قول‌مینمائیم ·

اما بنظرمؤلف اگرعثمان بن عفان بجای این کردار دلزدای ناروا بسیدنا علی‌علیه‌السلام مراجعه مینمود وقرآن جمع شدهٔ اورا ترویج میکرد ومردم را بر قرآئت‌آن مانند معلم وامام ومرشد عام وادارمی‌نمود برای او بهتر و شایسته‌تربود چه بمرور ایام سایرمصاحف تحت‌الشعاع قرارمی گرفت‌وبتدریج مندرس و نسا بود می گشت‌وتیغ زبانهاوزبان‌تیغهابسوی او برنمی گشت وبدون‌رد وایرادی‌مرادحاصل میشد - ولی‌افسوس که‌این پیرمرد مستضعف که سن‌اواز هشتاد گذشته بود چگونه بچنین کردار نیکوومرجحی توفیق مییافت‌خصوصاً آنکه درجانب راستش مروان حکم ودرطرف چپش‌معاویه قرارداشت وآنها نسبت به‌بنی‌هاشم دردل‌داشتند آنچه را که خدابآن‌داناتراست

١٨

در قرآن کم و کاستی نیست

عموم‌مسلمانان و بخصوص اهل‌علم ازصدر اسلام تا روزگار ما براین‌اجماع نموده‌اند که : قرآن نازل شدهٔ بر محمد بن عبدالله صلی‌الله علیه و آله و سلم از زیادتی واز آنچه ازآن نیست محفوظ مانده است و چنین اجماع محصلی بلاشك حجت قطعی است ـ وهمچنین اجماع علماء بر اینست که قرآن از هرگونه نقیصه وافتادگی نیز محفوظ مانده است جزعدهٔ کم وافراد قلیل ونادری ازحشویهٔ‌شیعیان وحشویهٔ سنیان براین رفته وپنداشته‌اند که پاره‌ای از آیات یا بعض از سوره های قرآن کم شده وازقلم افتاده است ودراین گمان تکیه آنها براخبار آحاد واخبار مرسلهٔ ازاشخاص ضعیف ومجهول الحال است ومایهٔ دست آنان مقنع ومشبع نیست وبعض روایات مانند روایت ازقلم انداختن ثلث قرآن از درون یك آیه از سورهٔ نساء یعنی آیهٔ : (**وان خفتم ان لا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلاث و رباع . . . الخ**) آنها را مغرور ساخته وفریب داده است زیرا که معانی کلمات برآنها مشتبه‌شده واز ادراك مرام ومقصد آیه‌عاجز بوده‌اند واین روایت هم‌که مستند آنهاست روایتی است شاذ و بجای آنکه چیزی را از قرآن حکیم ساقط شده بدانیم بهترآنست که خود آنروایت را اسقاط کنیم ونسبت آنرا بخاندان عصمت ساقط بشناسیم .

بلی این راوی چنین پنداشته است که در جواب سئوالیکه از یکی از ائمه علیهم‌السلام نموده است ومناسبت بین‌شرط وجواب شرط را پرسیده است درپاسخ فرموده اند « ثلث قرآن بین این شرط وجواب حذف شده است . »

ولی‌شمارا بخدا ووجدان سو کندآیا بعقیده ونظرشماجایز است که‌مسلمانان بمجرد عجز از ذکر علت قریب دوهزارآیه (ثلث قرآن) ازکتاب مقدس خودشان را بیندازند وحال آنکه قادر بودند خود این‌آیه را برای‌علاج حذف کنند یا یك کلمه‌ای بآن اضافه کنند یا جمله‌ای از آنرا تغییر دهند ـ علاوه بر این‌آیا جمهور مسلمانان‌دست روی دست گذاشته وباین‌اسقاط تن داده وصبر میکردند؟ بعلاوه چرا

چنین کاری کرده باشند ؛ وحال آنکه نه مصلحت خلافت و کشورشان در اینکار بود و نه مصلحت امت و پیشوایشان - و نیز چگونه چنین امر خطرناکی بر جمهور مسلمین مخفی میماند و هیچیك ازروات احادیث درعصر صحابه چنین روایتی نمینمود درصورتیکه در بارهٔ آنها روایات بیشتر و بزرگتر از اینها شده است . وچه بسیار از صحابه برابی بکر و عثمان بیش از اینها طعن زده اند و چه بسا بین صحابه شتم و ناسزا و گفتارهای زشت ردو بدل گشته و هیچیك از آنها یکی از آنانرا باینکه تو از کتاب خدای ما ثلثی انداخته‌ای قدح وسرزنش ننموده است - ونیز درعصر تابعین که فرقه های مختلف در شئون اسلام بازیگریها کرده ومقالاتی سروده اند و نسبتهائی از خشك و تر و درست و نادرست بشیوخ وبزرگان یکدیگر داده اند مانند : فشردن حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله علیهما بین در و دیوار و تازیانه زدن بآن بزرگوار و سقط محسن ایشان وسوزانیدن در خانهٔ او وسوزانیدن مصاحف توسط عثمان واسقاط جملهٔ (حی‌علی خیرالعمل) ازاذان ونسخ دومتعه (متعهٔ حج‌ومتعهٔ نساء)ومسح برموزه و . . . و... و کمتر و بیشتر ازاینها بآنها نسبت داده وبااین‌وصف ازاسقاط ثلث قرآن ذکری نکرده اند حتی درباب حذف جملهٔ (حی‌علی‌خیرالعمل) ازاذان جنگهائی وفتنه هائی بر پا گشته است ولی ذکری ازفتنه‌ای درباب ازقلم انداختن دوهزارآیه از قرآن بعمل نیامده وچیزی دراینباب درتواریخ اسلامی یاد نگردیده است .

و قویترین شاهد برضعف (روایات اسقاط ثلث قرآن) تصریحی است که بزرگان واقطاب قدمای ما ازامامیه مانند شریف مرتضی وشاگردانش واستادانش وشیخ طبرسی نموده‌اند (و کلمات آنها درقسمتهائی ازاین کتاب اشاره شده است) باینکه فرقهٔ امامیه از شیعه متفقند که از قرآن موجود در دست ما حتی یك سوره ویك آیه هم کاسته نشده است و همین تصریح مشایخ ما منافی با صحت گفتهٔ آن گروه درباب اسقاط قرآن است و بناچار این روایات مخالف بااصل را باید لغو شمرد وآنها را درسبد مهملات افکند .

اما اگر گفته شودقرآن اسمی است که جایز است بر سوره و آیه‌هم‌اطلاق گردد و سقوط آیات بر این حمل شود که از این آیهٔ مورد بحث چند آیه را برداشته ودر جائی دورتر ازآن گذاشته‌اند ومراد ازاسقاط تبدیل محل بدون پدید

آمدن خلل باشد ومقصود از ثلث قرآن ثلث سوره باشد چنانکه منهم همین احتمالرا درجواب مسائلی ازجوابهای مسائل درالدلائل داده ام (ودرجلد سوم صفحه ٢١١ ازمجلهٔ(المرشد) انتشاریافته است) جزاینکه همان احتمال منهم دلائلش ضعیف و شواهدی هم ندارد بآنجا رجوع و تدبر شود (١)

سپس برای رفع اشکال از آیهٔ چهارم سورهٔ نساء گوئیم : آنکس که در کتب تفسیر تتبع و کاوش کند قریب ده وجه برای حل این مشکله یعنی مشکل تناسب بین شرط و جزاء در آیهٔ (وان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی ....الخ) خواهد یافت ولی من باین جواب اکتفاء می کنم که :

(یتامی) در اینجا جمع (یتیمه) است نه جمع (یتیم) چنانکه در کتاب المنجد و غیرآن (یتیمه مؤنث یتیم وجمع آن یتامی) ذکر شده واز بابت تغلیب برذکور نیز اطلاق میشود - و چون مردم آنزمان در هنگام مرك خود دختران یتیمهٔ خویشرا نزد دوستان خود بودیعه می سپرده‌اند و با آنها اموالشان را نزد آنان بامانت میگذاشتند وچه بسا اوصیاء درازدواج آنها با اشخاص عزب (بطمع آنکه مال آندختران در نزد خودشان باقی بماند)مسامحه و خودداری می کردند.قرآن

---

(١) ترجمه آن قسمت از المرشد که در متن اشاره شده در اینجا نقل می کنیم :

«.... ولی ما پس از آنکه حمل قرآنرا بریك سورهٔ قرآن جایز بشماریم و قرآنرا برای آنچه که از وحی خدا بر محمد صلعم تلاوت و قرائت میشود اسم جنس بدانیم خواه آنچه قرائت شده مجموع مابین الدفتین یا یك سوره و یا بعض از سوره باشد حل مشکل مزبور بحمل قرآن بر سوره برای ما ممکن و آسان می گردد و نقیصهٔ بین این شرط و جزاء (مذکور در روایت اگر روایت صحیح باشد) عبارت خواهد بود از ثلث سوره نساء ولی نه از طریق حذف (بطوربت و قطع) بلکه از راه مقدم و مؤخر بودن جا و محل آیات . بلی درعین حال مشکل بزرك تشخیص این آیات است که قسمتی از آنها جواب شرط مذکور در جملهٔ (وان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی)و قسمتی دیگرشرط از برای جزآءمذکور درجملهٔ (فانکحوا ماطاب لکم من النساء) و قسمت سوم نقیصهٔ بین این دوجمله بوده باشد .

بلی در بین آیهٔ چهارم یعنی آیهٔ مذکور در فوق و آیهٔ ١٢٧ همین سوره یعنی آیهٔ (ویستفتونك فی النسآء قل الله یفتیکم فیهن ومایتلی علیکم فی الکتاب فی یتامی النسآء اللاتی لاتؤتونهن ماکتب لهن .... الخ) که مطالبی بتفصیل در جواب مسائل ساحلیات درکتاب الدلائل بیان کرده‌ایم تناسبی یافت میشود چیزیکه هست این قول هم محتاج بدلیل شرعی است و ما تا بامروز بآن دست نیافته‌ایم ... انتهی .»

کریم برای موافقت دادن بین مصالح آن یتیمه ها ومصالح این اوصیاء این تشریع را نموده و فرمود : (اگر بترسید ای اوصیاء از اینکه در بارهٔ یتیمه ها ازجهت حرص در اموال آنها عدالت نکنید پس خودتان آنها را بزنی اختیار کنیدتااینکه غیر شما بر اموال و دارائی آنها تسلط پیدا نکنند هرچند آنها متعدد و دو یا سه یاچهار باشد) و سیاق آیه از آیهٔ سابق بر آن که (وآتو الیتامی اموالهم ولا تتبدلوا .... الخ) (۱) باشد و همچنین آیات دیگر بر اینمعنی دلالت می کند و قرآن پاره‌ای از آن مفسر پارهٔ دیگر است - و باین جواب ساده مشکله‌ای که‌از تفسیر یتامی بخصوص ایتام ذکور تولید گردیده است حل و مرتفع می گردد و احتیاجی باینکه قائل شویم چیزی در این آیه ساقط شده است نخواهیم داشت.

۱۹

قرآن نزد شیعیان محفوظ از زیاده و نقصان است

ما در کتب خویش و تفاسیریکه نوشته‌ایم بطلان قول نقص قرآن در نزد شیعه را تثبیت و تسجیل کرده و گفته‌ایم که اینمسئله افترائی است بر آنهاخصوصاً در حق زیدیه و شیعهٔ امامیه - اما در فرقهٔ امامیه که ما خود از آنها و در آنها میباشیم شیخ بزرك ما (طبرسی) و شیخ او (محمدبن ادریس الحلی) و شیخ او شیخ‌الطایفهٔ الامامیه (محمدبن‌الحسن الطوسی) و شیخ او (شریف مرتضی) و برادرش (شریف رضی) وشیخ آندو (مفید متوفی ۴۱۳ ه . ق .)تماما در کتبشان تصریح کرده‌اند باینکه قرآن متداول در اینزمان همان قرآنی است که بر پیغمبر اسلام نازل شده و محفوظ از زیاده ونقصان مانده است و اینمذهب مذهب امامیه است .و هرگز پس از این تصریح ازطرف شیوخ وبزرگان شیعه شکی درتنزیه این طایفه از این بهتان و تنزیه قرآن از زیاده ونقصان باقی نخواهد ماند .

---

(۱) آیهٔ ۳ سورهٔ (النسآء) - وآتوا الیتامی اموالهم ولاتتبدلوا الخبیث بالطیب ولاتأکلوا اموالهم الی اموالکم انه کان حوبا کبیراً یعنی و اموال یتیمانرا (پس از بلوغ) بدست آنها بدهید و مال بدونا مرغوب خود را بخوب و مرغوب آنها تبدیل نکنید و اموال آنانرا بضمیمهٔ مال خود مخوریدکه این گناهی بس بزرك است .

بلی نادر و معدودی از جماعت امامیه در عصر ما مثل محدث نوری از نقصان علم قائل بنقصان قرآن شده و کتابی بنام (**فصل الخطاب لتحریف الکتاب**) به پیروی از بعض حشویهٔ سلف از شیعیان و سنیان که از طرق آحاد روایاتی نقل و طریق مجاهیل مراسیل را پیموده و اخباری در باب نقص و تحریف بقلم آورده است که ما آنها را در نوشته‌های خودمان مانند (الدلائل) و (خیر الجواب عن تحریف الکتاب) و همین کتاب حاضر جواب گفته و باطل ساخته‌ایم .

۲۰

در پیرامون تحریف وحی آسمانی قبل از اسلام

ورد شبهۀ مدعیان

مسلمانان مدعیند و با آنها جماعتی از مسیحیان و اسرائیلیان شرکت کرده وصدای خود را بصدای مسلمین پیوسته و گفته‌اند که :موقع تدوین وحی آسمانی در شرایع سالفه و کتب آسمانی سابقه دستهای مکار گناهکاری عمداً یا اقلام خطاکاری سهواً با آنها بازی کرده و کتب سماوی ایشان در این کشمکش محرف ومشوش گشته جمل و فقراتی بلکه اسفار و فصولی از آن کتب حذف شده یا تغییر یافته است و مؤلفین مانند (آدم کلارك اسمیت) قیام کرده و در تفسیر خود نسبت بعهود (عتیق و جدید) از آن تحریفات نامبر شده است - ومولوی هندی رحمة‌الله نام در کتاب (اظهار الحق) شواهدی بر صحت این دعوی بقلم آورده و موجبات شك در هشت کتاب ازعهد قدیم وعده‌ای از عهد جدید را تسجیل کرده وچهل و پنج شاهد بر زیاداتی که در عهدین بعمل آمده و بیست شاهد بر نقصانی که در عهود ظاهر گشته و طاری شده است تشریح نموده و این تصرفات از اینکه آن عهود حجتی در دین باشند سلب وثوق واعتماد کرده است .

سپس این جدال تلخ را کشیشان عیسوی تعقیب کرده وبامسلمین مقابلهٔ بمثل نموده وباخبار شاذ و بی پایه‌ای از حشویهٔ مسلمانان (که درعصمت قرآن بشك افتاده‌اند)

متوسل شده واستناد نموده‌اند وما ازاین جماعت نادر ومعدود فحص وجستجو کرده وملاحظه نمودیم که بعضی ازشیعه (چنانکه دراستقصاء الافحام مشهود است) این اخبار شاذ ونادر را منسوب بسنیان مانند سیوطی و کسانیکه اودر(اتقان) ازآنها روایت کرده دانسته‌اند ـ وهمین کتاب پاره‌ای ازساده لوحان شیعه مانندمحدث مرحوم (حاج میرزاحسین نوری متوفی سنه ۱۳۲۰ ه . ق) رامغرورساخته ودر کتاب(فصل الخطاب)خود باین مذهب بی اساس رفته ودر گامهائی که برداشته مرتکب اشتباهاتی شده‌است که امیداست خدا ازاودر گذرد وهمین امرمایهٔ التباس واشتباه شده است که ببعض برادران سنی مـامانند دهلوی هندی وحسین هیکل مصری وغیر اینها مجال داده واین گفتارهای نادرهٔ بی پایه رامنتسب بجماعت شیعیان ساخته‌اند وحال آنکه دربین سخنان اقطاب شیعه چنانکه دراین کتاب می نگریدهمگی بعصمت قرآن اززیاده ونقصان بانگ برداشته وشروحی نگاشته‌اند وچون مابیزاری شیعه را ازاین تهمت شنیعه روشن ساختیم دیگر جای سخنی بر آنچه که مدعیان بآن متکی ومستظهر اند باقی نخواهد ماند



بخش دوم

سر تشابه در قرآن

۲۱

محکمات چیست و متشابهات کدام است

خداوند سبحانه وتعالی درآیهٔ سوم ازسورهٔ پنجم قرآن کریم فرماید :

«هوالذی انزل الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات»
« فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ماتشابه منه ابتغآء الفتنه وابتغآء تأویله »
«وما یعلم تأویله الاالله والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا و »
« ما یذکر الااولوالالباب . »

وحاصل تفسیروترجمهٔ آیهٔ مبارکه آنستکه :

«اوست خدائی که کتاب را (یعنی قرآنرا) نازل نمود - بعضی ازآیات آن محکمه هستند که آنها مادر کتاب (یعنی اصل وریشه ومرجع سایرآیات کتاب)هستند وبعض دیگرآن آیاتیست متشابه - اماآنکسانیکه دردلهاشان میل بباطل است(وازحق و حقیقت منحرف میباشند) دنبال آیات متشابهٔ قرآن میروند تا بتأویل کردن آن راه شبهه وفتنه گری دردین پدید آورند وحال آنکه تأویل آنرا (یعنی مراد اصلی ونتیجهٔ آنرا) جزخدا کسی نمیداند - واهل علم یعنی آنانکه دردانش رسوخ پیدا کرده اند میگویند ما بهمهٔ آن کتاب گرویده ایم تمامی آن (یعنی هم آیات محکمات وهم آیات متشابهات قرآن) ازجانب پروردگارماست واینعمل را (یعنی علم باینکه هرچه هست ازجانب اوست) جزخردمندان وصاحبان عقل کس دیگری متذکر وآگاه نیست.»

محکم درعرف عمومی آنمطلب یقین وخالی ازشکی است که خللی درآن راه نداشته باشد وازآنجمله است (حکمت) بمعنی انتظام و(حکیم)بمعنی طبیب که نظم دهندهٔ احوال بدنها است . ودرعرف ما آیهٔ محکمه آیه ایست که معنای آن روشن باشد وخللی ازنواحی نسخ وتجوزوتخصیص درآن داخل نگردد (۱)

---

(۱) درعلم اصول فقه مقرراست که چون ازظاهر بحقیقت بگذریم شش چیز خلاف ظاهر و اصل شمرده میشود و آنهـا عبارتند از : (تقیید ــ نسخ ــ کفایت ــ تجوز یعنی مجاز گوئی ــ تخصیص ــ اشتراك .)

و آیهٔ متشابه خلاف آنست یعنی آیه‌ایست که احتمال مخالفت ظاهر از جمله نسخ یا تجوز یا تخصیص یا اشتراك یا سایر آنچه برخلاف ظاهر است در آن برود .

اما محکم بدوقسم است یا نص است یا ظاهر - نص مثل آیه (**وکان الله علیما حکیما**) وظاهر مانند آیهٔ (**خذوا زینتکم عند کل مسجد**) که ظاهر در وجوب پاکیزگی وخودآرائی هنگام دخول در مساجد است و احتمال معنی دیگر هم در آیه جایز است که حمل امر (خذوا) در آن بر استحباب وحمل مسجد بر نماز و حمل نماز برخصوص نماز جمعه باشد چنانکه روایتی هم دراینباب وارد است

وخلاصه آنکه آیهٔ مبارکه دلیل است برتقسیم قرآن بمحکم ومتشابه بدلالت لفظ (من ومنه) که تبعیض وتقسیم را میرساند ومحکم مرجع متشابهات است که میفرماید (**هن ام الکتاب**) یعنی برگشت متشابهات بمحکم است ومحکم آنستکه معنای آن محفوظ دراحتمال نسخ وتجوز وتخصیص واشتراك باشد بخلاف متشابه که احتمالات در آن متساوی است ومعنای آن مشتبه میگردد ومحکم منقسم میشود به نص وظاهر و نص همان ظاهریست که مانع از هراحتمال مرجوح باشد همچنانکه ظاهر آنستکه معنای دیگری از آن درذهن بیاید وبرغیر آن معنی ترجیح داشته باشد ودرعین حال مانع احتمال معانی مرجوحهٔ جداگانه‌ای نباشد - بنا براین محکم آنستکه معنی مراد ومقصود از لفظ آن فهمیده شود ومتشابه بخلاف آن چیزیستکه فهم مراد جز بکمك شواهد از آن معلوم وحاصل نشود

۲۲

متشابهات قرآنی خزانهٔ معجزات است

چنانکه در معنی ومفاد محکمات آیات بین تمام اهل زبان ولغت اجماع و اتفاق و اتحاد حاصل است مانند آیهٔ (**الحمدلله رب العالمین**) برعکس آن در متشابهات قرآنی عقاید وافکار پراکنده زیاداست مانند آیهٔ (**الرحمن علی العرش استوی**) (۱) که معانی کثیره‌ای برای آن قائل شده و بطور کلی در تلاوت آیات متشابهات آنانکه درقلوبشان مرض ومیل بباطل است ودرپی فتنه جوئی برآمده

---

(۱) آیهٔ ٥ سورهٔ ۲۰ (طه) - یعنی خداوند رحمان برعرش یعنی برعالم وجود مستولی است

و منتهز فرصتی برای پراکندگی مسلمانان میباشند آراء و اهوآء خودرا بوسیله تاویلهای غلط عرش رابمعانی تفسیر وبرای استوآء هم معانی بیان کرده‌اند و هر یك ازمعانی پیروان وقائلین بآنمعنی رابمسلك ومذهبی کشانیده است - جمعی که موحد ورستگاراند کلمهٔ(عرش) و کلمه (استوی) راحمل برمعنی ظاهر نمی کنند وخداوند رامنزه ازتجسم میدانند - جمعی هم بظاهر آن گرائیدهٔ و قائل بجسم بودن خدا شده‌اند وهکذا مابین این دومعنی معانی کثیره‌ای بین حکماء و عرفاء مشهور است که نتیجه هریك از آن معانی موجد مسلك و عقیده‌ای شده است وبا این ترتیب‌صرفاً روشن‌نبودن معانی بعض‌آیات راموجب‌تفرقه وشتات قرارداده اند وظاهراً چنین پندار میشود که اگرتمام آیات مانند محکمات معانی آنها صریح و روشن بود این اختلافات ظهور نمییافت وزمینه برای ماجراجویان مساعد نمیگردید وازاینجا سئوالی پیش می‌آید که حکمت نزول اینگونه آیات چه‌بوده وازورود آنها درقرآن غرض چیست ؟ وحال آنکه هدف قرآن هدایت بشر بسوی حق و رفع اختلاف وجمع‌پراکندگیها وتنویر افکار است واین طرز گفتار مجمل موجب تشتتات آراء وانحراف افکار واساساً منافی باروش قرآن مجید است

پاسخ این پرسش مستلزم تحقیق وتعمقی دراطراف وجوانب مطلب وبنحویکه خود قرآن تذکار فرماید : (**افلایتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها**) (۱) مستوجب تدبر در مزایای قرآن و گشودن قفلهای غفلت از دل و باطن است تا معلوم شود که وجوه لطیفهٔ بسیار واسرار دقیقهٔ بی‌شماری درمتشابهات قرآن است که هرشخص بصیر مطلع و دانشمندمتتبع راغرق اعجاب وحیرت مینماید ومیبیند که‌اگر وجود متشابهات برتر وسودمندتر از وجود محکمات نباشد کمتر از آن نیست ولی چون شرح تمام اسرار ومزایا ازحوصلهٔ این وجیزه خارج است بمصداق (مالا یدرك کله لایترك کله) چند وجهی که بنظر رسیده است ذیلا تذکار وعجالة بهمین قدر ازذکر وجوه وحکم واسرار آیات متشابهات اکتفا واقتصار میشود

آب دریارا اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید

---

(۱) آیهٔ ۲٤ سورهٔ محمدیا (قتال) - آیا منافقان درآیات قرآن تفکر و تدبر نمی‌کنند یابردلهای خود .قفلهای (جهل ونفاق) زده‌اند

۲۳

وجوهي از اسرار متشابهات

۱) تعلیمات قرآن از لحاظ زمان ومکان عرضاً وطولا عمومی است ودساتیر وتعالیم ارشادی آن انحصار بوقت وجای معینی ندارد بلکه برای تمام‌من‌فی‌الارض وتا روز قیامت است و بدیهی است چنانچه آیات متشابهات در قرآن نبوده وتمام مطالب بطورصریح وروشن ومحکم نازل می گردیدچه بسا ازمطالب آن بازمانهای خیلی دور سازش پیدا نمی کرد زیرا هرزمانی را امور تازه و مستحدثه‌ای خواه ازافزار وآلات ولوازم زندگانی بشر وخواه ازافکار وآراء وطرز تفکر ودانش مردم ازمنهٔ بعد نیازمند بتعلیمات آسمانی وتعیین تکالیف آنروز خود وبرابر آن حوادث واقعه ووقایع حادثه میباشند وجز قرآن کریم که جاوید استمدارك دیگری برای روشن شدن تکالیف ووظایف ندارند وهمچنین نسبت بعلوم وحقایق روحی وطبیعی واجتماعی بایستی قرآن کریم کافل وضامن تعلیمات لازمه باشد ودر روز نزول قرآن آن تعالیم غیر ضروری بنظر می آمده و یادر حوصلهٔ مردم آنعصر نبوده است و بعلاوه شاید ارزشی برای آنمردم نداشت و افکار آنروز بکشف حقایق مکتشفهٔ درروزهای بعد نارسا بود بنا برین لازم بود قرآنرا آیاتی باشد که برای اهل آنزمان ظاهراً نا مفهوم و برای عصر دیگر که مقتضیات زمان و مکتشفات دوران اجازه دهد مفهوم و مورد استفاده باشد و آیات محکمه برای کلیاتی است که معنای روشن آیه در خور افهام مردمان هر زمان تا روز قیامت باشد ودرسایر مطالب برای انطباق باعصورمختلفه محتاج بآیات متشابهه ایست که معانی مختلفه ازآنها مستفاد ودرتمام اعصار وامصار الی یوم القرار انطباق باوقت ومکان یافته واذهان وافهام مردم هرعصری از آن مستنیرومستفید گردند

۲) برای مردم هردوره وزمانی باختلاف ازمنه سلیقه و ذوقیات مخصوصی برنك آنزمان حاصل میشود که جز میوهٔ متناسب با آنفصل وعصر عطش آنذوق را نمی‌نشاند و لذا تنها آیات متشابهه است که در آنها سلیقه‌های متنوع اهل هر

زمانرا خداوند عالمیان بکار انداخته وافکار عامه رادرهرعصر متوجه آیات قرآن ساخته‌وآنهارا ازتمام شئون زندگی‌وعلوم ارضی‌وسماوی‌ازغیرخود بی‌نیازفرموده است و حال آنکه در آیات محکمه که جزیك معنی مستقیم و یکنواخت رعایت موضوعات متناسب با زمانهای مختلف معقول نیست این منظور تأمین نمی‌شود

۳) در فلسفهٔ علوم طبیعی این قاعده مسلم است که مرور زمان نفساً و طبعاً مقتضی ترقی وتعالی علوم و افکار است وبحث در این زمینه خود مستلزم رسالهٔ جداگانه‌ایست وچون قرآن کریم برای ادوار واکوار متوالیه الی یوم‌القیمه سند ومدرك مطاع ومتبع است بمقتضیات ترقی بشر در علوم وتطورات مختلفهٔ تمدنی آنها قرآنهم باید باگردش وارتقاء ادوار وافکار گردش کند وهمیشه قواعد علمی قرآن بامکتشفات علمیه هر عصری تطبیق نماید که تفوق و تعالی آن برافکار و ذوقهای مردم محفوظ ومسلم باشد وانگهی مردم هرزمانی بامشاهدهٔ تطبیق آیات قرآنی باآثار فکری وعقلی خود اوراگرامی می‌شمارند ونازل ازمقام فوق‌بشرش میدانند ودربرابر او کرنش کرده وسر تعظیم فرود می‌آورند واگر دریك زمان آیات قرآنی بسبب پیشرفت علوم بشری عقب افتاده وباآثار علمی یك عصر مطابق نشد قهراً درآنعصر موقعیت وارج وعظمتش رااز دست داده و برای همیشه عقب خواهد ماند وبرای زمانهای بعد بطاق فراموشی نهاده خواهدشد وپس‌از سقوط از احترام هم بدست آوردن آن دیگر مقدور نخواهد بود و تنها آیات متشابهه است که قرآنرا با ترقی علوم و گردش تمدن و تفکر بشر جلو برده و برای همیشه‌آنرانصب‌العین ومورد ستایش واحترام مردم هرعصرقرار میدهد وازآیات محکمات که دریك زمینه خاصی است اینکار ساخته نیست

٤) مبانی علمی هرزمانی با زمان دیگر مختلف است یعنی بمقتضای قاعدهٔ ترقی اکوان که دربالا اشاره شد اهل دورهٔ سابق حقایق ومطالب علمی اهل زمان لاحق رانمیتوانند تحمل کنند وافکار آنان از ادراك آن قاصر است چنانکه اگر مثلا دریکصد سال‌پیش ازاختراع طیران چندخروار آهن درجوهوا ومسافرت با آن‌یاانعکاس اصوات و کلمات دریك‌لحظه ازاروپا بآسیا وامریکا وافریقا وبعکس

آن ادعا میشد با تمسخر و استهزآء رو برو میشد و گوینده آن تسفیه و تحمیق می گردید همانقسم هم درزمان نزول قرآن اگر بیکی ازمعانی مکتشفهٔ در عصر اخیر دریکی از آیات محکمه بطور روشن تصریح میگردید اهل آنزمان ازنظر فقدان مدارك و وسایل آنرا قصه و افسانه ای بیش ندانسته و علاوه بر نپذیرفتن اساساً آنرا طرد وطرح کرده وناقل آنرا بجنون وسفه‌منتسب میساختند مثل اینکه گردش زمین ازلحاظ مخالفت آن باحس غیر مجهز عصرنبی (ص) غیر قابل تحمل و اثبات سکون آنهم بطور صریح و روشن مخالف باحس مجهز و مبانی علمیه مسلم این عصر است وبرای رعایت باافکار عامه درتمام قرون قرآن کریم بهترین روش راکه روش اجمال دراین قبیل مطالب است اتخاذ فرموده ومحبوبیت خود رااز لحاظ توافق باافکار مردم هرزمانی حفظ فرموده است ودر موضوع گردش زمین که اشاره نمودیم آیاتی بطور مبهم و مجمل از قبیل (و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمر مرالسحاب) (۱) و آیهٔ (الذی جعل لکم الارض مهداً) (۲) و غیر اینها که مفاداً بطور دقیق و لطیف با گردش زمین سازگار و ظاهراً

(۱ و ۲) در اینجا برای توضیح بیشتری بمجملی ازکتاب (الهیئة و الاسلام)مؤلف جلیل که ترجمه فارسی آن بنام (اسلام و هیئت) بقلم آقای فردوسی فراهانی ودرسال ۱۳۵۶ هجری قمری درنجف اشرف بطبع رسیده وانتشار یافته است اشاره می کنیم و هرکس طالب تفصیل آن باشد بکتاب مزبور رجوع نماید واینك نقل ازآن کتاب :

۱ ـ وتری الجبال تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب صنع الله الذی اتقن کل شیء .
آیهٔ ۸۸ سورهٔ ۲۷ (النمل) یعنی ومی بینی کوهها را درحالتی که گمان میبری بر جای خود خشك ایستاده است وحال آنکه مرور می کند چون مرور کردن ابر این است صنعت خداوندی که هر چیز را استوار ساخت ـ مرحوم علیقلی میرزای اعتضادالسلطنه بیش از پنجاه سال پیش از این ازاین آیه حرکت زمین رااستنباط نموده وکسی در این استخراج براو پیشی نگرفته است . . . تاآنجا که مؤلف گوید : لطائفی دراین آیهٔ شریفه استفاده کرده‌ام که ذیلا بدان اشاره میشود : یکی علت اینکه خداوند متعال دراین آیه کوهها راعلامت و نشانهٔ حرکت زمین قرار داده نه خود زمینرا . اینست که زمین کره‌ایست که بدور خود می گردد وهر کره‌ای که بدور خود می‌چرخد چرخ خوردن آن محسوس نمیشود مگر بواسطه دندانه ها ونقوش و الوانی که در آن موجود باشدکه تنها بوسیلهٔ ظهور حرکت وانتقال آن دندانه‌ها ونقوش والوان ازمحل خود بمحل دیگر حرکت کره محسوس میشود ـ پس خدا برای رعایت این لطیفه کوهها را مظهر ومرآت حرکت زمین معرفی فرموده است ـ ودیگر آنکه جبالرابه (جمود) توصیف کرده نه بسکون ورکود زیرا تعبیر بجمود دراین مقام بلیغتر ودور ازاحتمال حرکت است پس آیهٔ شریفه چنین می‌فرماید

بقیهٔ حاشیه درصفحه ۸۸

بر افکار و سامعهٔ اهل زمان نزول قرآن سنگین و منافر نبوده بیان مقصود فرموده است وبااین ترتیب این قبیل آیات متشابههٔ قرآن کریم مانند خورشید که درهرطلوع آثار خاص وفروزندگی مخصوص درآنروز برای ساکنین زمین دربر دارد بمصداق روایت واردهٔ (وهذاالقران تجری مجری الشمس) درهر صباحی بمقتضای آن صباح نور افشانی وباجمال دلارای خود اهل زمین رابکمال مطلوب هدایت می فرماید

ه) بادلایل و مدارك موجه ومشروع در جای خود بثبوت رسیده است که دین اسلام دین جاویدان و بعداز محمد خاتم انبیاء ص وحی الهی منقطع وتا روز قیامت جز اسلام دینی نخواهد آمد وبهمین مناسبت هم صاحب این دین علاوه بر معجزات فانیهٔ جزئیه باید دارای معجزهٔ کلیه باقیه‌ای نیز باشد که برای مردم هر زمان اعجاز ومایهٔ اعجاب باشد تا آنرا برتر ازافکار بشری تلقی کرده و بالنتیجه مدرك علمی و پیشوای خود ساخته رستکار شوند و این معجزهٔ باقیه قرآن است که مشتمل برمعجزات علمیه و اسرار غیبیه و مردم هر عصر از آن استفاده علمی

که کوهها بزعم وگمان مردم برجای خود خشك وسیر آن ممتنع ومحال است درصورتیکه حقیقتاً مانند ابر گردش می کند – و دیگر آنکه از حرکت کوه بمرور تعبیر فرموده و مفهوم از مرور همواری حرکت است چنانکه شان حرکت زمین است – ودیگر وجه تشبیه سیر جبال است بسیر سحاب ازچند جهت – ۱ – نرمی وهمواری‌سیر درعین سرعت ۲ – اختلاف حرکات سحاب است که گاهی بسمت شرق وگاهی بجانب غرب وگاهی بجنوب وزمانی بسوی شمال سیر می کند مانند زمین که دارای حرکات مختلف است ۳ – شباهت استوآء ومعتدل بودن حرکت ابراست بحرکت زمین زیراکه حرکت زمین نیز بدون اضطراب ولرزش است . »

۲ – « **الذی جعل لکم الارض مهداً** – آیهٔ ۵۳ سورهٔ طه وآیهٔ ۱۰ سورهٔ زخرف یعنی آنکسیکه زمین رابرای شما گاهواره قرار داد چه گاهواره درعرف ولغت خوابگاهی است که‌از چوب وامثال آن برای طفل شیر خوار وغیره ساخته میشود که بواسطهٔ حرکت هموار و ملایمی که دارد طفل باکمال استراحت در آن خواب می کند پس اینکه قرآن کریم زمین ما را بگاهواره مانندنموده بسی‌رواست ازآنروکه‌خدای مهربان آنرا برای بندگان خود گاهواره‌ای قرارداد که‌درآن بخوابند وبپرورش یابند – همچنانکه گهواره درعین سرعت حرکت هموار وبدون تکان واضطراب است حرکت زمین نیز درفضا آسان وملایم وخالی ازتکان ولرزش وبرای آسایش کودکان خاکی سازگار ومناسب است وهمچنانکه جنبش گاهواره برای پرورش ونموطفل مطلوبست حرکات شبانه روزی وسالی ومیلی زمین نیز مایهٔ تربیت ونمو موالید کونیه است

نقل از ص ۵٤ وص ۵۵ اسلام وهیئت)

متناسب با آن عصر را مینمایند مثلا : موقعی که علمای فلکی و آسمان شناسان امروز به آیهٔ (ومن آیاته خلق السموات والارض وما بث فیهما من دابة) (۱) مربوط بوجود مخلوقی در سایر کرات جویه مانند مخلوق کره ارض برخورد کرده‌اند و آنرا با حقایق مکتشفهٔ خود تطبیق مینمایند بناچار گریز و گزیری جز کرنش و فرود آوردن سر تعظیم وتکریم در برابر قرآن ندارند وناچار ازاعتراف واذعان بعظمت علمی و اعجاز آن خواهند شد - ولی اگر همین مطلب بطور محکم و صریح درزمان نزول قرآن یاد میشد از لحاظ تنافی آن با افکار اهل آنزمان جز تنافر نتیجه‌ای نمی بخشید وتحمل وجود مخلوقی درآسمانها برای آنها کاملا دشوار ومشکل بود و منافقان در اطراف پیغمبر غوغائی بر پا کرده می گفتند او مجنون است وبوجود الاغ واستر درآسمانها معتقد است

۶) قرآن در زمانی نازل گردید که فصاحت و بلاغت شعار عرب و مایهٔ افتخارات شعراء وقبایل بود وقرآن برتمام فصحاء زمان تحدی کرد ودعوی برتری واعجاز نمود ودرچند آیه آنانرا دعوت بآوردن مثل آن فرمود ولازمهٔ آن دعوی یعنی شرط اتم فصاحت ورکن اعظم بلاغت گنجانیدن معانی کثیره در الفاظ قلیله است که در فن بلاغت آنرا (ایجاز) خوانند و بنا برین قرآن خود بخود بایستی مشتمل برمجازات محاورات وکنایات واستعارات و تشبیهات ذو وجوه بوده باشد ودر غیر اینصورت آیات مایه و قوام اعجازش را از دست میداد زیرا گنجانیدن استعارات ومجازات لطیفه درمحکمات بامفهوم ومعنای محکم منافی وبرای وصول قرآن بهدف اصلی خود غیر وافی است

۷) قرآن شریف بمنزلهٔ دانشگاه جهان درهر زمان ومکان است وشاگردانی دراین دانشگاه دردوره‌های مختلف بکسب علوم ومعارف اشتغال میورزند که بر حسب اختلاف زمان و مکان استعداد وعقول و افکارشان متنوع است ونیز چون قرآن کریم عهده دار ترقی افکار وتربیت عقول در جمیع ازمنه و امکنه است پس باید برای هر کس بقدر فهم وباندازهٔ ادراك وتناسب بازمان ومکان بهره‌ای دربرداشته باشد یابمثال دیگرقرآن شبیه بداروخانه‌ایست که‌مرجع بیماران مختلف

---

(۱) سورهٔ شوری آیهٔ ۲۹ - و ازجملهٔ آیات قدرتاوخلقت آسمانها وزمیناست وهم آنچه درآنهاازانواع جنبندگان پراکنده است واو برجمع آوری آنچه پراکنده‌اند تواناست

و بیماریهای متفاوت است که باید درعین اختصار وایجازی که دارد داروی متناسب باهردردی رادر دسترس بیماران بگذارد یابمثال دیگر قرآن مانند انبار خوار باری است که هرنوع غذا ومیوه ومواد حیاتی رامتناسب فصل ومزاج در اختیار نیازمندان بگذارد وبااین جهات باید دارای آیاتی باشد که باهردرد درهر زمان وباهر اشتهائی درهر شخص و موقع سازش داشته باشد وهر کس بتناسب بامزاج خود ازآن استفادهٔ مخصوص بنمایند واین مقاصد ازآیات متشابه بر آورده است وآیات محکمه برای چنین مقاصدی وافی نیست زیرا آیات متشابه خود وجوه و مشتمل برمعانی لطیفه وپرشکوه است و امام امیرالمؤمنین علی (ع) بهمین جهت آنرا (حمال ذووجوه) توصیف فرمود واین خود معنی وجود متشابه ومجمل در ذکر حکیم است

۸) روایات کثیرهٔ متواتره حاکی است که قرآن مشتمل برآیاتی است که تفسیرآنها بعهده امام آنزمان است وآیهٔ شریفهٔ (**لایعلم تأویله الاالله والراسخون فی العلم**) نیز ناظر بهمین معنی و بائمه مسلمین ازذریهٔ ختم المرسلین تفسیر شده است بنابرین هرامامی درهرزمانی بوظایف متناسب باآن زمان قیام می‌نماید و افکار و عقول را متناسب بازمان خویش تربیت می فرماید وتناسب زمان واستعداد اشخاص درتعلیمات نصب العین امام وقت است ومدرك عمل ومستند هر امامی درهر زمانی تنها برنامهٔ خدائی و دستورات آلهی و آنهم منحصر بقرآن است که امام وقت با توجیه وتشریح آیات متشابهات این وظیفه را انجام میدهد وبا این وصف امام و قرآن عضو لاینفك از یکدیگراند و برای تمام ازمنه وامکنه بطور ثابت تاروز انقراض و انحلال تشکیلات جهان باهم باقی خواهند بود منتهی هر یك از ائمه بتناسب زمان خود ازروی مشکلات ومتشابهات قرآن پردهٔ مخصوص آنزمان را برگرفته رخسار حقیقت را جلوه گر میسازد - ونیز قوام امور دین ودنیا بوجود امامان است که آنان عناصر نظام درامتند وشناسائی این گروه امامان برای رفع نزاع و نظام اجتماع واجب است چنانکه رسول اکرم صلعم فرمود : « کسیکه بمیرد وامام زمان خود رانشناسد مانند مردگان دورهٔ جاهلیت ازدنیا رفته است . »
وبهترین وسیلهٔ شناسائی امام وعلمای امت همان متشابهات درآیات است چنانکه

خداوند تعالی فرموده است : (وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم . . . الخ) و راسخون در علم همان ائمه و علمای ربانیون میباشند که مرجع تأویل متشابهات وحل مشکلات هستند واگر آیات قرآن مجید منحصر بآیات محکمات بود محکی برای شناسائی ائمه وعلمای راسخین درعلم نبود

۹) دین خدا تاانقراض عالم دین اسلام است وادیان سابقه باطلوع کوکب اسلام منسوخ گردیده است بنا برین اهل هر زمانی برای رسیدن بسعادت دنیوی و اخروی بایستی متوسل ومتمسك بقرآن شوند وبسهم خود ازتعلیمات آن بهره‌مند گردند و این تعلیمات بموجب اختلاف درجات دانش معلمین و مجتهدین و محیط عصری آنها مختلف ومتفاوت میشود یعنی ممکن است در یك عصر واحد آیه‌ای ازآیات قرآنی برای جمعی روشن وصریح ومحکم باشد وبرای قومی دیگرمتشابه ومجمل مانند آیهٔ حد اکثر حمل درنزد شیعه امامیه وپیروان ابوحنیفه (۱) وهمچنین ممکن است آیه‌ای دریك عصر و زمان برای مردم آنزمان متشابه بنظر بیاید و ودرعصر وزمان دیگر جزو آیات محکمات بشمار آید مانند آیهٔ (وتری الجبال تحسبها جامدة)

۱۰) مردم دربرابر قرآئت قرآن یااستماع آن برسه طبقه‌اند :

اول - آنگروهی هستند که فصاحت و بلاغت و حکمت اسلوب و اسرار معانی وبدیع بیان قرآن آنانرا بشگفت می‌آورد این گروه اعراب خالصی هستند که درصدر اسلام ودر شهرهای حجاز و حوالی آنها ساکن واین جماعت همان مجذوب تلاوت قرآن بودند ودرایمانشان بچیز دیگری جز نفس قرآن محتاج نبودند

دوم - گروه دیگر کسانی هستند که بسبب جذبات روحی قرآن بسوی قرآن رهبری میشوندوریسمانهای ادبی ومعنوی قرآن آنانرا بسوی خود میکشانند بطوریکه شرح آن دربخش سوم بیاید

سوم - مردمی که مستعد برای جذبات روحی واثرات معنوی آن نیستند و همچنین ازآنچه مردم صدر اسلام واقوام طبقهٔ اول بآن نایل بودند محروم میباشند

---

(۱) رجوع شود بحاشیهٔ صفحهٔ (۳۹) و (۴۰) که اقوال مربوط بحد اقل وحد اکثر حمل زنان باردار ازامامیه وعامه بیان شده است

این گروه برای هدایتشان ومجذوب قرآن شدنشان محتاج وسایل دیگری غیراز فصاحت واسرار بلاغت وغیرازدلایل اعجازقرآن از نواحی لفظ وسبك واسلوب هستند وهمین جهت است که ارادهٔ صاحب وحی قرآن چنین تقاضی نموده است که قرآن متضمن اخبار غیبی واسرار علوم پنهانی در کائنات و کامنات آسمان و غامضات اجتماع ومبهمات گذشته وحاضر تاریخ باشد وبواسطه همین مزایا قرآن معجزه‌ای تمام برای عصور و ازمنه و حجت مقبوله‌ای در نزد اکثریت بشر و طبقهٔ نیازمند باین مزایا بیشتر وبیشتر وبیشتر باعتبار ترقی هرعصر گردیده است - ووجود این مزایا در قرآن آنرا طبعاً متشابه ساخته و بدین جهت متشابه بودن آن ضروری ولازم گشته است

این بود وجوه دهگانه یاوجوه مقبوله معقوله‌ای که قبل‌از من کسی بادراك وتذکار آنها نپرداخته است

فالحمدلله‌الذی هدانا لهذا وماکنا لنهتدی‌لولا ان هدانااللّه

۲٤

تفسیر فواتح سور

فواتح سور کلماتی هستند که پاره‌ای از سوره های قرآنی بآنها شروع و افتتاح میشوند مانند : الم (در سورهٔ بقره و آل عمران وغیر اینها) و الر (در پنج سوره مانند حجر وغیره) والمص (درسورهٔ اعراف) وبهمین قسم ۲۹ سوره ازمکیه ومدینه بعدد حروف هجآء مشتمل بر الف لین (چه بدون الف لین ۲۸ حرف میباشد)

اختلاف ارآء مفسرین در پیرامون تفسیر این فواتح از بیست وجه تجاوز کرده است که باصول خمسه تأویل میشود وهمگی براین اجماع واتفاق دارند که حروف آنهارا باید ساکن وبدون اعراب وبنام خروف قرآئت نمود مثلا : (الف لام - میم) وباز همگی متفقند که این فواتح داخل در متن قرآنند منتها کوفیون براین عقیده‌اند که هریك آنها درافتتاح سوره آیهٔ مستقله‌ایست وغیر کوفیون بر این‌هستند که فواتح قسمتی وجزئی‌از آیهٔ متصلهٔ بآنها میباشند واین قول راجحی‌است

(بیان وجوه پنجگانه برای حروف مقطعه)

وجه اول - ازوجوه تفسیر فواتح سور اینستکه آنها برای معانی دیگری جدا از مسمیات خود هستندمثلا (کهیعص) کاف اشاره بکر بلاست - هاء اشاره بهلاکت - یاء اشاره بیزید - عین اشاره بعطش - صاد اشاره بصبر آن بزرگوار وازاین قبیل سایر فواتح

وجه دوم - آنکه غرض ازذکرآنها فقط قرع سمع شنونده وآگاه کردن مخاطب است تا مستعد برای شنیدن شود چنانکه در شروع بسخن بکلمهٔ (ها) یا (الاواما) متوسل شویم (چنانکه درفارسی بکلمه آی و ای وآهای تعبیرمیکنیم) وسید محمد رشید رضا حسینی صاحب (المنار) اینوجه‌را اختیار کرده ومقالهٔمفصل باآب وتابی که خالی از گفتگو وچون وچرا نیست‌دراول سورهٔ (اعراف) (صفحهٔ ۳۹۶ ازجزء هشتم) در تفسیر خود از کلمه (المص) ببیان آورده و اینمقاله را در پنج صفحه قلمفرسائی‌نموده است وخلاصهٔ آن‌اینستکه پیغمبر صلی‌الله علیه‌وآله‌وسلم چون ناچار بود که توجه شنوندگان را بطرف خویش و استماع وحی معطوف بدارد و سر وصدا و هیاهو و جنجال و غوغای مشرکین وگفتار دشمنان خود را خاموش فرماید حروف مفردهٔ شگفت‌آوری با غرابت ترکیب ابراز مینمود تاباو متوجه گردند وبدور او هجوم آورند و بدینوسیله معانی وحی را بآنها القاء نماید معذلك نویسندهٔ مزبور بانتشار این رأی هم قناعت نکرده ودامنهٔ سخن را کشیده تا در صفحه ۴۰۱ بآنجا میرسد که گوید این رأی از جانب خدا بمن تلقین شده و خداوند باب این تفرس را بروی من گشوده و مرا راهنمائی فرموده است - سپس ازقطرب نحوی (محمدبن المستنیر متوفی ۳۰۶ ه . ق) واز ابن الرومی (محمد بن‌الحسن المحدث متوفی ۱۶۸ ه . ق) این موضوع راکه‌نقل‌ازتفسیر رازی شده حکایت کرده است .

مؤلف گوید: فساد این قول شاذ ازچند جهت مسلم است که ذیلا بیان‌میشود:

۱) اجماع مفسرین بر اینست که حروف مقطعه در فواتح سور جزو قرآن است واگر ازهر معنی و فایده‌ای غیر از قرع سمع و توجه حواس شنونده خالی

بود ممکن بود نبی اکرم (ص) بکف زدن وسوت کشیدن یاحرکات غریبهٔ دیگری توسل جوید و چون مردم توجه پیدا می کردند بدون اینکه چیز خارجی داخل وحی فرماید تکلم بوحی می‌فرمود ومردم رابی‌جهت مشکوك نمی‌ساخت

۲) لازم میآمد تمام سوره‌ها کلیه باینگونه کلمات گشوده شود وحتی‌آیاتی هم که منفرداً و به تنهائی نازل میشد با مثال این کلمات مصدر باشد وحال آنکه چنین نیست

۳) لازم بود این فواتح سور فقط بسوره های مکیه‌ای که در حال ضعف رسول اکرم صم نزول یافته اختصاص داشته باشد ودرسوره‌های مدنیه‌ای که رسول (ص) مقتدر و مطاع ودر امان بود و تمام مردم انتظار این داشتند که آنحضرت لب بوحی بگشاید این فواتح ضرورتی نداشت وحال آنکه چنین نشده بلکه‌بسیاری ازسوره‌های مدنیات مانند بقره وآل عمران مصدر بحروف منطقه است وبسیاری ازسوره‌های مکیه مانند (العلق والدهر والمزمل‌والمدثر ومعودتین) باین حروف شروع نشده است

٤) لازم بود که جبرئیل رسول خدا راباآنها مخاطب نسازد زیرا آنحضرت مستغنی ازتنبه و تنبیه بود همچنانکه طوایف و اجیال دیگری هم از این وسیله تنبه وآگاهی بی‌نیاز بودند پس‌از این جهت هم درلزوم وتدوین آن علتی نیست

وجه سوم - وجهی است که شیخ محمد عبده مفتی دیار مصر (گویا بنقل از التحریر) اختیار نموده است چنانکه در اول سورهٔ (البقره) در جزوات اول تفسیر (المنار) بیان شده است و خلاصهٔ آن اینستکه حروفی که بدینسان جمع شده است نام هرسوره‌ای باشد مانند اعلام شخصیه وصاحب‌المنار هم دراین توجیه شیخ خود (عبده) رادرخصوص سورهٔ (البقره) تأیید کرده است وعلامهٔ هندی (سرسید احمد خان) درتفسیر خود (التحریر) بر این رأی رفته ودر تقویت آن بسط مقال داده و (الم) را از حیث اعراب مبتدا و(ذلك الکتاب) راخبر آن دانسته است چنانکه گفته‌شود (زید - اینمرداست) وهمچنین درباب هرسوره‌ای هم‌که بحروف مفرده شروع شده است (مانند ق ون) همین بیان رانموده است

بی‌اساس وتباه بودن این قول شاذو نادر هم از چند جهت روشن است که ذیلا بیان میشود :

۱) شش سوزه درافتتاح به (الم) و پنج سوره به (الرا) مشترکند در صورتیکه غرض از نامگذاری تعیین مسمی‌باشد بایستی امتیاز آن معلوم باشد و بادیگری اشتراك نداشته باشد

۲) این عطیه چرا فقط به‌بیست ونه سوره مخصوص شده ودرهشتاد وپنج سورهٔ دیگرکه اکثر قرآنرا تشکیل میدهند عطا نشده است

۳) اگر این کلمات برای نام سوره علم بود اقتضاء داشت که با اعراب باشند وحال آنکه باجماع مفسرین بدون اعراب‌اند واگر مبتدا باشند در سورهٔ ق والقرآن‌المجید) و (ن والقلم) وامثال آنچه میگوئیم ومطلب تام وکامل نیست

وجه چهارم - وجهی است که ملا سلطان گنابادی پیشوای فرقه‌ای ازصوفیهٔ ایران در کتاب خود (بیان‌السعاده صفحه ۲۱) اظهار داشته وخلاصهٔ آن اینستکه تمام اقوال مفسرین را در باب حروف مفردهٔ در اوائل سوره درست دانسته وبنا بقاعدهٔ (بسیط‌الحقیقة کل‌الاشیاء) بین‌آنها راجمع نموده است یعنی برحسب نظریهٔ (وحدت وجود) که اختلاف موجودات بر حسب تفاوت مراتب و اعتبارات است امهات آراء مختلفهٔ دراینباب را دوازده رأی جمع کرده و چه بهتر اگر ممکن بود درچهار رأی ذیل جمع مینمود

۱) قرآن حروفی رابدون‌قصد معانی وغیر مسمیات آنها جلوه گر میسازد چنانکه بیان کردیم

۲) قول باینکه آنها جزوی از اسمآءالله میباشند مثلا (الرا - حم - ن) که مجموع آن (الرحمن) میشود وازاین قبیل

۳) این حروف رموزی بحساب‌ابجد برای‌سنین‌عمر اقوام وملل‌عالم‌میباشند

٤) این حروف رموزی برای قصه‌های مذکورهٔ درسوره هستند

باذکر چهار قول بالا آیا برای کسی مقدور است که بین همین چهار قولرا جمع کند وارادهٔ متکلم را شامل تمام آنها بداند چه رسد بجمع تمام اقوال‌مفسرین وحال آنکه باتفاق کلیه اهل علم لفظ درانشآء واحد برای بیشتر ازمعنای واحد

استعمال نمیشود ـ واماتمهید مقدمه‌ای که آنمرحوم برای تصحیح رأی خودنموده است وگفته است : «برای ذات ربوبی مقامی غیبی است که نه‌قابل تعریف و نه‌توصیف ونه سزاوار عبادت است ونه کسیرا ازاو خبری هست ومقام دیگر مقامی ظهوری است که مظهر اسماء وصفات اوست ومنبسط بر تمام مخلوقات است . . . » امری است که اگر گفتهٔ تمامی‌هم باشد این آراء مختلفه رافرا نمی‌گیرد

وجه پنجم ـ رائی است که زمخشری در کشاف (ج ۱ ص ۷٦) اختیار کرده وآن بهترین اختیاری است که دراینباب شده وبهتر قولی است (۱) که درتوضیح این‌رأی نوشته است وبدلائل قویه وشواهد علوم عربیه برسایر اقوال ترجیح دارد ونیشابوری هم درجلد اول تفسیر خود بآن اشاره نموده ومادرتفسیر خود موسوم به(محیط) وهمچنین‌دررسالهٔ (المعجزة الخالده) بیان کرده‌ایم ودرفصول بعداین کتاب نیز بشرح آن میپردازیم

۲۵

در رموزفواتح سور

همانا قرآن مجموعهٔ جملانیست که جز ریخته ای ازحروف‌عربی‌وازجنس کلمات عرب وآسانترین‌کارهای بشریت نیست ومعذلك در بر جستگی وعبقریت مافوق کلمات بشری است وهر گاه درکارهای بشری‌کاری از همه آسانتر ازهمه موجودتر باشد نبوغ درآن کمتر وفرض اعجاز واعجاب در آن مشکلتر است و

(۱) خلاصه اینقول آنکه چون‌کلیه الفاظ وکلمات ازحروف تهجی (بیت وپنج یا بیست وهشت یاسی ودوباعتبار هرزبان) ترکیب‌یافته‌ست وهرلفظی اززبان هرمتکلمی بیرون آیدخالی ازاین حروف نیست وآنکس‌که با ترکیب اینحروف الفاظ وکلماتی ادا کندکه بمعنی و مقصود رساتر وازحیث ترکیب وتشکیل فصیحتر ازالفاظ وکلمات دیگران باشد بلاغت وفصاحت او بیشتر مورد تصدیق‌گویندگان دیگر است ـ خداوند عزاسمه باادای این حروف مقطعه در اوائل سور خواسته است بمردم بفهماندکه قرآن منزل ازجانب اووجاری شدهٔ برزبان پیغمبر او متشکل از همین حروف هجا است‌که دیگران هم بوسیلهٔ آنها تکلم می‌کنند وخارج ازآنها چیزی نیست‌و مثلا درشروع بوحی‌فرموده‌است (الف ـ لام ـ میم) یعنی آنچه رامن در طی این آیات وتلو این کتاب میخواهم بشما بفهمانم وبشما بیاموزم وباشما گفتگو کنم مرکب ازهمین حروفی است که همه‌میگویند لیکن اگربرای شما هم‌ممکن است باترکیب‌همین حروف اینطور حرف بزنیدبسم‌الله

بااینکه جمل قرآنی جز حروف متداولهٔ بین مردم نیست که عبارت از (الف ولام ومیم) یا (حا ومیم) و (عین وسین وقاف) میباشد پس چه شده است که بهم بستن جمله یاجملاتی از آن محال ومستحیل الصدور است ؟ بهمین علت میبینیم قرآن بتکرار بر عرب و غیر عرب تحدی فرموده و آوردن چیزی ازاین مقولهٔ سهل و ممتنع را تقاضی نموده است ـ مانند آنکه شخص طباخی بآنکس که صنعت طباخی را مدعی است وبخود بسته است افتخار کرده بگوید من این حلوای لذیذ را از چیزهای متداول وفراوان در بین مردم مثل روغن وبادام وآرد برنج وغیره میسازم توهم بااین اسباب حاضر اگر میتوانی مثل حلوائی که من پخته ام بساز ـ اما آنکس که طباخ نیست ودعوی طبخ میکند باحاضر بودن تمام این اسباب وادوات معمولی وآسان برای اوپختن وآوردن چنان حلوائی مقدور وممکن نیست ـ همچنین کیمیاگری ماهر مطلوب خود را بوجه کامل حاضر میسازد وغیراو با حاضر بودن تمام ادویه وادوات واجزآء واشیاء لازمه از ساختن آن عاجز است ـ بهمین قسم است قرآن که بگوش شنوندگان خود میکوبد و می گوید که اجزآء متشکله این قرآن حاضر نزد خودتان خیلی فراوان است از قبیل (حاومیم ولام وراروطاء و هاء) ومعذلك شما ازتألیف آن عاجز هستید

مؤلف گوید : این رأی در توجیه حروف مقطعه در اوایل سور قرآنی پس از مدتها تتبع وآزمایش و دقت کامل از بین تمام وجوهی که علماء ومفسرین قدیم و جدید بیان کرده اند وامام رازی آنرا فوق بیست رأی وسایرین بالاتر از آن دانسته اند مختار من است زیرا که این وجه وجیهی که ما اختیار کرده ایم وجهی است که نه غباری بر آن طاری و نه انتقادی نسبت بآن ساری است وبعلاوه مروی از امام حسن عسکری امام یازدهم ازخاندان نبوی صلی الله علیه وآله وسلم نیز می باشد (۱)

---

(۱) در تفسیر برهان ج۱ص ۳۵ صدوق بن بابویه بسند حسن خود ازامام حسن العسکری روایت می کند که آنحضرت فرمود : « قریش ویهود قرآنرا تکذیب کرده گفتند این سحر آشکاری است پس خدا فرمود : الم (ای محمد) این کتاب که ما برتو فرستادیم همان حروف تك تكی است که ازجملهٔ آنها (الف لام میم) وآن بلغت شما وحروف هجای شماست پس اگر راست میگوئید مانند آنرا بیاورید وبراینکار از سایر گواهان ورفقای خودتان کمك بخواهید وبعد ظاهر شد که آنها قادر براینکار نیستند بنا بقول خدای تعالی : « هرگاه انس و جن جمع شوند وپشت بپشت یکدیگر دهند که مثل این قرآن بیاورند مانند آن نمیآورند » .

و بیشتر از مفسرین مانند شمع جمع آنها (ابی مسلم محمدبن بحر) وشیخ نحویین (قطرب محمدبن المستیز) وشیخ پیشوایان علوم عربیت (زمخشری مصنف کشاف) و فاضل ارجمند (حسن نیشابوری مفسر) و غیر آنها همین رای را برگزیده اند

واز شواهدی که برصحت این دلیل وصدق این تعلیل موجود است آنکه: این سوره (یعنی سورهٔ بقره) که متضمن آیات تحدی و احتجاج است در مقدمهٔ باب افتتاحش بحروف سه گانهٔ (الف-لام-میم) استهلال (۲) جسته است یعنی همزه اول حروف حلق ومبدء تقاطع مخارج صداست سپس لام حرفی ازوسط مخارج سپس میم آخرمقاطع حروف درمنتها الیه‌طرف‌دولب است ومی‌فهماند که‌این‌همان حروف شماست که از همزه منتها حدحلق وقصبةالریه شروع شده تااواسط آن‌و آن لام است ودروسط دهان است تاآخر آن وآن میم است که دراطراف دولب تولید می گردد وآنها بین دوحد انتهائی مخارج صوت شماست - این کتاب درآن شکی نیست - (یعنی حروف این کلام نه کمتر نه بیشتر) واگر شما می‌پندارید که این بهم بستگی الفاظ ازطرف سفیر ما مانند یکنفر بشری است و مانند رسولی نیست پس شماهم بشر هستید بیآئید ومانند آنرابسازید وحال‌آنکه‌هرگز نخواهید توانست هرچند بعضی پشتیبان بعض دیگر شوید

اما لامی که در (الم) و (المرا) و (المص) تکرار شده است بارز ترین حروف لسانی است‌واشاره میکند باینکه زبان که مطیع ترین اعضاء انسانی و بهترین آن ازحیث جنبش وحرکت است اگر این قضیه یعنی نزول قرآن قضیهٔ بشری محض وازنوع ساخته های زبان بشری وبافته های فکرانسانی است -افراد بشر هم چه‌تنها چه دسته دسته بواسط آسانی حرکت زبانشان برای افشاء

---

(۲) براعة الاستهلال یکی از صنایع مذکور درعلم بدیع است — براعت درلغت برتری یافتن برابراقران است واستهلال بلندکردن صوت وهم‌بمعنی‌طلب‌رؤیت هلال‌است ومعنی این‌مرکب اضافی یعنی (براعة الاستهلال) اصطلاحاً آنستکه درديباچه كتاب یانامه یامطلع قصیده عبارتی آورندکه باشارتی لطیف دلالت برمراد ومقصد آن کتاب‌و قصیده نماید چنانکه در دیباچهٔ کتب بدیع نویسند (نحمدك یا بدیع السموات والارض) (نقل ازابدع البدایع‌مرحوم حاج شمس‌العلماء قریب رحمة الله علیه)

آنچه دردل و آنچه در مغزدارند قادر اند که مانند قرآن کتاب وخطابی جمع وجور کنند ولیکن هیهات هیهات که بشر بتواند مانند این آیات بیاورد

غرض وهدف قرآن درتمام آیات وسورەهای خود دوامرمهم است کەسومی برای آن نیست وآندو یکی حجت ودیگری محجت است یعنی یکی دلیل سعادت و دیگری راه سعادت - پس اولا قرآن میخـواهد بیان محجت کند یعنی راهی نشان دهد که سالك آن راه بکمال علیا درزندگی دنیا برسدچنانکه‌فرمود : (ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم) (۱) . ثانیا امر مهم‌دوم نزدقرآن بیان‌حجت یعنی‌دلیل قوی ونیرومندی است که دراثبات دعوی وتحقیق مدعا وتصدیق وحی خدا برآن استناد واعتماد نماید تااز مجموع آن صحت حجت وصحت محجت تمام گردد

وبدینجهت است که می‌بینیم‌قرآن درقسمتی ازآیات خود در پیرامون‌صحت وحی الهی جدیت می کند ودرقسمتی دیگر درپیرامون بیان‌شریعت واصول‌طریقت خود اهتمام میفرماید تاانسان بمقام سعادت وکمال خویش نایل گردد وهمین اصل اصیل است که‌کاخ‌دین وهدفهای‌قرآن‌مبین برآن بناشده واستوار گردیده‌است‌یعنی باین اصل صحت حجت وصحت محجت

چون دانستیم که قرآن هدف خود رابین حجت و محجت منحصر ساخته و هدف‌دروحی پروردگارماو کوشش پیمبرمادرست کردن دلیل‌وروشن کردن‌سبیل است وغیرآن نیست‌پس پی‌میبریم که‌شاهدبرای‌اثبات‌حجت‌بیان‌اینمطلب‌است که‌وحی تالیف‌شدهٔ ازالفاظ وحروف وازاحکام‌ومعانی‌معجزهٔ‌جاویدان‌است وددرروزگاران وسالیان دراز مطالبهٔ آوردن مانند آنرا نموده است وآنها نتوانسته‌اند مانندش رابیاورند چه رسدبآنکه بهتر ازآنرا بیاورند بلکه کار راآسانتر کرده وآوردن ده سوره مثل آنرا خواسته و باز پائین تر آمده و یك سوره مانند آنرا خواسته وحتی بااین تساهل وتنازل هم بآن قدرت نیافته‌اند

بلی تصریح وتلویح باین فرموده که کتاب‌من تألیف‌شدهٔ از کلمات وحروفی

---

(۱) آیهٔ ۹ سورهٔ ۱۷ (الاسرآء) - یعنی : همانا این قرآن‌خلق‌رابراست‌ترین و استوار ترین وبا قوامترین طریقه هدایت می‌کند واهل ایمانرا که کردارشان نیکو وشایسته باشد باجرو ثواب بزرگی مژده وبشارت میدهد

است ازجنس همان حروف و کلماتی که شما صبح و شام با آنها صدها و هزاران مرتبه تکلم کرده ومی کنید وآن عبارت ازالف ولام ومیم است وشکی نیست که این کتاب از جنس حروف خود شماست و سپس کمی دورتر از این می فرماید : « اگر شمارا شکی درآنچه ما بر بندهٔ خود نازل کرده‌ایم باشد وگمان کردید که از جانب مانیست بلکه از جانب نفس خودش مانند یکنفر بشری نه رسولی است پس گروه عربان سوره ای مانند آن بیاورید واز اراء شرکاء و شهدآء خودتان کمك بخواهید واگرازآوردن مثلش عاجزشدید وبناچارهم عاجز میشوید وهرگز نخواهید چنین کردپس آنراوحی الهی بشناسید واورا سفیر صادق ازجانب پروردگار بدانید واورا بنام رهبر مخلص وپیمبر مصلح باور نمائید :

۲۶

تتمهٔ شواهد برادعای ما

چنانکه درفصل گذشته بیان شد بسیاری ازمفسرین بپیروی واقتدآء ازامام حسن عسکری علیه‌السلام مانند زمخشری و نیشابوری باین مذهب رفته‌اند که‌حروف مفردهٔ دراوایل سور مانند نمونه‌هائی از بهترین الفاظ عرب برای مزید تأکید در تحدی و سرکوبی معارضین و دعوت بآوردن‌مانند ذکر شده است و رمز اینکار شامل بودن نصف ازحروف تهجی (الفبآء) یعنی چهارده حرفی است که در جملهٔ (صراط علی حق نمسکه) (۱) جمع شده‌است

نص عبارتی که‌زمخشری در کشاف گفته این است :

« چون دراین چهارده حرف بنگری آنـرا مشتمل بـر نصف از اجناس و»
«انواع‌حروف مشاهده می‌نمائی بدین‌بیان (۲) نصف ازحروف مهموسه : ـ صاد ـ»

---

(۱) چون حروف مکررفواتح سوررا حذف کنیم چهارده حرف باقی می‌ماند که درجملهٔ مذکور در متن جمع شده ودرآن لطیفه ایست که اشاره بحقانیت طریقهٔ مقدسهٔ تشیع و پیروی علی علیه‌السلام مینماید (یعنی راه علی حق است که ماآنرا گرفته ایم)

(۲) علمای علم تجوید قرآن حروف تهجی‌را از نقطهٔ نظر صفات آنها درتلفظ بچندقسم نموده اند بدین‌شرح : (همس ـ جهر ـ شدت ـ رخاوه ـ اطباق یا انطباق ـ انفتاح ـ استعلاء ـ استفال یاانخفاض ـ قلقله ـ استطاله).

بقیهٔ حاشیه درصفحه ۱۰۱

«کاف - هاء -سین -حاء) نصف ازحروف مجهوره الف - لام -میم - راء - عین-»
« طاء -قاف -یاء - نون) نصف ازحروف شدیده : (الف -کاف - طاء -قاف .) »
«نصف ازحروف رخوه : (لام-میم -راء -صاد -هاء -عین -سین -حاء -یاء — نون) »
«نصف‌از حروف مطبقه : (صاد - طاء) نصف از حروف منفتحه : (الف -لام — »
«میم -راء -کاف هاء -یاء -عین-سین -حاء-قاف -نون ۰) نصف ازحروف مستعلیه»
« (قاف -صاد - طاء) نصف ازحروف‌منخفضه : (الف-لام-میم - راء -کاف - هاء »

---

۱ - همس بمعنی برداشتن صدا بطوریکه آواز بنرمی بیرون آیدوحروف‌مهموسه آنهائی هستند که در تلفظ آنها صدا بنرمی در آید ودر نفس بستگی پیدا نشودوآنها ده حرفند (ت - ث - ح - خ - س - ش - ص - ف - ك - ه .).

۲ - جهربمعنی برداشتن صدا بطوریکه در نفس بستگی پیدا شودوحروف مجهوره آنهائی هستند که در تلفظ آنها صدا بلند شود بحدیکه نفس بسته شود و آنها هیجده حرفند (ا - ب - ج - د - ذ -ر - ز - ض - ط - ظ -ع - غ - ق - ل - م - ن - و- ی)

۳ - شدت-قوت صداست و حروف شدیده یامشدده آنهائی هستند که در تلفظ سخت‌گفته میشوند وآنها هشت حرفند (ا - ب - ت - ج - د - ط - ق - ك .)

٤ - رخوه یارخاوه بمعنی سستی است وحروف رخوه آنهائی هستند که در تلفظ بآسانی ادا شوند وحروف آنهابیست است (ث - ح - خ - ذ - ر - ز-س ش- ص -ض -ظ -ع -غ -ف -ل م - ن -و - ه — ی)

٥ — اطباق یا انطباق بمعنی پوشیدن نسبت و حروف مطبقه یا منطبقه آنهائی هستند که‌در تلفظ آن ها زبان چون طبق شود وبکام یعنی‌سق بچسبد وآنرا بپوشاند وآنهاچهارند(ص- ض -ط - ظ)

٦ — انفتاح بمعنی گشاده شدن است وحروف منفتحه آن هائی هستند که در تلفظ آن ها زبان ازکام گشاده میشود وکامرا نمی‌پوشاند وآن ها ۲٤ حرفند یعنی تمام حروف هجاسوای‌چهار حرف مطبقه که در بالا ذکرشد

۷ - استعلاء - طلب بلندی کردن است و حروف مستعلیه آنهائی هستند که در تلفظ آن ها زبان میل ببالامی کند وآنها شش حرفند : (خ -ص -ط -ظ -ق -ض)

۸ - انخفاض - پستی جستن واستفال میل بپائین‌کردن است و حروف منخفضه یا مستفله آنهائی هستندکه در تلفظ آنها زبان میل بپائین می کند وآنها ۲۲ حرفند یعنی تمام حروف هجا سوای شش حرف مستعلیه که دربالا ذکر شد

۹ — قلقله بمعنی‌جنبانیدن دست وحروف قلقله حروفی هستندکه درحال سکون در مخرج بجنبند تاظاهر گردند وآنها چهار حرفند (ج - د - ط - ق)

۱۰ - استطالت بمعنی کشیدن وطلب درازی کردنست وحرف آن فقط (ضاد) است واز آنجهت موصوف باین صفت است‌که بزودی‌رام هرکس نشود وتلفظ بآن بازحمت شود وهم‌اینکه در مخرج دراز میشود تا بمخرج لام برسد و هم آنکه در گفتن درازی دارد وقوم عرب را(بنی الضاد)گویند چون این مخرج منحصر بعرب است .

« یاء ـ عین ـ سین ـ حاء ـ نون) نصف از حروف قلقله : (قاف ـ طاء) .»

« وچون کلمات لغت عرب و تراکیب آنهارا استقراء کنیم می نگریم حروفی»
«راکه خدایتعالی ازاین اجناس معدوده یاد فرموده است بسیاری از آنها ازهمین »
«حروفی است که در فواتح سور ذکر شده است ومنزه است آنخدائی که بمقتضای»
«حکمت دقت در هرچیز نموده است و باید دانسته شود که ذکر قسمت عظمی »
« از هرشیئی نازل منزلهٔ ذکر تمام است و این حروف منقطعه مطابق تمام »
« لطائف واختصارات تنزیل وذکر حکیم است و گوئی خدای عزاسمه برای عرب»
«الفاظیر که تراکیب کلمات آنها از آن است شماره فرموده است و باشارهٔ این »
«حروف اتمام غلبه و الزام حجت خودرا بر آنها نمایانده است.... تا آخر گفتار زمخشری»

مؤلف گوید : وسر اینکه قرآن نصف حروف را از جنبه صفات اختیار فرموده دلیل بر اینسکه حروف آن نصف اصل یعنی چهارده است (چه تمام حروف بیست وهشت است)

اگر گفته شود چرا پروردگار نصف حروف الفبارا درافتتاح سور اختیار فرموده وحال آنکه قرآن حاوی تمام حروف بیست وهشتگانه هجا یعنی (الفبا) است گوئیم :

این سری است که خداوند متعال سالها وقرنها مخفی داشته وما اینك آنرا باذن اوافشاء مینمائیم وخلاصهٔ آن اینستکه چنانکه گفتیم محور قرآن بدور دو نقطه ودوقطب می چرخد که آنها حجت و محجت است وچون حجت نصف غرض و هدف قرآنی است خداوند نصف حروف و نصف اوصاف آنها را در حروف مقطعه فواتح سور ذکر فرموده است و اگر خواهی بگوی قرآن اسمی برای مجموع لفظ ومعنی است و عجز همانا در پیرامون معنی است نه الفاظ مسموعه و حروف مقطوعه ـ واین همان مذهب ماست که جذبات روحیه را سراعجاز قرآنی میدانیم (که در بخش سوم مربوط با عجاز قرآن تفصیل آن بیاید انشاء الله) و خداوند اشاره بنصف ازمجموع معجز که معانی است فرموده و معانی برای غرض تحدی است وهدف دراعجاز نیز همان است

۲۷

در تفسیر آیهٔ (ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر[۱])
ومعنی تفسیر برأی

مسلمانان قرآنرا میخوانند ومی‌شنوند ونادانان چنین می‌پندارند که هدف ازاین خواندن وشنیدن صرف رسیدن بثواب ونجات ازعقاب خداوندی وتیمن و تبرك بآیات کتاب آسمانی است بدون اینکه متوجه بهدایت شدن ازمعانی ورسیدن بمقاصد اصلی قرآن باشند و حال آنکه آیات الهی مشعر برتذکار نعمت یا اتمام حجت است بدینشرح

ازجملهٔ نعمتهای آفریدگار برآفریدگان آنستکه سفرآء وپیمبرانی بسوی آنان بفرستد تاهم بآنها از نعیم مژده دهند و هم آنها را ازعذاب الیم بترسانند یعنی با وسایل نجات بشارتشان بخشند واز موجبات هلاك بیمناکشان سازند وبر آنها کتابی نازل فرماید که راههای سعادت وخوشبختی رابرای آنها هموار وفهم این کتاب راباروشنترین امثله وعبارات آسان گرداند (**لیهلك من هلك عن بینة ویحیی من حی عن بینة** (۲))

باذکر این مقدمه گوئیم که درآیهٔ : **ولقد یسرنا القران للذکر فهل من مدکر** حکمی است خبری و حکمی است انشائی از طرفی خبر میدهد که قرآن فهمش آسان وتذکرش میسور و آیاتش موجب بیداری است واز طرف دیگر ازآنها خواهان متذکر بودن است وبدون صیغهٔ امر آنانرا بادکار وتذکر وهشیار بودن امر می‌فرماید وتمام آن رد برکسانیست که درراه هدایت شدن بنورانیت قرآن عقباتی ایجاد ومشکلاتی میتراشند وفهم آنرا متعذر ونامقدور وغیر میسور میدانند بلی قوم‌عرب بلکه جامعهٔ بشریت بنعمت کبرای وجود محمدمصطفی صلی الله

---

(۱) آیات ۱۷ و ۲۲ و ۳۲ و ۴۰ سورهٔ (القمر) که تکرار شده است - یعنی ماقرآنرا برای وعظ واندرز ویاد آوری آسان کردیم پس آیا کسی هست که ازآن پند بگیرد ؟

(۲) آیهٔ ۴۲ سورهٔ ۸ (الانفال) - یعنی : تاهرکه هلاك شدنی است بعداز اتمام حجت هلاك شود وهرکه لایق حیات ابدی است بوسیلهٔ اتمام حجت بحیات ابدی برسد

علیه و آله وسلم بهره مند شدند وروح امین ومقدس اومرتبط ومتصل بمصدر وحی حق گشت واز این اتصال چشمه ای صاف و آبی گوارا برای امت اسلام و عالم انسانیت جریان یافت و آن چشمهٔ پاك و گوارا همین قرآن مبین است که برای جهان بشریت وجامعهٔ اسلامیت باقی ماند. ولی و ااسفا که این مردم چه زود این نعمت را متغیر ساخته وچه باشتاب مجرای این منبع سعادات را بروی خود بستند چنانکه خدای فرمود: ان الله لایغیر مابقوم حتی یغیرو اما بانفسهم (۱)

واین تغییر نعمت از آنجا شد که در خصوص کتاب بمجادله گرائیدند ودر تفسیر خطاوصواب بگفتگوو آه و فغان پرداختند ودر راه هدایت قرآن کوه هاودره ها ساختند وسنگهای سنگین شکوك وشبهات رابرسر راه ارشاد ودلالت آن انداختند واین آب گوارا راناگوار واین چشمهٔ صافی وزلال رامشوب بکدورت و تیرگی اغراض وامراض کردند ومجاری آنرا باسد وبندها بسته وبرای جریان و سریان آن موانعی برپا نمودند. پاره‌ای در آن قائل بنسخ یا تحریف گشتند و دسته‌ای آیات آنرا چون رمز و طلسم پنداشتند و گروهی تفسیر آنرا متوقف بگفتار امام معصوم ولو بنقلیکه معصوم نباشد یاضعیف السند یادلایلش معلوم نباشد دانستند وانبوهی درتفسیر آیات قرآن بهواهای نفسانی و توهمات شیطانی بی‌استعانت از نور علم و چراغ هدایت دانش توسل جستند چنانکه خود فرمود: و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم ولاهدی ولاکتاب منیر (۲)

این پراکندگی افکار وتشتت اقوال مارا بر آن داشت که درراه برانداختن شبهات وهموارساختن عقبات ازطرق هدایت قرآن ومنزه ساختن ساحت قدس آن از شوائب نسخ ونقصان واثبات انه کتاب لاریب فیه واعلام باینکه این کتاب امام مبین ودرهدایت خود قائم بالذات وحجتی تام الدلالات است توفیق یابیم وبآیهٔ (ولقد یسرنا القران للذکر فهل من مدکر) وآیهٔ (ان هذا لقران یهدی للتی هی اقوم) و آیات دیگری که در مواضع خود مسجل است هدف خود را روشن سازیم

---

(۱) آیهٔ ۱۱ سورهٔ ۱۳ (الرعد) - یعنی: همانا خدا حال هیچ قومی رادگرگون نخواهد کرد تازمانیکه خود آنقوم حالشانرا تغییر دهند (وازنیکی ببدی شتابند)

(۲) آیهٔ ۲۰ سورهٔ (لقمان) - یعنی - برخی ازمردم ازراه نادانی وبدون توجه براهنما وبی‌خبر ازکتاب روشن حق دردین خدا مجادله می‌کنند

همچنانکه هدف خودرا بگفتار پیمبر گرامی (ص) درخطبهٔ حجةالوداع نورانی ساختیم آنجا که فرمود : (انی تارك فیکم مان اخذتم به لن تضلوا بعدی کتاب الله واهل بیتی) (۱) وفرمایش دیگر آنحضرت : (ماوافق کتاب الله فخذوه وماخالفه فاترکوه) (۲) وخبرمروی از امام صادق علیه السلام درصفت قرآن که فرمود : (خدایتعالی قرآن رابرای زمانی دون زمان ومردمی غیر مردم دیگر قرار نداده همانا قرآن درهرزمانی تروتازه است) وامام رضا علیه‌السلام دربارهٔ قرآن فرمود (قرآن راطول زمان کهنه نمی کند وبرزبانها سنگین نمیشود زیرا اوبرای زمانی دون زمان قرار داده نشده بلکه دلیل ورهنما و حجتی برای هرآدمی است) و همچنین احادیث دیگری که دراثبات مرام بشرح آن پرداخته‌ایم

تکمله در معنی تفسیر برأی = پس‌از همهٔ آنچه ذکر شد بشبههٔ دیگری بر خورد کردیم و آن معارضهٔ با حدیث نبوی (ص) است که فرماید : (من‌فسر القرآن برأیه فلیتبوء مقعده من النار) (۳) واین حدیث ظاهراً جلو گیر ازتفسیر است مگر آنکه دربارهٔ تفسیر حدیثی معلوم از امام معصوم وارد شده باشد و اینك ناگزیر ازجواب آن میباشیم و گوئیم :

تفسیر قرآن چیزی و تفسیر قرآن برأی چیز دیگری است ونسبت بین آنها نسبت مطلق ومقید است ونهی ازمقید مستلزم این نیست که ازمطلق هم نهی شود مثلا اگر طبیب ازخوردن چیزهای ترش یا قابضی منع نمود نهی طبیب از اینکار مستوجب امتناع ازمطلق خوردن نخواهد بود واین آیهٔ مبارکه : (ولا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل) (٤) مارا ازخوردن اموال‌باطل نهی فرموده وباقی‌اموال

---

(۱) یعنی : من دربین شما چیزی بجا می گذارم‌که اگر آن را بگیرید پس ازمن هرگز گمراه نشوید یکی‌کتاب خدا ودیگری اهل بیت من

(۲) یعنی : آنچه‌را موافق‌کتاب خدا باشد آنرا بگیرید و بکار بندید وآنچه رامخالف آن باشد رها کنید ووا گذارید

(۳) یعنی : هرکس قرآن را برأی شخصی خود (و بهوای نفس) تفسیر کند نشیمنگاهش ازآتش دوزخ پرخواهد شد .

(٤) آیه ۱۸۸ سوره ۲ (البقره) - یعنی : مال یکدیگر را بناحق مخورید و **تدلوا بها الی الحکام** وکار را بمحاکمه وکشیدن‌بنزد قاضیان نیفکنید **لتأکلوا فریقاً من اموال الناس بالاثم** که بوسیلهٔ رشوه و زور قسمتی از مال مردم را بخورید و **انتم تعلمون** بااینکه شما بطلان دعوی خودرا میدانید .

حلال خواهد بود ونهی از خوردن مقید مستلزم نهی از مطلق خوردن مال حتی حلال نخواهد بود .

ودر صورتیکه تفسیر برأی مقید واضح باشد ازمنع آن منع مطلق تفسیر لازم نمیآید ومیدانیم که اضافهٔ تفسیر بضمیر مفرد (هاء در برأیه) مشعر برنهی از تفسیر شخصی است نه مطلق تفسیر و اینك ما تفسیر را بچهـار قسمت برای شما منقسم میسازیم :

(۱) تفسیر قرآن بقرآن (۲) تفسیرقرآن بمأثور (حدیث یاخبر ازمعصومین)
(۳) تفسیر قرآن بعرف عربی (٤) تفسیر قرآن برأی شخصی .

این قسم اخیر درصورتیکه مذموم وحرام باشد (چنانکه درواقع هم مذموم وحرام است) اقسام سه گانهٔ دیگر را ممنوع وغیر مشروع نخواهد کرد .

اما تفسیر قرآن بقرآن ـ اعتبارش بنا براتفاقی که بین مسلمانان است محل حرف نیست چنانکه در خبر وارد است : **ان القرآن یفسر بعضه بعضا** (یعنی : پـاره‌ای ازآیات قرآن پارهٔ دیگر را تفسیر میکنند) و هر کتابی که مختوم بخاتم حق و حقیقت بفرمودهٔ (**لایأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه**) باشد عقـلا مقرر است که فصول و جمله های بعضی مؤید بعض دیگر باشد مانند پی و بنیـان محکمی که هرقسمت ازآن باعث استحکام قسمت دیگراست چنانکه زراره ومحمد بن مسلم از حضرت جعفر بن محمد امام الصادق علیه السلام در باب آیهٔ تقصیر : (**واذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة**)(۱) پرسیدند که این آیه رخصت (۲) است یا عزیمت(۳) است زیرا خدا نفرموده است (افعلوا) یعنی بکنید اینکار را امام علیه السلام بپاسخ فرموده همانا سعی در اعمال حج خود عزیمت است بنابرآیهٔ (**فلا جناح علیه ان یطوف بهما**) (٤) و در اینحال قرآنرا

---

(۱)آیهٔ ۱۰۱ سورهٔ ٤ (النساء) یعنی : هنگامیکه درسفر باشید باکی برشما نیست که نماز راکوتاه کنید (چهار رکعت را دورکعت کنید)

(۲و۳) « رخصت » جوازی است در مباح ومکروه ومستحب که ترك آن جایز است «و عزیمت» الزامی است درواجب وحرام که ترك آن جایز نیست

(٤) آیهٔ ۱۵۸ سورهٔ ۲ (البقره) — **فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما** یعنی : پس هرکس حج خانه کعبه یا اعمال مخصوص عمره بجای آورد باکی بر او نیست که سعی صفا ومروه‌را نیز بجای آورد .

بقرآن تفسیر فرموده است - چیزیکه هست معتبر دراین‌قسم تفسیر آنستکه آیه‌ای که مفسر آیهٔ دیگر است باید (محکمه) یا بگفتار بهتر (ظاهر الدلاله) باشدزیرا سیرهٔ عقلاء هم عمل بظواهر است بلکه فطرت انسانی هم (هرگاه موانعی جلـو گیر آن نشود) عمل بظاهر است .

واما تفسیر قرآن بمأثور - این قسم تفسیر هم بدون خـلاف و اختلاف در نزد همهٔ مسلمین مقبول است و مورد شك نیست زیرا قرآن کلام خدا است‌ومأثور هم کلام رسول خداست و از جانب کسی است که (لاینطق عن‌الهوی)(۱) ودرواقع تفسیر معصوم بمعصوم است وماهم مامور بمراجعهٔ باو و امثای او هستیم چنانکه آیهٔ مبارکهٔ (فاسئلوا اهل‌الذکر ان‌کنتم لاتعلمون) (۲) بآن ناطق و وآیهٔ (ما آتاکم الرسول فخذوه ومانهاکم عنه فانتهوا)(۳) وآیات‌دیگر آمر بآن است منتها مأثوری‌معتبراست که حقیقت وصحت سندش مسلم ووضوح‌دلالتش مبرهن باشد ومخالفتی باعقل صریح یانقل صحیح نداشته باشد و خلاف اجماع و مورد شك نباشد .

و اما تفسیر بعرف ولغت - و مقصود ما ازعرف عرف عربی‌است که با لغت عرب وقواعدآن ومحاورات عربی‌واسلوبهای‌آن ووجوه بلاغت وفنون آن‌مطابقت داشته باشد پس این سنتی است که‌در تفسیرقرآن حکیم ازجانب‌نبی کریم وامنای بعدازاوجریان داشته چنانکه خبرمستفیض ازآنحضرت علیه‌السلام حاکیست و در موقعی که‌ابوجهل درآیهٔ(انکم وماتعبدون من‌دون‌الله حصب جهنم(٤)) معارضه نمود و گفت یا محمد تومسیح عیسی‌بن مریم را تقدیس می کنی وحال‌آنکه‌قومش اورا درمقابل خدا پرستیدندومعذلك مسیح ازاهل‌آتش‌نیست‌پیغمبر خدا(ص) بپاسخ

---

(۱) آیهٔ ۳ سورهٔ « والنجم » یعنی : صاحب و رفیق شمـا محمد هرگز بهوای نفس سخن نمی‌گوید

(۲) آیهٔ٤۳ سورهٔ «نحل» یعنی : ازاهل ذکر (علماء وداننشمندان هرامت) پرسش کنید اگر نمیدانید وجاهل هستید

(۳) آیهٔ ۷ سورهٔ (الحشر) یعنی آنچه راپیمبربرای شما آورده بگیرید وعمل‌کنیدوآنچه شما را نهی کرده ومی‌کند واگذارید وپیرامون‌آن نگردید

(٤) آیهٔ ۹۸ سورهٔ (الانبیاء) یعنی : همانا شما وآنچه که غیرخدا می‌پرستیدآتش‌افروز دوزخید ودرآن‌آتش وارد میشوید

او فرمود : (چقدر تو بزبان قوم خود نادانی خدا فرماید انکم وما تعبدون و نفرمود **انکم ومن تعبدون**) وازاین قبیل تکیهٔ رسول خدا در کتاب خدا بعرف واسلوب عربی فراوان است ـ وازجمله سیرهٔ ابن عباس و بزرگان یاران رسول خدا اتکاء درتفسیر قرآن براشعار عرب وکلمات بلغاء واهل ادب بوده است ودراینموضوع استناد واستشهاد آنحضرت و سایر اصحاب وامیرالمؤمنین علیه‌السلام و ائمه کرام خارج ازحد وحصراست چنانکه درآیهٔ (**وماارسلنامن رسول الابلسان قومه**(۱))و آیهٔ(**نزل به الروح الامین علی قلبك لتکون من المنذرین بلسان عربی مبین**(۲))وآیهٔ (**قرآناً عربیاً غیرذی عوج**(۳)) وآیات دیگر باسری که درنزول وحی باین لسان است درجاهای دیگری بیان کرده‌ایم ـ ونیز بنابرآنچه درآیهٔ(**لعلمه الذین یستنبطونه منهم الخ**(٤)) ذکرنموده‌ایم استنباط اولی الامر حکم خدارا از کتاب خدا جز بلغت وقواعدآن واصول بلاغت ومحاورات تمام نخواهدبود ـ ونیز خبر مشهوری که‌شیخ مامحقق قمی (رض) درکتاب (قوانین) بآن استدلال فرموده است مبنی برجواز تفسیرقرآن بعرف عربی‌است وآن فرمایش معصوم علیه‌السلام است که(**انما یعرف القرآن من خوطب به** یعنی‌همانا قرآن‌را کسی‌می‌شناسد که بآن مخاطب شده‌است) ولغت تخاطب درعصر صحابه همان‌عربی بوده وآنها مخاطب بقرآن بوده‌اند ـ و نیز روایت زراره از ابی‌جعفر محمد الباقر علیه السلام که از آنحضرت پرسید(**من این علمت ان المسح ببعض الرأس**)یعنی‌ازکجا دانستی که مسح سر (دروضوء) بقسمتی ازسراست (وتمام سر را نباید مسح کرد) امام فرمود (**لمکان الباء**) یعنی

---

(۱) آیهٔ ٤ سورهٔ (ابراهیم) ـ یعنی : ومانفرستادیم پیمبری رامگر بزبان قوم خودش

(۲) آیهٔ ۱۹۳ سورهٔ (الشعراء) ـ یعنی جبرئیل روح‌الامین قرآنرابردل توفرودآورد تا بحکمت واندرزهای‌آن خلق را بترسانی و بزبان عربی فصیح مردم را هدایت‌کنی

(۳) ـ آیهٔ ۲۸ سورهٔ (الزمر) یعنی : قرآن عربی فصیح است که درآن هیچ ناراستی وحکم ناصواب نیست

(٤) آیهٔ ۸۳ سورهٔ (النساء) ـ**ولوردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین ...** یعنی ـ در صورتیکه برسول و صاحبان حکم (پیشوایان اسلام) رجوع میکردند همانا تدبیرکار را آنانکه اهل بصیرتند وداری استنباط هستند میدانستند

بعلت محل بآء اشاره بآیهٔ وامسحوا برؤسکم(۱) ملاحظه میشود که بعرف عربی و اصول آن استدلال فرموده است که بآء تبعیض متعلق را میفهماند - و همچنین روایت عبدالاعلی از جعفر بن محمد علیهما السلام دربارهٔ آنکس که بزمین خورد و ناخنش افتاد و بر آن زهرهٔ گوسفند یا گاو نهاده و بست و از حضرت پرسید چگونه وضوء بگیرد و امام درجوابش فرمود که این حکم و نظائر آن از کتاب خدا بدست میآید که فرمود :وماجعل الله علیکم فی الدین من حرج(۲) یعنی بر همان محل که زهره نهاده جبیره ومسح نماید - و بالطبع جریان امر در نتیجه گرفتن ازموضوع براصول محاورات والتفات بمدلول کلماتست

این بود سه نوع تفسیر قرآن بطور مشروع وغیر ممنوع وآنچه که باقتضای محل عمل بر آن جاریست

واما وجه چهارم که تفسیر برأی است مقصود از کلمه رأی رأی شخصی است نه رأی علمی وقومی ولغوی چه رأی شخص حکم هوای نفس بدون دخالت علم و اقتضای فکرت و تقاضای رغبت است و مستند بر اصول متبعه نیست و این امری است در شریعت زشت و ناپسند و جزای آن هم باخدا است وافترائی است بدون دلیل مثلا :

۱) از بعض معاصرین حکایت شده است که او نکاح مشرکات را مباح دانسته وآیهٔ (فانکحوا ماطاب لکم من النساء) (۳)رادلیل آورده است و التفاتی به آیهٔ (ولا تمسکوا بعصم الکوافر) (٤) ننموده است

---

(۱) آیهٔ ٦ سورهٔ (المآئده) - ومسح کنید (در وضوء) بقسمتی ازسرهای خودتان و ارجلکم الی الکعبین وپاهای خودتان تادو کعب

(۲) آیهٔ ۷۸ سورهٔ (الحج) - ودر مقام تکلیف ودرامر دین،خداوند برای شما رنج و مشقتی قرار نداده است ملة ابیکم ابراهیم هو سمیکم المسلمین من قبل (واین آئین اسلام)آئین پدر شما ابراهیم خلیل است که خداوند ازاین پیش شما رامسلمان نامید

(۳) آیهٔ ۳ سورهٔ (النساء) - پس بنکاح خود آورید آنچه که شما را نیکو وخوش آیند و مناسب با عدالت است

(٤) آیهٔ ۱۰ سورهٔ (الممتحنه) - وهرگز متوسل بحفاظت کافران نشوید(یعنی عقد ازدواج و دوستی و نظیر آن باکافران مبندید .)

۲) سیوطی در اتقان از بعض باطنیه روایت کرده است که آیهٔ (من ذاالذی یشفع عنده) (۱) را چنین تفسیر نموده گفته است (من ذل) از ماده اذلال یعنی کسیکه خوار کرد و (ذی) اشاره بنفس و (یشف) از مادهٔ شفاء جواب شرط و کلمهٔ (ع) فعل امر از مادهٔ (و عایعی) میباشد الی آخر

۳) آنچه را صوفی معاصر و حدی نام می گفت که (الم ذلك الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین) نص در مهدی است زیرا چون جملهٔ (ذلك الکتاب لاریب فیه) حذف شود (الهدی للمتقین) باقی خواهد ماند

٤) ودیگری از باطنیه گفته است (اقم الصلوة لدلوك الشمس)(۲) الصلوة بمعنی علی علیه السلام واقامهٔ او خلیفه ساختن اواست و (الشمس) رسول خداست و (دلوك) موقع وفات ورحلت آن بزرگوار است که محمد صم درغدیر خم اقامه نمود علیرا بمقام خود

٥) آنچه که بابیه درظهور علیمحمد باب سال ۱۲٦۱ ادعا می کنند که موافق با (غسق اللیل) است ومدعی هستند که پس از ظهور علیمحمد باب، نماز برما واجب نیست بدلیل آیهٔ (اقم الصلوة لدلوك الشمس الی غسق اللیل) یعنی نماز راتاموقع غسق اللیل که سال ظهور باب یعنی ۱۲٦۱ هجری قمری است برپا دارید) ومن در جواب گویم اگر تفسیر بحساب جمل وابجد درست باشد ظهور باب ضلالت است زیرا کلمه ضلالت هم بحساب ابجد ۱۲٦۱ است

واگر بکتب باطنیه وبعض صوفیه مانند تفسیر منسوب بمحیی الدین عربی وتفسیر ابن الدایه بنگریم معنی تفسیر برأی روشن و از سوء جرایمی که مرتکب شده اند آگاه خواهیم شد

و از روشنترین مصداقهای اینگونه تفسیر (تفسیر برأی) تفسیری است

---

(۱) ضمن آیة الکرسی آیه ۲٥٥ (البقره) - کیست آنکس که بدون اذن واجازهٔ او در نزد او شفاعت کند .

(۲) آیهٔ ۷۸ سورة (الاسراء) - نماز ظهر رااز زوال آفتاب بپادار الی غسق اللیل و قرآن الفجر تا اول تاریکی شب (ونماز عشائین را) ونیز نماز صبح را بجای آر .

ازقدمآء مفسرین (قرون وسطی اسلامی) که ازذوالقرنین باسکندر مقدونی (معروف برومی) کرده‌اند وحال آنکه نه‌از تاریخ و نه ازلغت و نه . . . و نه . . . گواهی بر اینمعنی نداریم ونمییابیم (۲) (رجوع برسالهٔ ذوالقرنین تألیف مؤلف شود)

---

(۲) مؤلف جلیل درصفحه ۱۲ کتاب ذوالقرنین چاپ‌طهران ازسطردهم ببعد چنین نگاشته‌اند « . . . . بهترین تکیه گاهی برای ما در اینکه این ذوالقرنین ازمردم یمن بوده است روایتی است که‌از ابن عباس وحضرت امیرمؤمنان علی (ع) نقل شده که نام ذوالقرنین صعب بن عبدالله ازملوك حمیر (بکسرحآء وفتح یآء) است وحمیر نام یکدسته بزرك از پادشاهان یمن بوده که ازنسل یعرب‌بن قحطانند وسلطنت باعظمتی درتاریخ باستانی عرب داشته‌اند وازجملهٔ آنها تبابعه و قوم تبع (بضم تآء وتشدید بآء مفتوحة) ودر قرآن‌کریم یادی از آنها شده وچند تن از این پادشاهان تبع را (ملوك الاذوآء) خوانده‌اند چون اول لقب آنها کامهٔ (ذو بضم ذال نقطه‌دار بود)مانند (ذویزن ـ وذوهمدان ـ وذوغمدان ـ وذوالمنار) و . . . و . . . ومشهورترین این ملوك اذوآء یمن (ذوالقرنین) بوده است که نام اصلی او شمر یرعش (بفتح شین سه نقطه و تشدید میم مفتوحه وفتح یآء دونقطه وکسر عین مهمله‌وسپس شین سه نقطه بوده . . . الخ . »

بخش سوم

اعجاز قرآن

٢٨

تمهید سخن در اعجاز قرآن

هر کاوندهٔ متجسس که منتهای کوشش و کاوش خود را بکار برد در عالم بشریت اثری که سزاوار سمت بقاء و ابدیت ودرعین حال بخاتم اعجاز وخلود مختوم باشد سوای قرآن حکیم نخواهد یافت

این تواریخ سادات وپاکان بشر ازپیمبران وحکیمان وقهرمانان ومصلحین ونوابغ ومتفکرین است که دردسترس همه کس واقع است وآثار مادی و معنوی آنها فضاهای عالم تمدن راپر کرده است ومی نگریم که هیچیك از آنها چیزمحسوسی که شایستهٔ توصیف بصفت اعجاز وخلودهردو باشد بدست نداده و بجا نگذاشته اند یعنی نه اعمال آنها باقی و نه عاملی پدیدار مانده است - سوای پیمبر مصطفی رسول ابدیت جهان ونبی رحمت جهانیان صلی الله علیه وآله وسلم

دراینجا خوانندهٔ گرامی راست که ازاین راز مرموز پرسش کند و علت این حقیقت مشکله را جستجو نماید وبگوید از چیست که بین هزاران آثار و ملیونها کردار و گفتار فقط قرآن بتنهائی مخصوص بصفت اعجاز ونعت خلود گردیده و چگونه نبی عربی مختص بمانند این اثر ممتاز شده است ؟

بلی ای خوانندهٔ عزیز این مباحثی که اکنون خواهید شنید واز نظر شما می گذرد همانچیزی است که جویای آن هستید و مورد تقاضای شماست و متعهد کشف این استار و متکفل اقناع عقول بصحت این دعواست واگر درجمله جملهٔ آن حق تامل ادا شود شواهد روشنی برای در بر گرفتن شاهد مقصود خواهید یافت

۲۹

سید رسولان و سیدهٔ معجزات

معجزه چیست ؟

معجزه عبقریت پیمبر و عمل فوق العاده ایست که چون نور آن از ناحیهٔ پیمبر ساطع و دیده‌های بینندگان را خیره کند مورث حیرت ودهشتی در آنها میگردد که همگان ناگزیر ازاذعان شوند - و معجزی که باین لغت با جلالت توصیف گردد سزاوار است که آنرا آیت پیمبری یا اسلحهٔ پیمبران نامیده و عامهٔ خلق آنرا نشانهٔ بین آفریدگان وآفریدگار بشمار آورند وبآنوسیله پیغمبر ازپیغمبر نما متمایز وشناخته شود

چراچنین است واعجاز برای چیست ؟

برای چه خداوند پیمبران خودرا ناچار ازاستعمال این سلاح ساخته است ؟ بلی همین سلاح اعجاز و آیت برجستهٔ آسمانی است که تاریخ هیچ پیغمبری رانمی‌خوانیم مگرآنکه باآن موجبات حیرت ودهشتی ازعجایب وغرائب می‌نگریم واین سلاحی است که برای پیمبران مصلح گزیری ازآن نیست چه آنهاقلوب‌رابجهاد باهوای نفس دعوت می کنند ونفوس رابر ضد شهوات برمی‌انگیزانند وخاضع ساختن طباع ومبارزهٔ برضد شهوات وعادات بخدا قسم‌است بجزاعمال قوهٔ قاهره وبدون استعمال اسلحه محالست - ونیز بایدبدانیم که کدام قوهٔ قاهره و سلاح و حربهٔ نافذ الاثری برای دعوت کنندگان بخیرو صلاح و سفیران صلح وسلام نافذتر و مؤثر تر از عبقریت باهره وخارق‌العاده بودن اعمال ظاهرهٔ آنهاست که عقول را بکرنش و ذهول و قلوب راپذیرش و قبول بکشاند و حیات عالیهٔ آنانرا باینگونه وسایط و وسایل تأمین نماید

معجزات پیغمبراسلام

اگر مامحمد (ص) راآیت خدا ومعجزهٔ او بنامیم افتخاری نیست چه‌هر مخلوقی آیت و معجزهٔ خداست وهر موجودی خواه کوچك وخواه بزرك آیت خدا ومعجزه‌ای برای بشر است . چنانکه (ادیسون) مخترع فنوگراف به (فورد) گفت : « پیروزی من

امروز کامل شد و تمام اهل زمین اگر پشت بپشت یکدیگر دهند مانند آنرا نتوانند آورد ولی پس از یکماه خداوند مانند آنرا برای من می آورد . » پس تمام موجودات و کافهٔ مخلوقات سراسر آیات ظاهرهٔ خدا ومعجزات باهرهٔ اویند .

اما اگر کردار و رفتار و گفتار آقای مامحمد(ص) یاهمانندهای اورا آیات ومعجزات بشمار آوریم این موجب فخر ومباهات خواهد بود چه علی زعم هرغلوی که دربشریت اوشده است او بشر است و کجا ممکن است که لذاته و بذاته اورا ما فوق بشر خواند . حاشا و کلا ! ! زیرا درعالم توهم هم قیاس منطقی برای آن نتوان یافت وانسانی رابرملیونها نفوس ازقبیل او ترجیح نمیتوان داد . لکن میتوان گفت محمد(ص) در کردار مدهش خود ودرشرع مدهش خود ودرقرآن مدهش خود برتمام کاینات وآفریدگان تفوق و برتری دارد .

اعجاز قرآن

قرآن بدون شك وتردیدی نوابغ عرب را بدهشت و حیرت آورد . آیا اسلوب متین والفاظ دقیق ورزین ونظم معجب آن موجب اعجاب بود یابدایع معانی و جذبه وعظمت مبادی ومبانی ولطایف وامثال وحکم آن حنجرهٔ بلغای عصر خویش را بخفقان انداخت وزبان آنها رالال و گنك ساخت ؟ نمیدانم چه چیز باعث آن بوده است ولی میدانم که هرچه هست هرعرب دانا وعارفی را مدهوش ساخته و بحیرت انداخته است وچه بسا اثر آن نسبت بعموم وخصوص یکسان وهمچنانکه علوم و معارف عالیهٔ قرآن مردمان اولیه رامتحیر ساخته است خبرهائی که ازغیب داده و اسراری که دراشارات آن مندرج است گروه بعدی رانیز در هرزمان بدهشت آورده است ـ بلی این قرآن بهرصورت نظر کرده شود مدهش وآیت عبقریت ساطعه است ـ و رهانندهٔ عرب (یعنی وجود مقدس ختمی مرتبت ص) پس از آنکه آنقوم رااز این بادهٔ جانبخش مخمور ساخت بکمك واستعانت ازاین کتاب جاوید زندگانی تازه‌ای بآنها داد و بنیان اصلاح امر آنها راپایه نهاد وچنانکه باید وشاید ومقتضی مصلحت بود بآداب صالحه مودبشان کردواز ظلمات عادات وتقالید شومشان خارج و بنورانیت روح افزا واردشان نمود و سپس این هدایت شدگان بانوار قرآن را برای دعوت امم بسان تیر وسنان و برای ارشاد عالم مانند شمشیر بران استخدام فرمود

تمیز قرآن در بین معجزات

قرآن رامشخصات وممیزات بسیاری است که چون‌در مقام کوتاهی سخن هستیم جای شمارش آنها نیست (ودر فصول بعد ببیان آنها خواهیم پرداخت) ولی مختصراً گوئیم بزرگترین ممیز ومشخصی که در آنست (وما آنرا فوق‌تمام‌معجزات میدانیم) اینست که مجموعهٔ فصول آن جز ساخته‌ای ازحروف عربیت که درقالبی ازجنس کلمات عربیت ریخته شده نیست وباآنکه آسانترین کارهای بشری است عبقریت وبرجستگی آن مافوق توانائی بشر است چه پس ازآنکه اندیشه رابمنتهای سیر خود برسانیم می‌بینیم پروردگار عالمیان برای‌آدمیان کاری از سخنگوئی سهلتر نیافریده است وچون عملی ازبشر بیش ازهمهٔ اعمال صادر وبیش ازهمه چیزوجود داشته باشد فرض نبوغ درآن کمتر وتصور اعجاز درآن مشکلتر خواهد بود - وبا اینوصف فصول قرآنی با اینکه ریختهٔ حروف عرب واز جنس آسانترین کار آنهاست عبقریت ونبوغ آن باروشنترین مظاهر در آنها ظاهر است - یعنی نبوغ آن ازعبقریت هرساحر وشاعری برتر وازجنبهٔ تأثیر ازگفتار هر سخنوری عالیتر است - وبا اینکه (بنا باشارهٔ خود قرآن) عبارت از الف - لام - میم - کاف - هاء - یاء - عین - صاد وغیره است وهمان‌حروف عربی‌پیش‌پا افتاده است لکن چون امثال آن گرد هم جمع شده آیه ای تشکیل داده است کـه گفتن مثل آن مافوق وسع عرب و عجم بوده وهست (در اینباب در بخش دوم فصل تفسیر فواتح مفصلا بیان کرده‌ایم بآنجا رجوع شود)

چگونگی اعجاز قرآن

گفته‌اندودرست گفته‌اند که : (**الناس کالناس والایام واحده** - آدمی مانند آدمی‌وروزهایکروز است) بهترین محك شناسائی احوال گذشتگان شناسائی احوال آمدگان بعداز آنهاست وقیاس گذشته برحال صحیح است (یعنی ماسبق آینهٔ حال مابعداست)

درزمان خودمان می‌بینیم که مردم طالب شهرت و حب جاه اند وطلب‌تفاضل وعلو وبرتری را دوست دارند و چون یکی بوسیلهٔ هنر وصنعتی درپی تحصیل تفوق بردیگران برآید سایرین هم چون بسود آن متوجه شوند باتمام قوا بمقابلهٔ اوبرخاسته ودرمقام آوردن هنری بهتر ازآن وصنعتی برتر ازآن برمی آیند -

چه دست طبیعت برای تکامل رقاء ادبی وتفوق صنایع مدنی این شعوررا درنهاد آدمی بودیعت نهاده است (سنة الله فی خلقه ولن تجد لسنة الله تبدیلا)

شعب عربی معاصر باپیمبر ابطحی (ص) بلاشك بنحو کامل دارای این شعور بوده‌اند پس بچه جهت درمقام مقابلهٔ باقرآن برنیامده وخصوصاً چون پس‌ازابراز چنین صنعتی از پیغمبر (ص) فایده وعایدهٔ آنرا مشاهده کرده اند بمبارات و آوردن مثل یابهتر ازآن برنخاسته‌اند ؟ وچرا باآنکه اویك تن و آنان هزاران نفر بوده‌اند بجدال و معارضهٔ با عبقریت در بلاغت قرآن اظهار هستی ننموده‌اند ؟ آیا برای این‌بوده که استادی در فصاحت و بلاغت نداشته‌اند ؟ زنهار · چه خاك حجاز نماگاه استادان فصاحت وبلاغت بوده وشهر مکه جولانگاه ارباب نظم و سخن ومیدان ترکتازی اصحاب گفتار واشعار بشمار میرفته - پس باآنکه آنحضرت باتمام قوای ممکنه بمعارضهٔ آنها قد علم نمود وآنهارا بمبارزه می‌طلبید علت عدم معارضهٔ بمثل از طرف آنان چه بود ؟ و چرا اگر مقابله مقدور شان بود بمقاتله پرداختند وبجای لسان‌سنان وبجای بحث با کتاب جنك باعتاب راوسیلهٔ دفاع‌ساختند حتی تاآخرین تیری که درترکش داشتند بینداختند وعاقبت هم نومید شده وسپر انداختند ؟ وچرا نوابغ آنها ازامرآء نظم ونثررا دربرابر قرآن حیرت و دهشت گرفت وعقل خودرا ازدست دادند بلکه سرمایه اصلی خودرا هم بتمامه باختند ؟ کاش میدانستم ازچه راه وبچه جهت عبقریت این فرد ناتوان برآنها غلبه یافت وبا آنکه آنان هزاران وبهزاران وسیله مجهز بودند چگونه دربرابر سطور و کلمات وحروف او عاجز وناتوان گشتند ؟

حل عقده و کشف علت

مارا می‌سزد که‌درمقام باز کردن‌این گره‌ودرپی کشف این دهشت غریبه واسباب حقیقی آن برآئیم و خودمان را (باآنکه درقرن بیستم میلادی زندگی می کنیم) بااین گروه استادان (هرچند که درقرون‌اولیه بوده‌اند) مقایسه کنیم‌وبااین مقیاس که گفته اند (آدمی مانند آدمی وروزگار همه یکروز است) بسنجیم وبااینکه قرآن استادان عصر راقی مارا بعجب آورده است حیرت وشگفت استادان قرون اولیه رادربرابر قرآن مورد ملامت و سرزنش قرار ندهیم - چه می نگریم استادی مانند (جبر

ضومط) استاد بلاغت دردانشگاه امریکا در کتاب خود (خواطرالحسان) از آیات قرآنی و بلاغت آنها بی اندازه درعجب شده و بآیهٔ (وجآء من اقصی المدینه رجل یسعی)(۱) تمثل جسته و برای تلفظ بآن چهار صورت تصور نموده وسپس اضافه کرده و باین قائل شده است که از حیث حسن سبك و بلاغت هیچ کلامی بپایه قرآن موجود نمیرسد - وهمچنین دکتر (شبلی شمیل) که عبقریت قرآن(چنانکه در بسیاری از مقالات منتشرهٔ اوهویداست) اورا بشگفت آورده ودرقصیده مشهوره خود گوید : (۲)

دع من محمد فی صدی قرآنه	ما قد نحاه للمحة الغایات
انی و ان اك قد کفرت بدینه	هل اکفرن بمحکم الایات

تاآنجا که گوید :

نعم المدبر و الحکیم و انه	رب الفصاحة مصطفی الکلمات
رجل الحجی رجل السیاسة والدها	بطل حلیف النصر فی الغارات
ببلاغة القرآن قد خلب النهی	و بسیفه انحی علی الهامات
من دونه الابطال فی کل الوری	من غائب او حاضرا وفات

واگر ازسخنان نویسندگان ونوابغ عصر که باختلاف ملل ونحل درپیرامون اعجاب از قرآن قلمفرسائی کرده‌اند جستجو کنیم مانند مستر سال انگلیسی و تولستوی روسی ومونتیه فرانسوی وغیر اینها کتابی جداگانه باید تألیف نمائیم

ازموضوع دور افتادیم سخن برسر تحلیل ویافتن علت دهشت مردمان صدر اول بود که چسان نبوغ و عبقریت نبی امی و قرآنش آنها را مقهور ساخته بود لذا بمطلب خود برگشته گوئیم :

---

(۱) - آیهٔ ۲۰ سورهٔ یس - و(دراین گفتگوها بودند) که مردی شتابان ازدورترین نقاط شهر (انطاکیه حبیب نام) فرا رسید و گفت ایمردم (ازمن بشنوید) وپیروی پیمبران خداکنید

(۲) دکتر شبلی شمیل دانشمند مادی و طبیعی مصر در قصیدهٔ خود در نعت حضرت ختمی مرتبت گوید : « واگذار محمدرا در آوازه قرآن او برای آنچه ازآوردن آن کتاب مقصود داشته است چه من هرچند بدین او کافرباشم آیا بایستی بمحکمات آیات کتاب اوهم کافر بوده وپرده پوشی کنم . . . . . . محمد مرد مدبر و حکیم خوبی است و او پروردگار فصاحت و سخنان برگزیده است اومرد عقل ومردسیاست وزیرکی و پهلوانی است که در جنگها فتح و نیروزی همعنان اوست - بوسیلهٔ رسائی و بلاغت قرآن درعقول چنگال فروبرده وبوسیلهٔ شمشیرش برفرق پهلوانان عالم ازغایب وحاضر ومرده وزنده کوفته است

اگر شخص بنا یاآهنگری از بین مـابرخیزد و چکامه ای بسراید از جهتی خوبی قصیده وازجهت دیگر قوت وقدرت او برسرودن کلام منظوم مارا بشگفت خواهد آورد چه آهنگر یابنای مزبور جز آدمی عامی وبی‌سواد نبوده وبهره‌ای ازدرس و کتاب نداشته است . پس محمد عربی امی‌صم مخاطب بآیهٔ : (ما کنت تتلو من قبله من کتاب ولا تخطه بیمینك (۱) پرورش یافته و تربیت شدهٔ قبیلهٔ بنی سعد چون درام‌القری قد برافرازد وبقیام خود بدعوت نسخ تمام نظامات و تعدیل تمام دیانات واصلاح حال جهان بپرداز وازجهت دیگر تمام نیروی خود را در معارضهٔ بااقوام پست بکار برد ودرتحمل هرگونه آسیب واذیتی ازدست وزبانها بردباری نشان دهد وزندگانی خود دراداره کردن جنگها ونبردها بسر برد ودر عین حال نیز کتابی بیاورد که بلغاء عصر ونوابغ زمانش‌ازمعارضهٔ باآن عاجز شوند ، بناچار باید دهشت آور باشد وحق‌هم اینست که مردم‌را دچار حیرت وتعجب گرداند چرا که مینگرند مردی امی وبی‌سواد بعبقریت نایل‌شده است و عبقریت حاصل نشود جز آنکه آدمی یادر میدان جنك باسلحشوران روبرو شود وپشت همه را بخاك آورد وازفاتحین بزرك گشته وازآنها باج ستاند ـ یادر محافل رأی و اجتماعات سیاسی ومجالس شوری باسیاسیون مقابل گردد ورأی اوسرآمد رأیها شود وآنان رابإذعان وتصدیق وادار کند تااز صاحبان دهاء وسیاستمداران عظیم بشمار آید ویاباجمع بین این دوخصلت مهم نبوغ در علم و دانش ونبوغ در نظم ونبوغ در شریعتگذاری‌ونبوغ درجلب‌عواطف‌خاص وعام‌رانیز مزید کند بحدی که نه‌درتاریخ بشریت مانندش ثبت شده باشد ونه‌هیچ زمانی مثلش را دیده باشند بلکه اهل فن هم وجود چنین کس رانوعی ازمحال بشمار آورند ـ زیرا نبوغ دربعضی ازصفات وخصال نتیجهٔ توجه قوای طبیعت بقلب و نبوغ دربعض دیگر نتیجهٔ توجهٔ قوای طبیعت بدماغ و نبوغ در خصال دیگر توجه قوای طبیعت با عضاء دیگر است و چون چنین قهرمانی مشاهده شود و چنین پهلوانی ظهور یابدکه همهٔ نبوغ را

---

(۱) آیهٔ ۴۸ سورهٔ عنکبوت ـ و تواز این پیش‌نه‌می‌توانستی‌کتابی بخوانی و نه خطی بنویسی تاا کنون‌مبطلان (یعنی منکرین قرآن) در نبوت توشکی کنند.(یعنی بگویند از روی کتب سابقین جمع وتألیف کرده‌ای)

در یکجا جمع کرده باشد حیرت و دهشت حاصلهٔ در هر کس طبیعی است .
یعنی قهرمان در علم و نظم باهم و قهرمان در سیاست و فلسفه با هم و قهرمان در قانونگزاری و نفوذ و رسوخ در همه کس و همه چیز (حتی برنفس خود) باهم قهرمان در همه حال وهرصفت یکجا بدیهی است که معجب است و بی اندازه شگفت افزاست وبالاتر ازهمه اینکه چنین کس امی و درس نیاموخته و معیل و دارای دهزن وهریك از آنها ازاو خواهان عدالت و احسان باشند وعلاوه بر تمام اینها اینمرد کتابی بیاورد وتحدی کند وهمگانرا بآوردن مثل آن یابهتر از آن دعوت نماید ودرحین حماسه سرآئی جهانیانرا بآوردن مثل آن کتاب یاسورهای مانند آن بخواند و آنها قادر بر انجام آن نباشند بلکه اظهار عجز کنند وبلغای آنها سرتسلیم وتعظیم فرود آورند

بخدا قسم است و مروت و انصاف حاکم است که وجود چنین مرد فرد بی مانندی مدهش است و کتاب فرد بی نظیرش نیز مدهش است وبیشتر چیزی که در آن مایهٔ اعجاب و تحیر است اینکه اورا تخصیص بفن واحدی از فنون یاخصلت منحصری ازخصایل نمیتوانداد نهدرالفاظ وعبارات ونه درمعانی وحکم او در عین حال می نگریم که ببلاغت شگفت آور خود وامثال علیای خویش درمیدان علم ودانش ودرجولانگاه فلسفه وبینش نظیری برای اونیست وازرموز عوالم آسمان وزمین وفلکیات ونوامیس طبیعت وکائنات پردهها برگرفته است که جهان امروزی صحائفی درشرح آن پر کرده وعالم مترقی فعلی بکمك ادوات مخترعه و فنون آلیه بکشف آن رموز واسرار بتدریج موفق آمدهاند سپس می بینیم که در تاریخ قرون ماضیه وامم سالفهٔ اولیه بدون استناد بآثار واخباری خوض کرده وحکایت آورده است که حفریات ارضی واثریات بعدی پس از قرنها وسالها وکاوشها وبعداز ترجمهٔ کتب ملل و نحل آنرا گواهی کرده وبشرح آن پرداختهاند ونیز مشاهده می کنیم که بدون تکیهٔ بمشورت باغیر یااستعانت ازافکار دیگران سنتی در نظام اجتماع نهاده واحکامی رابمصلحت انسان از سایر ادیان نسخ فرموده که ازمنهٔ اخیره و تجارب بعدیه ومجالس علمیه وشورویه عصورما موافقت خود راباحکام قرآن اواذعان و اعلام نمودهاند و تمام اینها غیراز اخبار غیبیه ایست که ازاحوال و اخبار افراد و

اقوام اخبار وانباء فرموده وازعواقب قبایل وطوایف پیشگوئی کرده وآگهی داده است این است وهمین است (بخدا سوگند) که تلاوت آیات وتفسیر بینات قرآن موجب اعجاب واعجاز ودهشت وحیرت عامه عرب ومستعرب گردیده است ولاغیر .
(والله علی ما نقول وکیل وکفی بالله شهیداً)

۳۰

منشأ اعجاز قرآنی

اعجاز قرآنی حقیقت ثابته ایست که بلاشك هیچ دونفری را در آن اختلاف ومخالفتی نیست واگر اختلافی باشد دروجه اعجاز و منشاء اعجاز است که آن از پنج وجه یاپنج مقوله خارج نیست. یعنی هردسته‌ای معجز بودن قرآن راازراهی دانسته‌اند

۱ - اعجاز ازجهت کلمات - که گفته‌اند کلمات مرتب شدهٔ درمتن آیات هرکسرا بخواهد مبارات کرده ومثل آن بیاورد و در همان مواضع آنکلمات را بکار برد عاجز کرده است چنانکه اگر مثلا در مبارات (بسمله) بجای (**بسم الله الرحمن الرحیم**) (**ابدأ بسمات الخالق اللطیف الرؤف**) یا شبیه و نظیر چنین عبـارتی گفته شود اثر حاصلهٔ از بسمله و مزایای مندرجهٔ در آنرا نمی یابد و همچنین بسایر الفاظ قرآنی .

۲- اعجاز ازجهت متکلم - یعنی کتابی مشتمل برمعارف وعلوم بمشابهٔ قرآن صدور آن از مردی امی وبیسواد مانند محمد صم ممتنع ومتعذر است وضمیر(مثله) در آیهٔ(**وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله**)برگشتش به(عبدنا) است وعاید بموصول نیست یعنی آیه چنین ترجمه شود : (اگر ازآنچه‌ما بربندهٔ خود نازل کرده‌ایم درشك هستید شماهم در صورتیکه در حالات نظیراین بنده باشیدسوره‌ای بیاورید) واین‌قول از بیان تفسیر مرحوم شیخ جواد بلاغی وشیخ محمد عبده (مفتی دیار مصر) ظاهر ومستفاد میشود .

۳- اعجاز ازجهت اسلوب - یعنی اسلوب بدیعی را که قرآن درنظم آیات و تنسیق کلمات و فقرات آورده است عاجز کننده است وهیچکس مانند آن نتواند

آورد مگر اشخاص فرومایه وابله وبلهوسی مانند مسیلمه وسجاح که موردسخریه واستهزآء مردم واقع شدند ودر برابرقرآن (الفیل ماالفیل وما ادریك ما الفیل له خرطوم طویل) گفتند و یا مانند باب و بهاء و قادیانی که در اعصار اخیر آن ترهات وخرافات را بهم بافتند.

٤ - اعجاز برحسب انباء غیبیه - یعنی خبردادن ازغیب وآنچه در کمون عالم طبیعت و ماوراء طبیعت است و آن انسب بمقام نبوات و مایهٔ امتیاز نبی از غیر نبی است.

٥ - اعجاز بصرفه - یعنی خالق عالم مخلوقات خودرا درمقام مبارات از آوردن مثل این قرآن منصرف فرموده است - در اینجا باید گفت آیا مقصود انصراف آنها از اهتمام باینکار است هرچند در قدرتشان باشد یعنی باوجود توانائی بفکر چنین کاری بیفتند ؟ یا مراد انصراف آنها ازخود اینکاراست یعنی بااینکه درقدرتشان باشد چنین کاری نخواهند کرد وخدامانع آنها است؟ یامقصود اینست که اصلاقدرت اینکار را ندارند ؟ - اگر شق اخیر مقصود باشد که بشقوق چهارگانهٔ مذکورهٔ در بالا برمیگردد وجزء اقسام عدم قدرت است اما اگر مرادانصراف همت از مبارات باشد یعنی خداآنهارا منصرف کرده است که بقصد اینکار برنمی آیند که این خلاف واقع است زیرا آنان چه قبل وچه بعد در اینباب بذل جهد و همت کرده اند ولی نتوانسته‌اند - و سلمنا تصور کنیم که چنین باشد تازه دراینصورت مزیتی برای قرآن نیست واعجازی محسوب نمیشود - اما اگر وجه وسط باشد یعنی انصراف مردم از اینکار یعنی آوردن بهتر یا مانندآن باشد وباوجود قدرت براینکار خدا مانع باشد چنین سخنی هم غیرمعقول وهم غیرمنقول است زیرا لازمهٔ آن بخل در مبدء فیض وخیرمحض میباشد واینقول باطلی است زیرا اگر ممکن‌الوجود استعداد بقیام و وابراز کمال خود داشته باشد واجب‌الوجود اگرفرضاً اورا تأیید هم نکند منعش نخواهد فرمود وبرفرض تصدیق باین گفتار انصراف‌فاعل ازمبارات یا ممانعت‌عامل ازاتیان بمثل مزیتی برای قرآن نیست - پس همانا مزیت آنستکه آوردن مثل آن مقدر نبوده و نیست و کلام خالق از کلام مخلوق ممتاز است (ودر اینجا تفکر و تأمل لازم است) وما درجای دیگری ازاین کتاب دراینباب صحبت داشته‌ایم.

۳۱
تشریح مزایای قرآن

قرآن‌را مزایای مهم و بیشماری‌است که عده‌ای از آنهارا ذیلا بیادمیآوریم :

۱- فصاحت الفاظ قرآن باجامعیت کلیه شرایط آن ٠

۲- بلاغت معانی قرآن (بمعنای مشهور) یعنی موافقت سخن بامقتضای‌حال ومناسبت مقام .

۳- دارابودن اثر بداوت (صحرانشینی) یعنی فصاحت وعذوبت عبارات‌ممثله باسادگی بداوت ودرعین حال مشتمل بربساطت حضارت (شهرنشینی) است

٤ - جامعیت محاسن طبیعی .

٥ - دارا بودن ایجاز (اختصار کلام) بحد اعجاز بدون اینکه بمقصودداخلال کند (یعنی نداشتن ایجاز مخل) ٠

٦ - دارا بودن اطناب (تفصیل کلام) بدون اینکه خسته کننده باشد حتی در مکررات‌آن (یعنی نداشتن اطناب ممل) .

۷- درآنچه حد اعلای کمال را هدف خاطر ساخته دارای سمومعنی (معنای بلند) وعلو مرمی (غرض ارجمند) است .

۸- شامل اسلوبهای تر وتازه وروح‌انگیز وحاوی مقطعهای بهجت‌آمیز و متضمن اوزان متنوع است .

۹ - دارای فواصل نیکو وسجعهای دلجوست .

۱۰ - مخبر ازخبرهای غیبی ومنبئی ازآنچه درکمون زمان وخفایای امور لاریبی است .

۱۱- متکفل اسرار علمیه ایست که پس از عصر قرآن جز بکمك ادوات دقیقه وآلات رقیقهٔ جدیده راهبری بآن اسرار مقدور نبوده است .

۱۲- رافع‌مشکلات‌حالات اجتماع وجامع آداب اخلاق ومهذب نفوس‌افراد ومصلح شئون عامه ازعائله‌ها وخانواده هاست .

۱۳- دارای قوانین حکمت آمیز در فقه تشریعی مافوق آنچه در توراة وانجیل و کتب وصحف شرایع دیگر است .

۱٤- حائز سلامت از تعارض وتناقض واختلاف است .

۱۵- ظهوراو بر لسان یکنفر صحرانشین امی که نه دانشی آموخته ونه درسی خوانده ونه درمحضر دانشمندی نشسته و کمالی از او اندوخته ونه برای طلب کمال بکشور دیگری سیاحت وطی طریق کرده است .

۱٦- از تنافر حروف وتنافی مقاصد خالص وپیراسته است .

۱۷- عباراتش سهل ممتنع وآن خود صنعتی درشعر وادب است که ملاك و مدرك اعجاز وتفوق نهائی سخن بر سخنان دیگر است .

۱۸ - هر زمان خوانده شود وهر جـا تلاوت گردد طراوتش باقی و تر و تازگیش بجاست .

۱۹- عبارات آن بحدی نیرومند است کـه هم متحمل وجوه مختلف و هم متضمن معانی متشابه است .

۲۰- حاوی قصه‌های شیرین ومکاشفات تاریخی ازقرون گذشته (و در عین حال موجب عبرت) است .

۲۱- صاحب مثلهای دلربائی است که معقول را محسوس وغائب از ذهن را نزد آدمی حاضر میسازد .

۲۲ - محتوی معارف الهیه ایست که بهترین کتاب در علم لاهوت و کشف اسرار ملکوت محسوب ودر مراحل مبدء ومعاد گشاده‌ترین جاده وفراخترین مجری ومعبری بشمار میرود .

۲۳- خطابیاتش بدیع ونوین وطرق اقناعش ساده ودلنشین است .

۲٤- مشتمل برآموزش نظام لشگری وفنون جنگی وراه پرورشهای دینی برای بقای صلح وحفظ روابط اجتماعی است .

۲۵- کلماتش از خرافات ویاوه هائی که تجهیزات علمی بمبارزه ومعارضهٔ با آنها برخاسته است سلامت ومبری واصولش مانند فروع آن قوی وباناموس تعالی وتکامل همقدم وهمعنان است .

۲٦- نیروی برهان وحجت قرآن بحد کمال وجهت استدلال ومنطقش مافوق بیان است .

۲۷- قرآن مشتمل بر راز و رموزی است که فکر بشر دربیرامون آنها و غیرآنها مدهوش وحیرانست .

۲۸ - قرآنرا جذبات روحی است که الباب را مجذوب و عقول را مسحور ونفوس را مفتون ساخته است .

این بود پاره‌ای از مزایای قرآنی که بمنزلهٔ ادوات و افزاری برای محك وجوه امتیاز وآزمایش جهات برتری واعجاز آن بمعرض بیان گذارده شد .

اما خود من پس ازمدتها امتحان و اختبار تنها یکوجه را اختیار کرده‌ام و آن درضمن وجوهی که فوقاً شماره گردید جهت آخرین آنهاست که بنظرمن وجه اعجازی که درآیات تحدی مقصود بوده‌است همان‌است یعنی جذابیت روحی آن ، که نشان میدهد این گفتار سلیم گفتار پروردگار وخالق توانای ما ورب حکیم است وهمین جذبه است که برای شرقی وغربی وعجمی و عربی محسوس وکسیرا با ما درآن جدال ونزاع نیست - و سایر وجوه جهات خوبی و امتیاز آن بشمار میرود که آثار کلام خدا بودن آن محسوب یـا موثرات معده ای برای معجزه بودن و جذبات روحیه آن میباشند - حتی جمهور علمائی هم که از اعجاز قرآن تعبیر به- بلاغت آن نموده اند همین مراد ما یعنی (جاذبیت روحی) آنرا مقصود داشته‌اند.

۳۲

منزلت قرآن نزد بلغاء و از دشمنان قرآن

چه بسا مردمان ساده لوح خصوصاً کسانیکه در صنعت بلاغت و ساختمان وترکیب کلمات وسخنان بلیغ ضعیف وناتوانند خیال میکنند که جمله‌های ریخته شدهٔ در قالبهای آیات ذکر حکیم و قرآن کریم در ردیف وصنف سخنان نثری سایر نویسندگان وازنوع وصنف کلمات حکمت‌آمیز منقولهٔ ازحکماء ودانشمندان است و منتهای مبالغه‌ای که این گروه درشـأن قرآن میکنند اینستکه آنرا نـازل

منزلهٔ قصاید واشعارشعراء میدانند ـ برای اینگونه از کوته‌نظران ومانندهای آنها
می‌سزد که از صرافان سخن یعنی مشهورین بلغاء پیروی کرده و بشهادتهای اهل
خبره وفن ادب وسخن شناسان صدر اول رجوع کنند وبـالاخص از آنهائیکه با
قرآن حکیم معارضه کرده و پس‌از ادامهٔ معارضات خسته ودرمانده وبیچاره‌شده‌اند
بیادآورند ـ ودر بین آنها امثال ولید و لبید و اعشی و کعب بن زهیر را که بعد از
مخاصمه ایمان‌آورده وبعجز وناتوانی‌خود وقدرت وتوانائی قرآن اذعان کرده‌اند
نظر اندازند چنانکه :

از آیات وروایات وآثار بما رسیده است چون اعشی کبیر دعوت نبوی صم
را شنید وآیات نبوت باو رسید بام‌القری یعنی مکه معظمه شتافت تا بشرف اسلام
مشرف شود ـ ابوجهل اورا ملاقات کرده واورا ازمقابلهٔ با رسول‌خدا صم منع کرد
وباو گفت : « اویعنی‌محمد دوطیب (یعنی شراب و زنا) را بر تو حرام میکند . »
اعشی بپاسخ گفت : « من‌پیرشده‌ام ونیازی‌بزنانادارم » ولی‌قریش‌ازاو دست‌نکشیده
چون خبرآمدن او وانشاء قصیدهٔ دالیه‌ای راکه درمدح نبی‌امی‌صم سروده و برسم
پیشکش ایمان واذعان‌خود تقدیم‌ساخته‌بود شنیدند (و از جملهٔ آنها این بیت است :

نبی مـا لا ترون و ذکره   اغار لعمری فی البلاد و انجدا

بدور او گرد آمده وباعشی گفتند صاحب قرآن این قصیده را از تو نمی‌-
پذیرد وآنقدراورا فریب‌داده ومانع شدند تااو بناچار بیمامه مسافرت کرده‌و گفت:
« چندی‌آنجا میگذرانم وسپس بنزد او برمیگردم » .

همچنین کعب بن زهیر آنکسیکه قصیدهٔ (بانت سعاد) را پیشکشی‌اسلامیت
خود قرار داده ودرآن گوید :

فهلاهداك الذی اعطاك نافلة‌ا . . . قرآن فیها مواعظ و تفصیل

واما لبید که درشعر بلند و قصاید ارجمند باو مثل میزنند پس از اذعان و
اعتراف بسمو معنای قرآن وعلو مقام صاحب قرآن مسلمان شد و از راه تعظیم و
تکریم بقرآن گفـتن شعر را ترك نمود و چون باوگفتند که قصیدهٔ خود را چه
کردی ؟ بپاسخ گفت : خداوند به بهتر آنها (یعنی دوسورهٔ بقره و آل عمران)
مرا عوض داد .

وبنا بر آنچه شایع وذایع وروایت آن درهر گوش و گوشه‌ای پراکنده است اینکه : قریش پس از نزول آیهٔ : (وقیل یا ارض ابلعی مآءك ویا سمآء اقلعی و غیض الماء وقضی الامر واستوت علی الجودی وقیل بعداً للقوم الظالمین) (۱) وتلاوت بر آنها بهترین قصایدی که ازقریحهٔ شعراء ونوابغ خودشان مانند طرفه و امرؤالقیس و کعب وعمرو تراوش نموده بود وبنام متعلقات سبع باطراف خانهٔ کعبه آویخته بودند ازراه خجلت وانفعال بزیر کشیدند . مانند کسیکه چراغ پیه سوز وروغن زیت را زینت محفل خود سازد وسپس نور نیرومند کهربائی چراغ برق در وثاق او پرتو اندازد واو از شرمساری برای کشتن شعله آن چراغ بتازد .

و از مشهور ترین دشمنان دیرین اسلام (ولید بن مغیرة المخزومی) بوده است که بر رسول خدا صم گذر کرد و او در نماز خویش چندآیه از سورهٔ مؤمن تلاوت میفرمود . ولید منقلب شد وبمجلس قوم درآمد وعظمت قرآن اورا گرفته وبدهشت افتاده بود ورو بآنان کرده و گفت : « بخدا سوگند از محمد صم سخنانی شنیدم که نه‌از سنخ سخنان آدمیان ونه‌از جنس گفتار پریان است - بخدا قسم آنرا حلاوتی وطلاوتی‌است که کلام بلندآن باثمر وکلمات معمولی‌آن پراثر است واین سخن اوج خواهد گرفت وچیزی براو برتری و علو نخواهد یافت . » چون تمجید وثناگوئی ولید شیوع وانتشار یافت قریش باندیشه برآمده و گفتند ولید از دین خارج شده است وبدین محمد گرویده وعنقریب قریش هم باو اقتداء میکنند و از دین آبائی خودشان خارج میشوند لذا برادر زاده‌اش ابوجهل مخزومی وامثال او رانزدولید فرستادند تااورا فریب‌داده وبوسیله‌مجادله‌اسباب انحراف وی را فراهم سازند . ولید مهلت خواست تاتفکری کند ودرامر محمدصم تجدید نظر نمایدسپس نزد قریش آمده گفت : آیا محمدرا دیوانه می‌پندارید واز وی آثارجنونی دیده‌اید؟ گفتند نه بخدا ! گفت : آیا اوراکاهنی تصور می کنید وازاو تا بحال پیشگوئی کهانتی شنیده‌اید ؟ گفتند نه خدا میداند گفت : آیا اورا درو غزنی میشناسید و

---

(۱) آیهٔ ٤٤ سورهٔ هود - وبزمین خطاب شدکه فوراًآب‌خود را فرو بر وبآسمان خطاب شدکه بارانرا قطع کن وآب فوراً خشك شد وحکم الهی (قهر خداوندی) انجام یافت وکشتی بر کوه جودی قرار گرفت وفرمان رسیدکه ستمکاران هلاك شوند .

آیا در آزمایش ازاو دروغی شنیده‌اید ؟ گفتند نه خدا میداند بلکه او پیش از دعوی پیغمبری بواسطه راست گفتاری ودرست کرداریش بنام محمد امین خوانده‌میشد - پس از آن قریش بولید گفتند پس تواورا چه‌میدانی ؟ ولیداندکی فکر کرده گفت : بگمان من او جز ساحر چیزی دیگر نباشد - آیا ندیده اید که بین مرد وزن وفرزند وپدر وآقا وغلامش جدائی می افکند بنابراین جادوگر است وآنچه میگوید سحری است مؤثر و جادوئی است کارگر (ان هذاالاسحر یؤثر) . حاضرین چون این بشنیدند فریادی ازشادی بر کشیده وازدورش پراکنده شدند (بنابرآنچه درتفسیر خازن ونسفی ص۳٦۲ روایت شده است)وآیات سورهٔ المدثر (ذرنی ومن خلقت وحیداً . . . الخ (۱)) تاآنجا که گوید(ان هذاالاسحر یؤثر) اشاره بهمین واقعه وقضیه است

بنابر آنچه ذکر شده می نگریم عقیدهٔ عزتمندان وبزرگان قریش‌هم نسبت بقرآن وشأن قائل و ناقل آن ودهشت و حیرتی که آنها رااز راز و رمز قرآن فرا گرفته تاچه پایه بوده و بجائی رسیده است که چون گفتن مانند آنرا مافوق دانائی وتوانائی خود میدیدند نسبت سحروجادو بآن میدادند

بیچاره و بینوا چنین مردمی واف برچنین رأی و عقیده‌ای که شعور آنها باین حد و درجه بوده که ندانند سحر در سخن ومانند آن که ذاتاً مستقل نیستند درست نمی‌آید وسحر پس‌از مرك ساحر باقی نمیماند ودر غیبت ومسافرت ساحر

---

(۱) آیات ۱۱ تا ٤۷ سورهٔ (المدثر) ایرسول بمن واگذار انتقام آنکس راکه من‌او راتنها آفریدم‌وباومال‌وثروت فراوان بذل کردم - وپسران بسیار حاضر بخدمت نصیب‌او گردانیدم واقتدار ومکنت وعزت دادم ـ وبازهم ازمن طمع افزونی آن دارد ـ هرگز برنعمتش نیفزایم زیراکه اوباآیات مادشمنی وعناد دارد ـ بزودی اورابآتش دوزخ افکنیم ـ اوستکه (برهلاك پیغمبر ومحو اسلام) فکر واندیشهٔ بدی‌کرد (که رسول خدارا بسحرو ساحری نسبت داد ـ پس خدایش بکشدکه چه فکر خطائی نمود ـ بازهم خدایش بکشدکه چه اندیشهٔ غلطی کرد ـ پس (ازهمه مکر ودشمنی بارسول) بازاندیشه کرد ـ وبااظهار تنفر ازاسلام روترش‌کرده و چهره درهم‌کشید ـ آنگاه روی از اسلام و قرآن بگردانید و تکبر ونخوت آغازکرد ـ وگفت این (قرآن محمد) بجز سحر وبیان سحر انگیز چیز دیگری نیست این آیات جزگفتار بشری بیش نیست ـ مااین منکر قرآنرا بکیفرکفرش بآتش دوزخ درافکنیم ـ وتو چگونه توانی یافت‌که سختی عذاب دوزخ تاچه حد است

هم تأثیری ندارد واینك هم که بیش ازهزار سال وچندین قرن براین کلام گذشته است هنوز تروتازه مانده ونور واثر آن باقی وبرقرار است

ازهشام بن حکم که ازاصحاب امام صادق علیه السلام است مروی است که گفت : چهار نفر ازمشاهیر دهریه و بزرگان ادبای آن عصر : (**عبدالکریم بن ابی العوجاء وابوشاکر عبدالملك دیصانی وعبدالله بن المقفع وعبدالملك البصری**) در بیت الله الحرام کوثر کرده ودر مسئله حج وپیمبر اسلام و تمسك مسلمانان بشعائر آن و فشارهائی که مسلمین بقوت ایمان برخود وارد میسازند خوض و تفکر کردند و بالاخره رای آنها براین شد که درمقام معارضهٔ با قرآن که اساس این دین است برآیند وهریك ازآن چهار بعهده گرفت که چهار یکی ازقرآنرا نقض کند وچون پایه واساس شکسته شد تمام دین موهون وبی پا خواهد گشت وازدهشت آن راحت خواهند شد ـ وپس از این قرارداد ازیکدیگر جدا شدند تادر سال آینده همین موسم گردهم آیند واز کردهٔ خود همدیگر رامطلع سازند ـ وچون سال بعد موسم حج اجتماع نمودند وتعهد خود را ازهم خواستار شدند

ابن ابی العوجاء معذرت خواسته گفت : چون من به آیهٔ (**لو کان فیهما آلهة الاالله لفسدتا** . . . الخ (۱) برخوردم مرا بدهشت انداخت وبلاغت این آیه مرا ازتعرض بآیات دیگر منصرف ساخت .

دیصانی نیز عذرخواسته گفت : آیهٔ (ضرب مثل **فاستمعوا له ان الذین یدعون من دون الله لن یخلقوا ذباباً ولو اجتمعوا له وان یسلبهم الذباب شیئاً منه ضعف الطالب والمطلوب**(۲)) مرا متحیر ساخته وازکاری که درنظر داشتم بازم داشت

عبدالملك کفت: بلاغت آیهٔ درسورهٔ یوسف : **فلما استیأسوا منه خلصوا نجیا** (۳))

---

(۱) آیهٔ ۲۲ سورهٔ ۲۱ (الانبیاء) ـ اگر درآسمان وزمین معبود دیگری غیرازخدای یگانه بوده باشد امور هردوی آنها دچار تباهی خواهد گشت

(۲) آیهٔ ۷۲ سورهٔ ۲۲ (الحج) ـ ای مردم مشرك كافر ، باین مثل گوش فرادارید (تا حقیقت حال خود بدانید) آن بتهای جماد که بغیر از خدای ، معبود خود میدانید وآنهارا میخوانید اگر اجتماع کنند برخلقت مگسی قادر نیستند واگر مگس (ناتوان) چیزی ازآنها بگیرد قدرت بازگرفتن آنچیز راازآن مگس ندارند طالب ومطلوب (یعنی عابد ومعبود) هردو ناچیز و ناتوانند

(۳) آیهٔ ۷۹ سورهٔ (یوسف) ـ وچون برادران ازپذیرفتن خواهش خود مأیوس شدند باخود خلوت کردند

مرامدهوش کرده ومانع ازدنبال نمودن آنخیال گردید

ابن‌مقفع گفت : آیهٔ سورهٔ هود : (و قیل یاارض ابلعی مآءك . . . الخ (۱)
مرا نگذاشت که دربارهٔ سایر آیات قرآن فکر کنم

هشام گویددراین‌موقع بناگاه‌ابی‌عبدالله‌امام‌صادق‌علیه‌السلام‌بر‌آنها گذر کرد
و گوئی میدانست که‌آنهابچه امری مشغولند و برچه می‌اندیشند این‌آیات راتلاوت
فرمود: (قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یأتوا ... الخ) (۲)

این‌اندکی از بسیارومجملی ازاخبار ونمونه‌ای از بی‌شمار ازآثاراست که‌در
بارهٔ‌خضوع‌بلغاء در برابر بلاغت قرآن ذکرشدوحال آنکه این‌اشخاص از دشمنان
سرسخت رسول خدا بوده وازمشاهیروادباء‌پیشین‌بشمار میروند -وامامشاهیرادباء
وعلمآءوبلغاء درقرون‌وعصور اخیره وازطوایف غیرمسلمان‌بلادشرق‌وغرب‌از بس
بسیارندبشماره‌واحصاء نیاید و سخنان آنهاقابل تعداد واستقصاء نمیباشدوازجمع
آوری کلمات این جماعات کتابهای قطور و ضخیمی مانند کتاب (الهادی) و
کتاب (محمد والقرآن) وغیره تدوین گردیده است

و امامنزلت قرآن عظیم نزد عظمآء بلغاء و مسلمانان بحدیست که از
آفتاب تابان نیمروزروشن تروازدریای محیط بیکرانتروافزونتر است-چه‌قریش
وزادگان ام‌القری واطراف آن‌دربرابردین قرآن بزانو درآمده ودرمقابل سید
انبیاء وسیدهٔ‌معجزات‌مانند عبدی در حضور مولا خاضع گشته اند و جملات آنرا
مانندنام خود بخاطرسپرده‌اند وبسان فرزندان خویش آنرادرآغوش دل گرفته
ودوست داشته‌اندوچون پدران خویش ازآن‌احترام کرده اند ودربین‌آنها شاعری
خوش‌الحان مثل حسان‌وخطیب تواناوسخن‌آفرینی‌مانندابوالحسن علی‌علیه‌السلام
قد برافراشته اند-همان امامی که‌سنت‌فصاحت بنا نهادو نهج‌البلاغه‌او بمدیحه‌سرائی
قرآن‌مترنم‌است و گوید : «بمانندان‌قرآن کسی‌موعظه نکرده‌است‌همانا اوریسمان
محکم خدائی وطناب مطمئن الهی‌است. بهآء قلب‌ازآنست‌وچشمه‌های‌علم ازآن
روان وبرای‌دل جلائی به‌ازآن نیست ....تاآخرخطبه »

---

(۱) آیهٔ ٤٤ سورهٔ (هود) تفسیر آن قبلا در حاشیه صفحات قبل گذشت
(۲) آیهٔ ۷۸سورهٔ (الاسرآء) -که ترجمه وتفسیر آن قبلا مذکور افتاد

و نیز فرماید: « کتابیرا که براو فرستاد چراغی است که نور آن خاموشی نیابد و شمعی است که فروزش آن کم نشود و دریائی است که کسی بتك آن نرسد وشاهراهی است که کسی در آن گمراه نگردد و پرتوی که تاریکی ندارد و فرقانی است که برهانش ردندارد و بنیانی است که ارکانش منهدم نگردد و داروئی است که با وجود آن کسی از درد نترسد و عزتی است که یارانش ازمیدان بدر نروند وحقیقتی است که یاورانش مخذول و نگونسار نشوند - او همانا کان ایمان و بحبوحهٔ آنست و سرچشمهٔ علم و دریای دانش است و بستانهای داد واستخرهای عدالت است . پی و پایهٔ اسلام و ریشهٔ آنست انهار جاریه - ومجاری آن است - دریائی است که غواصان فکرت بکنه آن پی نبرند و چشمه هائی است که مقنیان بتك آن نرسند و سرابهائی است که هرچه از آن برگیرند از آب آن نکاهد ... تا آخر خطبه »(۱)

۳۳

اقرار بزرگان اروپا بعظمت قرآن

کرنش دشمنان قرآن را از بلغاء عرب واقرار آنها را بعبقریت این وحی حکیم بیان کردیم واین بیان ازجهت اقناع واقتناع و روی قاعدهٔ (**الفضل ماشهدت به الاعدآء**) بوده است .

بخدا سوگند ظهور این اقرارات در بطون این تقریرات از ناحیهٔ مردمانی که برمرکب کبر ونخوت وغرور سوار بوده اند بسی شگفت آور است زیرا تاریخ بما نشان میدهد که جباران وستمکاران این اقوام در برابر احکام این قرآن چگونه سراطاعت فرود آورده ونوابغ وبرجسته های آنها در مقابل برهان باهر و سلطان

---

(۱) نقل ازخطبهٔ مبارکه : « **و انزل علیه الکتاب نوراً لاتطفاء مصابیحه و سراجاً لایخبو توقده وبحراً لایدرك قعره ومنهاجاً لایضل نهجه وشعاعاً لایظلم ضوئه وفرقاناً لایخمد برهانه وتبیاناً لاتهدم ارکانه وشفاء لاتخشی اسقامه و عزاً لاتهزم انصاره وحقاً لاتخذل اعوانه . فهومعدن الایمان و بحبوحته و ینابیع العلم وبحوره ورياض العدل وغدرانه واثافی الاسلام وبنیانه و اودیة الحق وغیطانه بحر لاینزفه المنتزفون وعیون لاینضبها الماتحون ومناهل لایغیضها الواردون . . . الخ** »

قاهر آن تا چه اندازه خاضع گردیده‌اند درصورتیکه این کلمات وسخنان را ازلبان مردی درس ناخوانده ومکتب ندیده و بی زور و ناتوان شنیده‌اند- و اینك باز تاریخ تجدید شده وامروزه می نگریم که بزرگان مسیحیون فرنك که دول آنها دراوج رفعت و منتهای مناعت مادی قرار گرفته اند باز از فضیلت قرآن سخن میرانند و بجلالت مصدر وعظمت هدف آن گواهی میدهند درصورتیکه مامسلمانان درمقام ضعف و ناتوانی چنانیم که می‌بینیم (واین تصدیق آنها نه برای استرضای خاطر ماست) واین اقرار بلغاء و ادباء آنان ببرتری قرآن درهر کتاب وخطاب و اینکه قرآن یگانه جذاب عقول ومدرسهٔ حکمت وفصل خطاب است واینکه قرآن نمونهٔ اعلی درعبقریت واعجاز است واینکه قرآن بهترین دستور انتظام بشر است واینکه . . . و اینکه . . . نه برای وحشت ازماست بلکه تمامی بیان حقیقت است بنحویکه دراین کلام مجمل یادرهزاران گفتار بزرگان مزبور هزاران حجت کافی و دلیل وافی برای اقناع و اقتناع مشهود است ولی چون ما ملتزم براختصار و اقتصار برمهم بل براهم هستیم بده فقره ازاین شهادات اکتفا مینمائیم(۱)

۱- استاد سنایس گوید : « همانا قرآن قانون عامی است که **لایأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه** وشایستهٔ برای هرزمان ومکانی است واگر مسلمانان ازروی حقیقت بآن متمسك گردند و بموجب تعالیم واحکام آن عمل نمایند سادات امم خواهند بود چنانکه بودند یا لااقل حالتشان حال اقوام متمدنه خواهد گردید . »

۲- مستر بورسوت اسمیت گوید : « از بهره های نیکوی بلا نظیری که از تاریخ میبریم ودر آن مینگریم آنستکه محمد ص با کتابی آمده است که در آن واحد هم آیتی در بلاغت است وهم دستوری برای تشریع وتوجه بخدا ودیانت است . »

۳ - دکتر کوستاولوبن فرانسوی گوید : « تعالیم اخلاقی که قرآن آورده است چکیدهٔ آداب عالیه وخلاصهٔ مبادی اخلاق کریمه است و بر بسیاری از آداب انجیل برتری دارد . »

---

(۱) این شهادات واشباه آنرا ما دراین کتاب ازجمله های «العلم» منتشرهٔ درنجف ومجله «العلم» مصر وکتاب « العقیدة الاسلامیه » مسیو کیوم انکلیسی وکتاب « محمد والقرآن » شیخ کاظم خطیب کاظمیه نقل نموده‌ایم و هرکس خواهان استفادهٔ بیشتری باشد مستقیماً بآن مصادر وثیقه رجوع نماید.(مؤلف)

٤ - ارلوهات گوید : « قرآن بمحیط آنها نوری افشاند و چگونه نوری یعنی نور حکمت قرآنی که خداوند بر سینهٔ پیمبرش نـازل نمود ولا محاله برای ارشاد بشر او را بر انگیخت . . . و برای آنها دستوری بجا گذاشت که هرگز گمراه نشوند و آن قرآن است که جـامع مصالح دنیوی و سبب منافع اخروی آنان است . . . »

٥ ـ کنت هانری دو کستری گوید : « قرآن اگر جز بهاء معانی و جمـال مبانی چیز دیگری نداشت برای استعلای برافکار و جمع پریشانی دلها اورا کافی بود . »

٦ ـ رینورت گوید : « مـا را واجب است اعتراف کنیم که علوم طبیعی و فلکیات وفلسفه وریاضیاتی که اروپا درقرن دهم از آن بهره‌مندشد اقتباس ازقرآن شده است بلکه اروپا مدیون باسلام است . »

٧ـ گویت گوید : « قرآن بمحاسن خویش خواننده را مجذوب میسازد و برای کثرت فصاحت و بلاغتش در آدمی ولع و حرص زیادی به خواندن ایجاد می کند . . . . »

٨ ـ دکتر موریس فرانسوی گوید : « قرآن برترین و بافضیلت ترین کتابی است که دست صنعت ازلی برای بشریت بیرون داده است . »

٩ ـ کوزان دپیرسو گوید : « اما مسئله وحی بقرآن اشـکالش بیشتر و عقده‌اش مهمتر است زیرا بحث کنندگان در اینباب بحل رضایت بخشی برای آن دست نیافته‌اند وعقل متحیر است که چنین آیاتی ازمردی امی (که نه خواندن داند و نه نوشتن تواند) چگونه صادر شده است و حال آنکه قاطبهٔ شرقیان معترفند باینکه آنها آیاتی هستند که فکر بنی انسان ازآوردن مانندآن لفظاً ومعناً عاجز است . آیاتیکه چون عقبة بن ربیعه آنرا شنید در جمال کلمات آن حیران ماند و بلندی عباراتش عمر بن الخطاب را قانع ومجبور بتسلیم ساخت و بپروردگاری که آنرا فرستاده ایمان آورد ودیدگان نجاشی پادشاه حبشه (چون جعفر بن ابیطالب سورهٔ زکریا وآنچه دربارهٔ ولادت یحیی درآن آمده براوبخواند) گریان شدو کشیش صدا برداشته گفت که این سخن همانستکه در گفته‌های مسیح(ع) آمده است . »

١٠ ـ بولانیتلر گوید : « ازامور مشکلهٔ درامر قرآن اینکه آدمی گمان برد

که قوهٔ فصاحت انسانی تأثیری بالاخص مانند تأثیر قرآنی داشته باشد و اینکه از مقام رفیعی صادر شود ومردان زمین وفرشتگان آسمان‌را از آوردن مانندش عاجز سازد . . . ودراینجااشاره بآیهٔ « ام یقولون افتریه قل فأتوا بعشر سور مثله مفتریات وادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین فان لم یستجیبوا لکم فاعلموا ان ما انزل بعلم الله وان لااله الاهو فهل انتم مسلمون . نموده است » . (۱) »

مؤلف گوید : باین شهادت اخیر بنگرید که چگونه سر اعجاز را در آن مبرهن ساخته وفصاحت و بلاغت آنرا فوق طاقت بشر دانسته است و بناچار هم بایستی فوق طبیعت بشری وفوق استیلای انسانی باشد ومؤید این استنتاج معقول آیه ای است که رسول صم بکسانیکه بنداشتند قرآن افتراء برخداوند است تحدی نموده وفرمود : چه خودتان وچه کسانیکه قادر باشند باخودتان شریك سازید وده سوره مانند همین سوره که افتراء می پندارید بیاورید تادرمقام مقابله ، مقبول ازنامقبول جداشود ولؤلؤ ازحزف وخرمهره ممتاز گردد وتااین یك رسوا وآن یك برجاماند ـ و همین نظریهٔ عالیه مجال داده است تا جذبات روحی را ملاك اعجاز قرآنی قرار دهیم چنانکه تفصیل آن بنظر خوانندگان محترم خواهد رسید .

و از سخنان بدیع مستر کرنیکوی انگلیسی استاد ادبیات در دانشکده ـ (علیکده) هندوستان درمحضر استادان سخن وادبائیکه درمجلس اوحاضر بودند وازاعجاز قرآن ازاو پرسیدند بپاسخ گفت : « قرآن را برادر کوچکی است که (نهج البلاغه) نام دارد . آیا برای کسی امکان دارد که مانند این برادر کوچك بیاورد تا مارا مجال بحث ازبرادر بزرك (یعنی قرآن) وامکان آوردن نظیر آن باشد ؟...»

وما بمناسبت استشهاد این استاد بکتاب نهج البلاغه ووصف منزلت علیای آن درعالم ادبیات عربی بلکه جهان علمی کلمهٔ جامعه ای راز امام بلغاء واستاد خطباء وادباء

---

(۱) آیهٔ ۱۲ سورهٔ «هود» : آیا کافران میگویند این قرآن وحی الهی نیست و خود محمد بهم پیوسته و بخدا نسبت میدهد ؟ بگو اگر راست میگوئید شما هم با کمك همه فصحاء عرب بدون وحی خدا ده سوره مانند این قرآن بیاورید ـ پس هرگاه کافران جواب ندادند در اینصورت شما مؤمنان یقین بدانید که این کتاب بعلم ازلی ازخدا نازل شده است و « دعوتش این است» که هیچکس جز ذات یکتای خدا معبودی نیست ـ آیا شما مردم باین دلیل روشن دعوت توحید را اجابت میکنید وآیا تسلیم حکم خدا خواهید شد ؟

یعنی شاگرد قرآن کریم و مربای تربیت نبی حکیم علی بن ابیطالب علیه السلام در فصل گذشته یادآور شدیم که در آن خطبه و کلمهٔ جامعه منزلت قرآنرا چگونه توصیف فرموده است . . .

۳٤

قضاوت دربارهٔ برتری قرآن در برابر معارضین آن باکیست

گفتگو واختلافی نیست کهزمان‌سعادت‌وعصرحضرت ختمی‌مرتبت(ص)مکه‌مکرمهٔ وحوالی آن‌مرکزدائره بلغاء وشهر بلاغت بوده‌است وام‌القری کعبهٔ‌طلاب‌وفرودگاه رحال رجال ادب بشمارمیرفته است .همانا کتب‌مورخین ومحدثین وآراء‌متکلمین متفقاً حکایت میکنند ازاینکه موسی کلیم (ع) درشهر وزمانی بربنی اسرائیل مبعوث گردید کهجادوگران وماهرین ازشعبده بازان درآن شهر وزمان بسیار بودند ودرامت موسی‌این کمال خیالی قویترین اسبابی درتسخیرنفوس‌بودوبدین جهت موسی (ع) از جانب پروردگار خود بمعجزه‌ای متناسب آنزمان برسالت آمد وچون عصای‌خودرا برزمین افکند واژدهائی بظهور آمد وآنچه راسحره وجادوگران تهیه‌نموده‌بودند بخورد وصناعت آنهارا ازبین ببرد وسرمایهٔ آنهارا بهدرداد ونیزدست خود ازگریبان بدرکرد ونور درخشنده ای‌هویداشد وچشم نظاره‌گیان‌راخیره‌ساخت- وگویند درعهد عیسی علیه‌السلام صنعت غالب فن‌طب ومداوای‌بیماران ، بحکمت‌بودواین کمال‌باهر ، قویترین‌صلاح‌آن عصربرای‌جذب قلوب‌وتسخیر نفوس بشمار میرفت ومعجزات عیسی چیزهائی‌ازاین قبیل بودلیکن عملیات او براعمال معارضینش برتری یافت وبهبالاترین درجهٔ اعجاب واعجازرسید واکمه وابرص راشفاداد ومردهرا زنده نمود و... و...- گویند همچنین زمانیکه محمد(ص) ازعرب‌مبعوث‌شد صنعت‌راجحه ، فن بلاغت وادب وبرتری درشعرونثرو خطابه‌وازاین‌قبیل‌بودوخداوند مصطفی(ص)را بامعجزهٔ‌ادبی(قرآنی) برانگیخت‌و اینهم‌ازجنس‌صناعتی‌بود که‌آنان‌داشتندوآنرامهم می‌پنداشتند وآنحضرت‌هم‌باهمان

قرآن نفوس آنهارا مسخر ودلهاشانرا مالك گردید و بر تمامی صناعات آن زمان و مکان فائق آمد وادبآء وبلغآء درصناعت انشآء بنابر قاعدهٔ جاریه ای که خداوند بحکمت خویش در بین مخلوق خود استوار ساخته است در برابر او سر تسلیم و کرنش فرود آوردند هنوز هم که چهارده قرن برادبیات عرب و بلاغت امم گذشته است مردم امروزه بگفته مردان عصر و سخنگویان صدر اول استشهاد میکنند و در برابر دشمنان وطرفهای خویش بنظمها و نثرهای مرویهٔ از آنها احتجاج می نمایند. لذا باید آنانرا پیشوایان مبرز زبان واستادان حجت درفن صناعت بیان بشما آورد .

با اینوصف درصورتیکه فحول مردان سخن‌سنج در پیشگاه رسول خدا (ص) کمر تعظیم خم کرده واز آوردن مثل یا بهتر از گفته‌های اواظهار ناتوانی وعجز نموده باشند غیر آنها سزاوار تر با ظهار عجز خواهند بود و اگر بگوئیم آنچه آنانرا عاجز کرد حقاً معجز است سخنی بجا ودرست گفته‌ایم . وچون این جماعت منتخبین ازخبره وکارشناسان ازاهل ادب بمزایای بارزه وبرجستگی وفوق کلام بشر بودن آن معترف شوند اعجاز قرآن وتفوق ممتاز آن براقران و امثال آن محرز ومسلم خواهد بود خواه ماامروز سراین برتری و سبب اعجاز آنرا ادراك بکنیم یا نکنیم زیرا شهادت کارشناس مقبول است وقضاوت خبره ومتخصص نزد قاضی وحاکم حقشناس وکاربر قابل ردنیست ـ چنانکه دراختلاف بین سیبویه و کسائی در مسئله زنبوریه (۱) کسائی بهرون گفت : « عرب درآستانهٔ دربارتست ازآنها بپرس » کنایه ازاینکه تصدیق عرب برای حکومت در قضیه وحل مشکله کافیست و این دلیل است بر اینکه مرافعه بردن نزد عرف اهل خبره واهل زبان امری طبیعی وغریزی انسانی است .

پس از آنکه بقهقرآء برگردیم وبتاریخ صدر اول رجوع کنیم (چنانکه درپیش شرح دادیم)می بینیم که اعتراف این‌مردان فن‌مانند (اعشی ولبید وحسان

---

(۱) سیبویه وکسائی درمحضر هرون‌الرشید راجع به نیش زدن زنبور وعقرب وامثال سایره معروفه گفتگو داشتند سیبویه می گفت (**فاذالسع فاذا هوهی**) که در فارسی می گوئیم چون نیش زددیدیم خودش است وکسائی می گفت باید گفته شود (**فاذاهوا یاها**) سیبویه گفت از عرف عرب صحت کلام هریك ازما معلوم میشود ازآنها بپرسیم بکدامیك تکلم‌می کنند وبااینکه حق بجانب سیبویه بودکسائی بمغلطه پیش برد

وولید) وبزرگان دیگری که خارج از شماره‌اند بتفوق قرآن و برتری و امتیاز آن بر کلام سایرمردمان مسجل ومسلم است ودراین امرتردید وشکی باقی نخواهد ماند - وچون بدورهٔ عباسیان وشعرای آنزمان مراجعه کنیم کرنش وخضوعی از آن‌طبقه نیز نسبت بقرآن چه‌ازناحیه‌دوستان اسلام وچه‌ازطرف دشمنان آن‌می‌نگریم که مزیدی برآن متصور نیست مثل (ابی شاکر الدیصانی وابن المقفع و ابن ابی‌العوجاء وغیره) وبهمین قسم رشتهٔ عجزادبآء وخضوع بلغآء واعتراف فصحآء دسته‌ای پس ازدسته‌ای وقبیله‌ای پس‌از قبیله‌ای درهر عصری پس‌از عصر دیگر کشیده شده و مشاهیرمنشینان ازنویسندگان وخطیبان چه از مسلمانان وچه غیر مسلمانان دائرهٔ سخنان منظوم ومنثور خویش رادرباب تمجید از قرآن و اظهار عجز ازمبارات باآن زنیت داده‌اند وعلاوه برآنچه درفصول سابقه ازشهادات آنها ذکر کرده‌ایم گفته (یازجی) یکی ازافاضل ادبای مسیحی بپارهٔ جگر یعنی پسر خویش است که باو سفارش کرده که : « اگر خواهی درفن بلاغت بر دیگران و اقران‌خود برتری جوئی برتو بادکه روبقرآن ونهج‌البلاغه آوری وازآنها اعانت طلبی وبآنها مستظهر گردی . . . . »

۳۵

آیا رسول خدا (ص) بوسیلهٔ قرآن تحدی فرمود؟

صدور تحدی از رسول خدا برای اهل صنعت بلاغت امری است اساسی که قبل از هرچیز اثبات آن سزا وار تر است تااینکه معجز را بتوان معجز گفت - و امریکه مادرصدد اثبات آن هستیم تام وتمام باشد ومطلوب ما ثابت گردد .

هر کس قرآن مجید را ورق بزند وبصفحات آن نظر افکند در بین آیات آن بطورآشکارا تحدی رسول خدا را میبابد بخصوص درچهار آیه که اول آنها درسورهٔ اسرآء است که درمکه نازل شده وفرماید : (قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یأتوا بمثل هذاالقرآن لایأتون بمثله ولوکان بعضهم لبعض ظهیرآ) وآخر آنها درمدینه درسورهٔ البقره که فرماید : (ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی

عبدنا فأتوا بسورة من مثله وادعوا شهدآءكم من دون الله ان كنتم صادقين . فان لم تفعلوا ولن تفعلوا فاتقوا النار . . . الخ .)

علمای علم کلام گفته‌اند که قرآن اولا بافصحاء مکه درسورهٔ اسری تحدی فرمود باینکه مثل قرآنیکه نزول یافته بیاورند ونیاوردند سپس درسورهٔ هود و یونس تحدی فرمود باینکه ده آیهٔ گفتاری مثل آن گفتار بیاورند وچیزی نیاوردند. پس ازآن ازراه مماشات وتنازل از مشکلتر بآسانتر تحدی فرمود و آوردن مثل یك سوره را مانند قرآن خواست وآنرا هم نیاوردند . بازهم در مدینه تقاضی را تجدید وآوردن یك سوره را خواستارشد وباز نتوانستند بیاورند . وبهمین طریق باین تنازل باآنها مماشات فرموده ودرمقام مداراة بادشمن ومساهله بامخالفین مبالغه نمود وحال آنکه درابتدای امر که درمکه آغاز سخن فرمود گفت تمام جن وانس خواه شهری خواه بدوی در گذشته وآینده علی السوآء اند واگرهمگی جمع شوند وپشت بپشت یکدیگر دهند ویکدگر را کمك و یاوری نمایند برای اینکه مانند این قرآن یاخصوص سورهٔ اسراء یا عموم آیات نازله بیاورند نخواهند توانست و اینکار ازتوانائی آنان بیرون است ـ و صدق این خبر غیبی بخوبی ظاهر گشت و بیش ازیکهزار وسیصد وچندسال ازاین ندای آسمانی گذشت و کسی مثلش رانیاورده ونمی آورد وهرگز نخواهد آورد . چنانکه درسورهٔ بقره خبرداد وفرمود : (اگر نیاوردند وهرگز نمیآورند) وبنفی ابدی اخبار ازغیب نمود . ودرهمانوقت وهمان هنگام نزول هم درمقام مقابله بعاجز کردن وسرکوبی خصم برآمد واگر درآنها قوهٔ معارضه ومقابله بود پیش ازآنکه درصدد جنك وجدال و حرب وقتال برآیند وهزاران شمشیر ازغلاف بدرآورند بوسیلهٔ تیغ زبان وقدرت بیان درمقام غلبه و مبارات برمی آمدند .

شمارا بخدا سوگند ابوسفیان وحزب ابوسفیان باشدت عداوت نسبت بمحمد مصطفی(ص) ویاران اوآیا در راه خاموش کردن نورتوحید چیزی درقوه داشتند که ذخیره کرده ودرخرج کردن آن دریغ وخودداری کنند؟ وتیری درترکش آنها باقی ماند که بسوی پیروان حق نیفکنند ؟ لا والله ! بلکه در کمان آنها تیری و از نفوس شرك دلیری نماندمگر اینکه برای مقاومت با پیغمبرصم بکار رفت واستعمال

واستخدام گردید - چه بسیار قشونی که برای جنك باالو تجهیز نمود - و چه مقدار اموال نفیس ونفوس دلاور ودوستان وفرزندان وخویشان خودرا که برای غلبهٔ بر رسول خدا ولشگر خدا فدا ساخت - اگر مفتباز خویش (ابوسفیان) میدانست که برای اسقاط ادعاواسکات ندای شاهباز قریش (پیمبر آخرالزمان) میتواند لشگری از بلغای ادبا ونبغای فصحاء گردآورد وبوسیلهٔ آنها برمحمد (ص) بتازد هرگزخود را باین رنج و عنا دچار نمیساخت و از آسانتر بمشکلتر نمیپرداخت - آیا گرد آوردن هزارنفر یا کمترشاعر سخنور ازنواحی جزیرةالعرب جهت معارضهٔ باقرآن برای ابوسفیان آسانتر بود یاجمع کردن ده هزارنفر سلحشور دلاور عنودوتجهیز آنها وتهیه آذوقه واسلحه والبسه آنان ؟ تا مجبورشوند که بجنك بپردازند وپس از تحمل خسارات وازدست دادن نفائس وبهدر دادن نفوس ازپشت خندق مدینه پشت بدشمن کرده ورو بفرار بجانب مکه بتازند ؟ وچنانکه دیدیم وفهمیدیم که درجنگهای بدر وغیربدر بنکبات وصدمات آن دچار گشتند ؛

پس برای هیچ عاقلی چه رسد بفاضلی جای شك ومجال انکار نیست که اختیار مرك بلکه تلختر ازمرك را جز نتیجهٔ یأس ونومیدی آنها ازبدست آوردن کمتر یا آسانتر ازآن نمیتوان دانست .

۳٦

فرق مابین اعجاز و مابه الامتیاز

مابین آنچه که ما ازوجوه اعجاز قرآن بشمار میآوریم باآنچه که از وجوه امتیاز آن قلمداد میکنیم فرقی بین وتفاوتی آشکار است - زیرا که خوبی سبك و اسلوب وسلاست کلام ازتنافی معانی وتنافر حروف هرچند سخن بلیغ باشد وبمنتها حد بلاغت برسد حق آنستکه بایدآنهاراازوجوه امتیاز کلام شمرد نه ازوجوه اعجاز - اعجاز آنستکه صاحب سخن در آن تحدی کرده بگوید : « بگو اگر آدمیان و پریان گرد هم آیند و بخواهند مانند این قرآن بیاورند بمثلش نخواهند آورد هر چند پشت بپشت یکدیگر دهند و کمك هم باشند . »

می بینیم که اشعار ممتازهٔ موجودهٔ در دیوان متنبی و بحتری و شهنامهٔ فردوسی ازمقولهٔ (سهل ممتنع) بحد اعجاز رسیده ولی اعجاز نیست و در برابر اعجاز قرآنی چیزی بشمار نمی‌آید مثلا آنجا که فردوسی گوید :

بروز نبرد آن یل ارجمند　　بتیغ و به تیرو بگرزو کمند
برید و درید و شکست و ببست　　یلان راسرو سینه و پا ودست

در عالم شعر سهل و متمنع بارز و ظاهری بشمار است و بحدی رسیده که دیگران از گفتن چنان بیتی عاجزند ومعذلك بمقصود وغرض آنکس که ازاعجاز قرآن بحث می کند ارتباطی ندارد . چه اعجاز درعالم بلاغت حاضر کردن یکفرد ازافراد اقران وامثال خود اوست وعاجز کردن آن فرد تمام افراد مردان قوم خود یا کلیه افراد بشررا در عالم بلاغت مقصود نیست و غرض از اعجاز این نیست که ذاتاً آوردن مثلش محال باشد یاعادتاً وقوع آن ممتنع باشد بلکه غرض ازمعجز بودن قرآن آنستکه باآنکه ذاة وعقلا آوردن مثلش محال نیست و عادة وقوع آن ممکن است معذلك کسی مثلش رانیاورده ونتواند آورد وسلامت سخن ازتنافر وتنافی وغرابت اسلوب وترکیب وآنچه شبیه باین دو ازجمال لفظ و کمال معنی ورزانت سبك وعذوبت سجع واستحکام تألیف وغیره بشمار آیند با آنکه تماماً شواهد ثابتی برای اعجاز هستند معذلك از وجوه اعجاز نیستند بلکه از وجوه امتیاز محسوب میشوند

۳۷

دراعجاز مانع را باسبب نباید اشتباه نمود

بعض دانشمندان درشمارهٔ وجوه اعجاز باشتباهی دچارشده‌اند وآن اینست که (مانع) رادرجای (سبب) بکار برده‌اند

۱ ـ سبب چیزی است که وجودش درمسبب مؤثر باشد

۲ ـ مانع چیزی است که عدمش دروجود وجودش درعدم آن مؤثر باشد مثلا درمقام اعجازقرآن: سلامت‌قرآنرا ازتنافی وتنافر وجه اعجازشمرده‌اند

وحال آنکه آنها ازموانع اعجاز است نه‌سبب اعجاز قرآن (یعنی اگر در قرآن تنافی وتنافر وجود داشت معجزه‌نبود نه‌اینکه چون تنافی وتنافر ندارد معجزه‌است وتنافی وتنافر مانع معجزه بودن است نه‌سبب معجزه بودن)

٣٨

سنك محك یا طریق آزمایش وجوه اعجاز

آنانکه دم ازقرآن واعجازآن میزنند سهل انگاری کرده وقسمتهائی‌را از وجوه اعجاز میدانند که درحساب اعجاز نیست بلکه ازوجوه امتیاز قرآن‌است و حقیقت برآنها مشتبه شده والوان صورتها درنزدآنها مختلط گشته است وآنچه‌را که ما محك واضحی برای اعجاز میشماریم دو آیه‌ایستکه یکی‌درسورهٔ آاسرءاست وآن‌آیهٔ : (**قل لئن اجتمعت الانس والجن . . . الخ**) است که برای‌شك دروجه امتیاز ازاعجاز ، وجه‌مشکوك‌را بین‌کلمهٔ (القرآن) وکلمهٔ (لا یأتون) میگذاریم اگر درست‌آمد وقبول‌آن واضح بود آنرا وجه اعجاز میدانیم واگر عقل امتناع کرد وذوق ازمعجز بودن‌آن تحاشی کرده ورد نمود آنرا وجه امتیاز میشماریم- ودیگری آیهٔ : (**وان کنتم فی‌ریب مما نزلنا علی‌عبدنافأتوا بسورة من‌مثله . . . الخ**) که دراینجا وجه مشکوك‌را بعدازکلمهٔ (من‌مثله) بایدگذاشت وقضاوت کرد

مثلا اگربخواهیم بدانیم صنعت (حسن انسجام) یعنی روانی و بی تکلفی عبارت ، ازوجوه اعجازاست یااز وجوه امتیاز ودراین‌تشخیص مشکوك باشیم‌آنرا درمیزان سابق الذکر میگذاریم وبا آن سنگ محك آزمایش میکنیم و بالمثل گوئیم : (**علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن فی حسن‌الانسجام لا یأتون بمثله**) یا بگوئیم : (**فاتوا بسورة من‌مثله فی‌حسن الانسجام**) البته عقل حکیم و ذوق سلیم حسن انسجام را در عداد اسباب اعجاز نمی پذیرد هرچندکه روان نبودن و انسجام نداشتن سخن بلاشك‌مانع اعجاز است ولی سبب اعجاز نیست و باید بهمین جهت‌آنرا ازموانع اعجاز شمرد نه‌از اسباب اعجاز .

اما اگر کلمه (انباءغیبیه) یاکلمهٔ (جذبهٔروحیه) را برمحك مزبور بنهیم‌مورد پذیرش ذوق وعقل میباشد وچون بگوئیم « علی‌ان‌یأتوا بمثل‌هذاالقرآن (فی انبآء الغیبیة او جذباته الروحیه) لا یأتون بمثله » یا بگوئیم : « وان کنتم فی‌ریب مما‌نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله (فی‌انبآءه الغیبیه او جذباته الروحیه) وادعوا شهدآءکم » بسیار درست میآید وسخنی بجا و بسزا وصحیح گفته‌ایم وقابل قبول ذوق سلیم‌وعقل حکیم هردو میباشد - و این بهترین سنگ محکی است و نیکوترین طریق آزمایشی‌است که من برای فصل خطاب و قطع نفس هوسرانان وپیمبر تراشان اختیار واختبار کرده‌ام وخود ضامن آن هستم .

۳۹

نظریات هفتگانهٔ علمآء در وجوه اعجاز

برای شناسائی وجوه اعجاز وتمیزوتشخیص‌آن از‌سایر وجوه امتیاز درفصل سابق محك بدیع وشایسته‌ای برای جداساختن وجوه مشکوك ازوجوه اعجاز بر طالبین وخوانندگان گرامی عرضه داشتیم ومزایای قرآنرا که بسی نوع بالغ‌میشد بیان کردیم وچون‌آنها را بضوء این محك قرآنی آزمایش کنیم شش نوع از آن جهات شایستهٔ آنستکه آنها را از وجوه اعجاز بشمار آوریم وآن شش قسم به - شرح زیر است :

۱) صدور قرآن‌ازمردی امی (بی‌خط وسواد) مانند محمد ص .

۲) بلاغت فآئقهٔ آن .

۳) غرابت اسلوب آن .

٤) خبرهائی که ازغیب داده وصدق نموده است .

٥) جذبات روحیهٔ آن .

٦) جامعیت آن برای تمام این وجوه .

هریك ازاین‌جهات ششگانه را ازصاحبان علم قائلینی‌است و ورای آنهانیز عده‌ای قائل بجهت صرف (بفتح صاد) میباشند ومعنای صرف‌آنستکه‌گویند ازاین جهت که خداوند متعال‌توجه بلغاء ، وزبانهای ادبای عصرودلهای‌معارضین باقرآن

را ازاینکه مانند آن بیاورند منصرف ساخته است قرآن معجزه است وبااین جهت که آنرا موسوم بجهت (صرفه) نموده‌اند نظریات وجوه اعجاز هفت وجه میشود که ما هریك ازآنها را بنحو ایجاز واختصار اشاره و بیان مینمائیم .

۳۹

جهت اول - جهت امیت در اعجاز

جهت امیت که شیخ محمد عبده مفتی دیار مصر وپس ازاو مرحوم آقاشیخ جواد بلاغی نجفی در (آلاءالرحمان) به پیروی ازبسیاری از اهل علم و محدثین اختیار نموده‌اند گفته‌اند که درآیهٔ سورهٔ بقره (**فأتوا بسورة من مثله . . . الخ**) ضمیر در(مثله) بتبلیغ کنندهٔ قرآن برمیگردد نه بخود قرآن .

بلی این احتمال جایز است ولی خلاف ظاهر آیات دیگر تحدی است مانند (**فأتوا بعشر سور مثله مفتریات**) درسورهٔ هودو آیهٔ سورهٔ اسرآء (**لایأتون بمثله**) که ضمیر درآنها بقرآن برمی گردد

بنابرین گوئیم که : امیت درجای خود حقاً از وجوه اعجاز است لیکن نه برسبیل انحصار ومنع جمع یعنی قرآن ازوجوه اعجاز واعجابش صدور آن ازشخصی مانند محمد ص امی تربیت شده صحرای عربستان که دور ازمحضر دانشمندان ودور ازحوزهٔ تمدن وفنون ودور ازمجامع حکمآء بوده است بعید می آید چنانکه در جای دیگر دراینباب بحث وافی نموده‌ایم

اعجاز و امیت

ازآنچه در پیرامون نبی عربی (ص) دور میزنند تاریخ زندگی اوازهمه روشنتر وازتاریخ او امی بودن او ازهمه واضحتر است یعنی نفی خواندن و نوشتن ازآنحضرت چنانکه مادرجوابهای سئوالات (الدلائل والمسائل (١) بیان کرده‌ایم واین صفت امی بودن

(١) الدلائل والمسائل کتبی است درده مجلد که حاوی پرسشهای دانشمندان وفضلا ازحضرت علامه آیة‌الله شهرستانی مدظله وجوابهائی است که در حل مسائل معضله وآیات واحادیث مشکله ازناحیه رفیعه معظم له صادر گردیده‌است وبعضی ازآنمجلدات بطبع رسیده ومتضمن جواهر گرانبهائی است وامید است باطبع بقیه آنها نیز طالبان علم وکمال مستفید و مستفیض شوند .

فقط مربوط بشخص آن بزرگوار نبوده بلکه اکثریت قوم و سواد اعظم مکه و اطراف آن ازاین کمال محروم بوده‌اند چنانکه آیهٔ جمعه (**هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم . . . الخ**) (۱) بآن تصریح کرده‌است وبآیهٔ : (**وما کنت تتلو من قبله من کتاب و لا تخطه بیمینك**) (۲) تأکید گردیده است و مراد از کتاب غالباً درعرف قرآن همان (کتابت) یعنی نوشتن است .

وچون اهل مکه درآن‌هنگام بآموختن خواندن ونوشتن وآموزش اولاد خود بسبب کمیابی کتاب و نویسنده و ندرت احتیاج بضبط حساب بواسطهٔ کمی معاملات وبجهت کثرت قوهٔ حافظه ونیروی‌ذاکرهٔ بآنها توجهی نداشتند . محمدصم نیز مانند پدران و خویشاوندان خود دور از خواندن و نوشتن و آموختن آنها بوجودآمده وپرورش یافت .

علی‌رغم مغالطه های کشیشان فرنگی وفرنگی مآبان وتشبثات آنها بآنچه از گفتگوی اشخاص نادان یا ابن‌ابی‌العوجآء وامثال او نقل نموده‌اندوتمامی‌مبنی‌بر اغراض‌وامراض‌درونی بوده‌وهست که‌قلم‌ازذکرآنهاخودداراست‌تاریخ‌حجازدردورهٔ جاهلیت‌ومحیط بدویت وبربریت وپراز شواهد مثبت برای این‌حقیقت روشن‌یعنی امی بودن پیغمبر صم وقومش میباشد ـ وهدف ما اینك توضیح معجز بودن قرآن ازجهت امیت مبلغ وسفیرآنست (صلی‌الله علیه‌وآله) .

(مثال طبیعی) ـ سفیری ازطرف سلطان بناحیه‌ای بیاید وبراهل آن ناحیه محقق باشد که آن سفیر نه خواندن میداند و نه نوشتن نه خیانتکار است و نه دروغگو وتا آنموقع ازاو شعرگوئی هم دیده نشده باشد ودرچنین حال آن سفیر فرمانی بیاورد که‌درانشآء واملاء نادر ومنحصر باشد ودعوی کند که او بوسیلهٔ آن فرمان فرستادهٔ ازجانب پادشاه است . دراینصورت ایمان واذعان بگفته‌های او بر رعایای آن پادشاه عادی وطبیعی‌است‌وازاینکه اومتهم بدروغگوئی وافترآء نیست

---

(۱)آیهٔ دوم سورهٔ (الجمعه) : اوست خدائی که درمیان اعراب‌امی « یعنی‌قومیکه‌خواندن ونوشتن نمیدانستند) پیغمبری ازهمان مردم برانگیخت تا برآنان وحی خدارا تلاوت‌کند وآنها را ازلوث جهل و اخلاق زشت پاك سازد وشریعت‌کتاب آسمانی وحکمت الهی بآنها بیاموزد با آنکه پیش‌ازآن همه درورطهٔ جهالت وگمراهی آشکاری بودند :

(۲) قبلا ترجمه وتفسیر این‌آیه‌گذشت .

بدیهی است . همین قسم است شأن قرآن ومبلغ امی امین آن صلی‌الله علیه و آله ونتیجهٔ گفتار مانند آفتاب نیمروز واضح بلکه اوضح است که محمد (ص) چهارده قرن پیش بآوردن کتابی (که همین قرآن است) بعبقریت لامعه و بلاغت جامعه و فصاحت رایعه وحکایات نافعه و تشریع کامل و قانون قضاء عادل و اخبار غیبیه از حوادث آینده ووقایع قرون گذشته تحدی فرمود علاوه بر آنچه که ازحکم وآداب تربیت عالیه برای توحید امم واصلاح حال عالم و . . . و . . . درآن محتوی است

هنگامی رسول‌اکرم (صلعم) این‌قرآن را برای قوم‌خودآورد که بلادآنها بلاشك مانند قرآء وحشیان ناف‌افریقا خالی ازوسایل‌دانش‌وعاری ازاصول بینش و بی بهره‌ازموجبات‌عمران‌واهالی‌آن‌مردمانی‌ساده‌لوح‌وتهیدست‌ازوسایط‌ترقی‌وتمدن مادی ومعنوی بودند چنانکه اهالی حجاز دائرة المعارفشان (آنسیکلوپدی) در بازار عکاظ وموسمهای حج ومجامع سخنرانی منحصر بکیفیات ذیل بود :

١) بحث درانساب قبایل واسبها .

٢) سرودن قصاید واشعار وتهنیتها ومرثیه‌ها و... و...

٣) قضاوت ومحاکمات عارفه‌ها و کدخدایان (که در فصل خصومات بآنها مراجعه میکردندو بااصول‌عشائری که داشتند قضاوت میکردەوباین قبیل‌پیرمردها و کدخدایان عارفه گویند)

٤) جادوگری زنان وکاهنان (زنانیکه در نخها گره زده و در آن وردی میدمیدند (نفاثات فی العقد) .

٥) سخنرانی درخرافات (ازحال بتها وذکر داستانها وافسانه‌ها و... و...)

٦) درموضوع قیافه وعرافه و... و... (قیافه علمی که از روی اشکال چشم وعرافه علمی که ازروی قدمهای شتر وغیره استدلال میکنند) .

(٧) تعبیر وتأویل‌خوابها

(٨) نـام واحکام ستارگان و نامهای کواکب وموسم بارانی بازرگانی و انواع حادثات درموقع طلوع وغروب کوکب وعلامات آنها و(انوآء)(١)

---

(١) معنی نوء « اهل لغت درمعنی لفظ نوء اختلاف کرده‌اند وابن‌سیده متوفی ٤٥٨ در

بقیه حاشیه در صفحهٔ ١٤٧

(٩) موسیقی حدی (بضم‌حاء) شتر که آواز مخصوص بوده و بهترین موسیقی آنها محسوب میگشت (نخستین کسیکه درعرب درعهد بنی امیه تفنن بموسیقی نمود(ابن‌سریج) بود

(١٠) طبابت که عبارت ازداغ کردن‌محل‌زخم ونشانه گذاری وخال کوبی واستعمال شیرهٔ نباتات وعقاقیر گیاهان‌بوده چنانکه‌امروزهم نزدسیاه چادرنشینها و کولی‌ها وعشیرهٔ صلیب (١) (بضم‌صاد وفتح لام)عرب مرسوم ومعمول‌است

شمارا بشرافت ووجدان‌سوگند آیادرقدرت تربیت یافتگانی ازچنین‌محیط بسیط وساده‌لوحانی بتمام معنی بیرون‌شدهٔ‌ازچنین بیابانهای قفربی آب‌وعلف‌بوده است ؟ کتابی مانند قرآن که وصف آنرا شنیدید ابراز کند ؟ (بشرط اینکه این کتاب تراوش فکرخود چنین گوینده‌ای باشد نه از وحی پروردگار) وآیا در عهدهٔ زادگان درچنین محوطه‌بی‌برك وباری بوده‌است چنین فرمانی آورد که‌در بلاغت‌آن ادیبی مانند دکترشبلی شمیل بگوید :

بلاغة القرآن قدخلب النهی ‌ ‌ ‌ ‌ رب‌الفصاحة‌مصطفی‌الکلمات

پس بلاغت معنوی قرآن دریائی است که نه آنرا تك‌و تهی است‌و نه آنرا کرانه و کناره ایست چنانکه آیهٔ١٨ سورهٔ١٩ (**قل‌لوکان البحر مداداً الکلمات ربی‌لنفذ البحر قبل‌ان تنفذ کلمات ربی ولوجئنا بمثله مدداً**)(٢)بآن‌اشاره‌فرموده است- وهمچنین می‌بینیم که لغت قرآن برای‌بیان شئون روحیه وخلجانهای نفسیه

کتاب مخصص (ج٩ ص١٣) آورده که ابوحنیفهٔ دینوری(صاحب کتاب الانوآء متوفی ٢٨٢) می- گوید :که مقصود ازنوء کوکب اول‌غروب‌اواست‌در اول‌صبح قبل‌ازآنکه کواکب بنورصبح مخفی شوند ونیز میگویند که بعضی ازعلماء نوء راتفسیر بطلوع رقیب منزله کرده‌اند نه غروب منزله ساقطه ومیگویند که نوء در لغت بمعنی برخاستن‌است واگراین معنی صحیح باشد اعراب هیچگاه منزلهٔ طالع دانائی ننامیده‌اند واگرمعنی نوء برخاستن (نهوض) باشدمعلوم میشود که هروقت‌ارادهٔ سقوط‌منزله‌ای راکرده‌اند ازراه‌آنکه سقوط‌را تفأل‌ببد میگرفته‌اند کلمهٔ نهوض استعمال کرده‌و نوء راآورده‌اندکه (نآءالنجم) تاازنحوست وهمی سقوط احتراز جویند. . . . » نقل‌از گاهنامه سال ١٣١٣ سیدجلال‌الدین‌طهرانی

(١) صلبه طوائف‌صحرانشین که پوست‌آهو میپوشند

(٢) آیهٔ١٠٩سورهٔ«الکهف»ای‌رسول بامت‌مابگواگردریابرای نوشتن‌کلمات‌پروردگار مرکب‌شود پیش‌ازآنکه کلمات الهی بآخربرسد دریاخشك خواهدشد هرچند دریائی دیگر ضمیمهٔ آن‌کنند «یعنی عوالم وجودکه کلمات تکوینی الهی‌است بی‌حدونامتناهی است»

ازغیرخـود حاویتر وجامعتر است و بـدینجهت حکم میکنیم باینکه بلاغت ذوقی معنوی قرآن جداًاز آنچه بشر درگذشته وحال گفته وگوید وسیعتر است وبراین قاعده واساس برای شخص منصف صاحب تأمل واضح است که قرآن بلیغترین کتابی است که بنظر آدمی رسیده وبرای بیان شئون روحی وخلجانهای نفسی وافی ترمی- باشد وبالطبیعه کسیکه درمقام مبارات وآوردن مثل آن برآیـد عاجز و ناتوان خواهد بود

بلی درقرآن بلاغت فائقه ایست که گفتنی نیست واهل علم کلیة مـدغن و مؤمن ببلاغت عالیهٔ آن میباشندلکن تنها این بلاغت نه آن بلاغتی است که علماءعلم معانی وبیان وبـدیع واستادان بلاغت توصیف می کنند (یعنی کلام فصیح موافق بامقتضای حال ومقام یامشتمل برمحسنات بدیعیه) بلکه بلاغت از امورذوقیه ایست که (تدرك ولا توصف) یعنی ادراك میشود ووصف کردنی نیست مانندملاحت وحسن صورت . چه بلاغت قرآن یاگفتار عربی بلیغ علوم معانی وبیان را ایجاد کرده است نه اینکه این علوم موجد وخالق قرآن باشند همچنانکه قرآن علم نحو وصرف را بوجود آورده است نه اینکه صرف ونحو قرآن را بوجود آورده باشندتااینکه آنها وسیلهٔ محك وآزمایش قرآن باشند پس قرآن محکی استکه باید سایر علوم ادبی برآن عرضه شود ودرقواعد صرف ونحو وآداب فصاحت وبلاغت ومحاسن نظم و نثر بآن مراجعه گردد وشایسته است که این علوم ازقرآن متابعت نمایندومشایعت او کنند نه اینکه قرآن تابع ومشایع این علوم باشد

بنابراین اگر اززبان مخالفین قرآن یااز قلمهای تبهکار آنها دراطراف آیه ای از آیات قرآن شبهه ای بشنوید یا بخوانید که ادعا کنند این آیه برخلاف موازین ومقررات این علوم نزول یافته است برای دانستن جواب آنها بکتب تفاسیر بالاخص تفسیر کشاف ومحیط وحجة الاسلام (۱) وغیر آن رجوع نمائید

واگر ازراه جدل تسلیم شویم وبتقلید استادان بلاغت وتبعیت اقطاب فنون شعر وادب درمقام تطبیق آیات ذکرحکیم براصول وموازین این علوم بنابرآنچه آنان ادراك نموده اند برآئیم گوئیم :

---

(۱) محیط وحجة الاسلام دو کتاب ازکتب مؤلفهٔ مولف جلیل میباشند

مثلا در کتاب سبع المثانی از وجوه بلاغت قرآن ومزایای آیات مشتملهٔ بر اسرار علوم جهانی وتفنن درموافقت حال ومقام قریب بهفتاد وجه ازوجوه بلاغت فقط درسورهٔ کوچك و کم حجم (فاتحه) که‌ده وجه ازآنها در کوچکترین آیه آن یعنی (مالك یوم‌الدین) است میبابیم ولی تمام این جهات برحسب استعداد مؤلف ومبلغ دانش ومقدار فهم اویا بحسب استعداد شنوندگان و خوانندگان و خواهندگان است و این مقدار بهمان اندازه ایست که فقط قرآن بر حسب افهام دانشمندان بشر درازمنه ومکانهای مختلف آنرا تحمل مینموده است .

یادر باب بلاغت فائقه آن بیگانگانی مانند (کوزان دبیر سوفال) گوید : « عقل متحیر است که چگونه چنین آیاتی از مردی امی صادر شو. و حال آنکه قاطبهٔ شرقیان معترفند که آنها آیاتی هستند که فکر آدمیزاد از آوردن مانندش لفظاً ومعنی عجز دارد . . . الخ »

ویا ازاستطاعت تربیت شده‌ای درصحرای قفرومحیط لم‌یزرع ومحیط‌خشك وبی‌آب وعلف،محل توقع وانتظاراست که بیش ازهزار وچند صدسال قبل کتابی تألیف شود که درآن ازاصول طب وطبیعت واسرار کائنات زمین وکامنات آسمان بحث کند که (مستر رنیورت) در بارهٔ آن بگوید : « بر ما واجب است معترف شویم باینکه علوم طبیعی ونجوم وفلسفه وریاضیات که درقرن دهم دراروپا انتشار یافت مقتبس ازقرآن است . . . . الخ . »

یامردی امی که دوران کودکی وجوانی رابین شتربانان وگوسفند چرانان بسر برده وازمراکز تمدن وحضارت ومعارف دوربوده‌وازمحاضر علماء اخبار و آثار بر کنار بوده است آیا درخور توانائی اوبوده است کتابی بدست مردم دهد که مشتمل بر قوانین قضاء وآداب اجتماعی باشد که مدت چهارده قرن وتا مدتی که حد آیندهٔ آن معلوم نیست علماء وقضات و حکام و مجالس شوری و محافل قانونگزاری تشریع احکام ووضع‌قوانین راازآن اقتباس کنند

واگر عنان قلم را رها کنیم شاهد تأیید این مدعا یعنی دعوی اعجاز قرآن ازناحیهٔ سفیر آن یعنی محمد مصطفی صلی‌الله علیه‌وآله الطاهرین وصحبه‌المرضیین بحدی است که اطالهٔ کلام ممکن است موجب ملالت خوانندگان گرام شود

۴۱

جهت دوم - جهت بلاغت فائقهٔ قرآن

جهت بلاغت عالیه ومزایای سامیهٔ قرآن جهتی است که اختیار شدهٔ جمهور ورأی مشهور است و ادباء و استادان عربیت وائمهٔ تفسیر وحدیث حتی مخالفین قرآن هم درقدیم و حدیث بآن معترف وباین جهت اعتماد واتکاء دارند و بنظر مؤلف این کتب فصاحت صنعت الفاظ و بلاغت صنعت معانی است اولا و بالذات و سپس بالواسطه بمعرض گفتار وفعلیت فاعل آن می آید - یعنی مرکز فصاحت جوارح انسانی (دهان ودندانها وزبان وصداها) است ومرکز بلاغت عقل وعقلیات ونفس وفکریات است پس بلاغت اکثراً بقضیهٔ معقوله تعلق میگیرد همچنانکه فصاحت اکثراً بقضیهٔ ملفوظه متعلق میشود وعوالم لفظ هرچند توسعه یابد چون مبنایش بر حروف است وحروف محدود است محدود خواهد بود وعالم معنی چون مبتنی برصور ذهنیه وشئون روحیه وخلجانهای نفسانیه است وتمام اینها نامحدودند پس آنهم نامحدود وغیرمتناهی میباشد - بنابرین می بینیم که بلاغت امر ذوقی معنوی است وبیش ازآنچه بلغاء درآیات قرآن حکیم تصور می کنند دارای دامنهٔ وسیع است وچه بسا طوایف آینده چندین برابرآنچه برگذشتگان ازاسرار بلاغت قرآن مکشوف گردیده است آنها بدست آورده وکشف نمایند .

و اینك مادو آیه ویك سورهٔ کوچك ازقرآنرا برای شما درمعرض محك بلاغت عالیه میگذاریم تا آنها مثال ونمونه‌ای برای مقایسه و مؤازنهٔ سایر آیات (درآنچه که ظاهراً آنرا وجوه بلاغت مینامند) بوده باشد والا کیست که وجوه بلاغت را بهمین قدر مذکور یا بآنچه که مرور زمان بخاطر دانشمندان خواهد آورد منحصر ومحدود سازد

٤٢

تشریح دو آیه از قرآن
(بر میز کالبد شکافی ادبی)

ما در نوشتن کتاب (السبع المثانی للاعجاز القرآنی) برای آیات هفتگانه سوره (الحمد) هفتاد مزیت از اسرار بلاغت بیان کرده‌ایم واینك دو آیه را پیش کشیده و آنرا برمیز تشریح (و باصطلاح پزشکان امروزه برمیز کالبد شکافی) می‌نهیم و بپاره‌ای ازمزایای شعریه ومحاسن بدیعیه آندو اشاره کرده گوئیم:

روزی در بغداد با حضور چندنفری از فضلاء ذمیین (اهل کتاب) محفلی داشتیم ورادیو برای ما آیهٔ ٦ سورهٔ ٢٨ : (واوحینا الی ام موسی ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم ولا تخافی ولا تحزنی انا رآدوه الیك وجاعلوه من المرسلین)(۱) را تلاوت مینمود :

شخص مسیحی را بلاغت آیه وخوبی تلاوت قاری بشگفت آورد ومن برای آن مسیحی حکایتی کردم که یکی از حکماء از کنیز کی سخنی شنید وفصاحت و بلاغت آن جاریه آن دانشمند را متعجب ساخت وباو گفت چه ناطقهٔ بلیغی بتوعطا شده است کنیزك بپاسخ گفت : «ساکت باش ای شیخ مگرقرآن برای جزخود بلاغتی باقی گذاشته است مگرآیهٔ (واوحینا الی ام‌موسی... الخ) را نشنیده‌ای که باکوتاهی کلماتش بدیعترین ایجاز را بکار برده‌است : - دوخبرودوانشاء ودوامرودونهی ودو وعده را یکجا جمع نموده است .» حاضرین راخوش بیانی کنیزك واطلاعاتش از ادبیت بتعجب آورده ورفیق مسیحی‌ما گفت : «هم آیه‌ایه است وهم جاریه آیه‌است سخنی گفته است که مثلش کسی نتواند گفت . » من گفتم زنهار من به بیش از آنچه کنیزك گفت‌می گویم:

« در آیهٔ مذکوره باوجود کوتاهی عبارت دوفعل ماضی (اوحینا وخفت)

---

(۱) آیه ٦ سورهٔ (القصص) وبما درموسی وحی کردیم که طفلت راشیرده وچون ازآسیب فرعونیان براو ترسان شوی‌اورا بدریا افکن ودیگر براو مترس ومحزون مباش که ما اورا بتو باز آوریم وهم از پیغمبران مرسلش گردانیم

دوفعل امر (ارضعیه والقیه) ودوفعل نهی (لاتخافی ولاتحزنی) ودووزن اسم فاعل (رآدوه وجاعلوه) ودووزن اسم مفعول (موسی(۱) ومرسل) ودواسم خاص (موسی وامه (ام‌موسی) راجمع کرده وفآء جواب را دومرتبه وحرف (الی) رادومرتبه و مادهٔ (خوف) را دومرتبه تکرار فرموده وازمادرموسی بجای اینکه اورا باسم خاص بنامد باسم مزدوج (ام‌موسی) تعبیر فرموده وعلاوه براینها ازمطلب غیبی مهم در آیه خبر داده یکی آنکه نبوت اورا درآینده خبرداده و دیگر آنکه از برگشتن موسی بسوی مادرش آگهی داده وپیشگوئی فرموده است (وشاید این وجه غیبی را که بیان کردیم همان سبب جفت‌جفت آوردن مفردات آیهٔ مذکوره باشد)

صنعت ابداع در دومین آیه

علامهٔ شریف مدنی در انوار الربیع ص ٦٩٦ گوید : « ابداع بآباء موحده صنعتی را گویند که بیتی از شعر یا فصلی از نثر یاجمله‌ای مفید مشتمل برچندین قسم ازصنایع بدیع باشد ودراین نوع از کلام کلامی مانند گفتار خدایتعالی یافت نشده است آنجا که گوید : « و قیل یا ارض ابلعی مآءك ویا سمآء اقلعی و غیض المآء وقضی الامر و استوت علی الجودی وقیل بعداً للقوم الظالمین »(۲) که این آیه مشتمل بر ۲۳ نوع از انواع صنایع علم بدیع است و حال آنکه هفده لفظ بیش نیست بدین شرح :

۱) مناسبت تامه بین (اقلعی وابلعی)

۲) استعاره درهردوی آنها .

۳) طباق بین (ارض وسماء) .

٤) مجاز در(یاسمآء) که درحقیقت (یامطر السمآء) است .

٥) اشاره در (غیض المآء) که بآن ازمعانی بسیار تعبیر گشته زیرا آب فرو نمینشیند تااینکه باران ازآسمان نایستد وزمین هم آنچه ازچشمه های آن بیرون میآید بیلعد وبالاخره آب برسطح زمین قرار گیرد .

٦) ارداف در (واستوت علی الجودی) چه ازاستقرار آن درآنمکان بلفظی مرادف وقریب المعنی تعبیر فرموده است .

---

(۱) موسی بمعنی ازآب گرفته وازآب نجات یافته است

(۲) آیهٔ ٤٦ سورهٔ ۱۱ — سابقا درفصول قبل این آیهٔ مبارکه تفسیر گردیده است

۷) تمثیل‌در (وقضی الامر) چه‌ازهلاك‌هلاك شدگان و نجات‌نجات‌یافتگان بلفظی دور ازمعنائیکه برای آن وضع شده تعبیر فرموده است .

۸) تعلیل - زیرا فرونشتن آب علت‌استوآء واستقرار کشتی گردیده است .

۹) صحت تقسیم - چه کلام اقسام‌آب را درحالت کاهش فراگرفته‌است‌یعنی جنس‌آب‌آسمان وآبیکه از زمین میجوشیده و فرونشستن آبیکه برسطح زمین بوده است .

۱۰) احتراس - در (وقیل‌بعداً للقوم الظالمین) چه این دعاء مشعر براین استکه آنان مستحق‌هلاك بوده‌اند احتراس ازشخص کم فکریکه توهم کند هلاك برای عموم بوده وچه بساغیر مستحق را هم شامل شده است وتوجه داده است که فقط ستمکاران باین نکبت وملعنت دچار شدند .

۱۱) مساوات - چه لفظ آیه زاید برمعنای آن نیست .

۱۲) حسن‌النسق - زیرا خدایتعالی قصه‌را نقل فرموده باحسن ترتیب وبعضی را بربعض دیگر عطف نموده است .

۱۳) ائتلاف لفظ با معنی - چه هرلفظی صالح برای معنائی غیرازآن‌نیست

۱٤) ایجاز - چه خدایتعالی دراین آیه هم امر وهم نهی فرموده هم اخبار وهم نداء فرموده هم نام برده وهم وصف فرموده هم ازهلاك وهم از بقاء هم از سعادت و هم از شقاء حکایت فرموده واخباری را بطور ایجاز بیان نموده که اگر شرح میداد قلم یارا نداشت .

۱۵) تفهیم - زیرا اول‌آیه دلالت برآخرآن دارد .

۱٦) تهذیب - چه مفردات آیه دارای صفات حسنه و هر لفظی آسان و با حروفی ترکیب شده که رونق فصاحت را محفوظ وازتنافر سالم و از سنگینی و تعقیدمصون مانده است .

۱۷) حسن بیان - زیرا شنونده‌درفهم کلام متوقف نمیشود وبرای او اشکالی باقی نمیماند .

۱۸) اعتراض - در (غیض‌المآء واستوت علی‌الجودی)

۱۹) کنایه - زیرا تصریحی نفرموده است که آب چگونه فرونشست‌وبرای

چه کسانی امراتمام یافت وچگونه کشتی استقرار پیدا کرد و گوینده در (قیل بعداً) که بوده چنانکه باز تصریحی نشده است که گویندهٔ (یا ارض ابلعی و یا سماء اقلعی) درصدر آیه کیست ودرتمام وهریك ازاینها راه کنایه را پیموده است برای اینکه اینگونه امور بزرك جزاز شخصی مقتدر وقهاری که مغلوب نشدنی است ناشی و ومتمشی نخواهد شد وهمچنین آدمی رابرای تصور غیر او جلت عظمته که گویندهٔ (یاارض ابلعی ویاسمآء اقلعی) باشد وآب بامر او همه‌را فراگیرد وبامراو فرو نشیند وقضاوت این امر هولناك وغیره بااو باشد مجالی باقی نیست

۲۰) تعریض - چه خدایتعالی بکسانیکه سالك مسلك قوم نوح باشندواز راه ستمکاری مکذب پیمبران خدا گردند تعریض فرموده‌وتذکرداده‌است که این امور سخت و هولناك جزدر اثر ظلم و بد خواهی وبد رفتاری اینگونه اشخاص پیش آمد نکرده است

۲۱) تمکین - زیرا کشتی درمحل خود متمکن ومستقر ودرمکان خویش مطمئن گشته وبدون زحمت قرار گرفته است

۲۲) انسجام - یعنی روانی کلام چه تمام آیه وجملات آن درسلاست‌مانند آب جاری وروانست

۲۳) ابداع - که خودشاهداین مقام وعنوان این نوع‌سخن‌جامع وتمام‌است

ودراین آیهٔ کریمه فروع دیگری مانند استعاره دردوموضع ومجاز دردو محل‌وصنایع دیگری دراجزآء آن وامثال آنها موجود است که قوت نظر واستقرآء ناقد بصیر بآن پی‌میبرد ومن آیه را مورد تألیف رسالهٔ جداگانه ای قرار داده‌ام ودر کتاب (عجایب کرمانی) گوید معاندین اجماع دارند که آوردن مثل این‌آیه ازعهدهٔ‌بشر خارج‌است‌وچون‌تمام سخنان‌عرب‌و عجم راجستجو کرده‌اند دراستحکام الفاظ‌وحسن نظم وخوبی معانی درتصویرحال‌یا ایجاز بدون‌اخلال کلامی بدین پایه ومایه نیافته‌اند . . الخ » تااینجا گفتار نویسندهٔ‌انوارالربیع بودواینك مؤلف گوید :

من‌نیز بروجوه وجیهه فوق‌وجوه چندی‌نیز افزوده‌ام تاشمارهٔ صنایع بدیعی آن‌از ۲۳به ۳۰بالغ گردد

(۲٤) آیهٔ‌مبارکه شامل بعضی از بحور شعری است چه (وقیل‌یا ارض‌ابلعی

ماءك) بروزن (مستفعل مستفعل فاعل) و (یاسمآء اقلعی)بروزن(مفاعل مفاعل) تطبیق میشود

(۲۵) نمونه‌ای ازموشح‌استکه بحری‌ازشعر راداخل‌بحردیگر کنند چنانکه: (وقیل یاارض ابلعی ماءك‌ویاسماء اقلعی) منطبق بـر (مستفعل مستفعل فاعل- مفاعل مفاعل) میشود وهمچنین درآیهٔ : (فاقم‌وجهك‌للدین‌حنیفاً-فطرة‌الله‌التی- فطر الناس علیها) گفته‌ایم که شبیه بذوقافیتین است مانند گفته شاعر : (یاطالب الدنیا الدنیه انها - شرکوالردی-وقرارة الاکدار). (دارمتی مااضحکت من یومها - ابکت‌غداً - بعداًلها من‌دار)

(۲۶) غیرذوی العقول‌رادر مقام‌بنآء ومخاطبه نازل‌منزلهٔ ذوی العقول قرار داده وبزمین وآسمان خطاب ونداء فرموده وگفته است : (یاارض و یاسمآء)

(۲۷)ایهام- در(واستوت‌علی‌الجودی) که‌جودی‌هم‌اسم کوه کوچکی‌استو هم‌آلتی‌که کشتیها برآن قرار میگیرند

(۲۸) حفظ‌سجع وروی‌چنانکه (وقیل‌بعداً للقوم الظالمین) که‌درآن‌سجع آخرآیات پیش وپس این‌آیه مراعات شده‌است

(۲۹) تکرار - که‌تکرار (مآء)معرف(بالف‌ولام) تعریف‌واضافه شده‌است

۳۰) تخیل- که‌برای (ارض)تصویرمالکیتی‌نسبت‌بآب شده‌است وآنرادارای تسلطی دربرگردانیدن آب وغیره قلمداد فرموده‌است.

وما اگربخواهیم علاوه برمحاسن بلاغت‌آمیز بدیعی‌این‌آیه ازمحاسن بیانی وسایرصنایع‌اصطلاحی باجدا کردن هرجمله‌ای‌ازمزایائی که‌داخل‌یکدیگر گردیده است گفتگووقلمفرسائی کنیم تعداد صنایع‌فوق ازچهل هم افزونترمی گردد واین آیه نزدبلغآء مثل‌اعلی‌ونمونهٔ علیاست ولله‌المثل الاعلی

ولی‌مادر بلاغت‌آیه‌باذره‌بین ذوق معنوی‌می‌نگریم وباصطلاحات‌صنعتی‌ادبی توجهی نداریم واین ذوق‌معنوی‌درآمیختهٔ‌باخلجانهای نفسانی وهواجس‌روحانی و اشارت واشعاراتیست که‌تحت‌تأثیرعقول قرارگرفته است واگرافکارعلمآء حکمآء وبلغآء ادبآء باستنباط مزایای علمیه وجذبات‌روحیه درتمام‌آیات وجمله‌های‌قرآنی توجه یابد براینصورت زیبای صنعتی که مادربالا بشرح‌آن پرداختیم جمال‌زیبای

طبیعی وعبقریت کاملی خواهند افزود که سزاوار است بدانجهت قرآن (کهربای قلوب) و(مغناطیس ارواح) نامیده شود.

۴۳

وجوه بلاغت در سورهٔ کوثر

بسم الله الرحمن الرحیم انا اعطیناك الکوثر فصل لربك وانحر ان شانئك هو الابتر

در پیش گفته شد که قرآن حکیم با معارضین خود ولو بآوردن سوره‌ای مانند خود تحدی فرموده است درصورتیکه خواننده وشنونده‌را واقعا ازچنین حماسه سرائی درتحدی بیك سوره امری غریب بنظرمی آید چه در بین سوره‌های قرآنی سوره‌های کوچکی یافت میشود که آیات آنها ازده هم کمتراست مانند سورهٔ کوثر که بنص واجماع متشکل ازسه آیه است در اینصورت درمیدان بلاغت واعجاز چه منزلتی خواهدداشت.

بلی ممیزاتیکه دراین سورهٔ کوچك کم حجم بزرك قدر مشهوداست شیخ المفسرین ابوعلی طبرسی در کتاب (جمع الجوامع) شماره کرده که اینك ما ترجمهٔ نص گفتار اورا از آن کتاب ذیلا برای شما نقل میکنیم:

«پس درنظم این سوره وترتیب آن بنگر که باوجود کوتاهی عبارت واختصار کلام خدایتعالی چگونه نکته‌های بدیعی را درآن گنجانیده است:

۱ - بنای اولی سخن وابتدی کلام‌را برفعل (انااعطینا) نهاده است تا دلیل برخصوصیت باشد.

۲ - ضمیرمتکلم راجمع (یعنی مع الغیر) آورده تا کبریائی وعظمت خود را اعلام فرماید

۳ - جمله رابحرف تأکید (ان) مصدرساخته تاجاری مجرای سوگند باشد

۴ - موصوف کوثر را خدف فرموده تا بیشتر دلیل براتساع و شمول باشد (چه کوثریعنی بسیار بسیارولی معلوم نفرموده است بسیار بسیارازچه چیز) تاهمه چیز راشامل باشدازقبیل علم زیاد واولادزیاد و کرم زیاد و... و....

٥ - و نیز دلیل برتناول(١) باشد بطریق اتساع (٢)

٦ - درعقب (اعطای کوثر) فاء تعقیب آورده و(فصل) فرموده است تاقیام به شکر فراوان سبب انعام عطای بیشتری درتعقیب آن باشد

٧ - اینکه (لربك) فرموده است تعریض بکیش و آئین کسی است که بگفتار موذی نسبت برسول خدا تعرض نموده است مانند(عاص بن وائل) وامثال او که به پیغمبر سرزنش کرده واورا ابتر خوانده است

وعبادت وقربانی آنها برای غیر خداست (یعنی چون آنها غیر خدارا پرستش میکنند و برای غیر خدا قربانی میکنند ودین آنها دین شرك است تو برای پروردگار خود نماز بگذار وقربانی کن که دین تو دین توحید است)

(٨) درسورهٔ مبارکه اشاره باین دوعبادت گردیده است برای اینکه بفهماند سرآمد تمام عبادات بدنیه نماز وسرسلسله عبادات مالی نحر و قربانی است

(٩) حذف لام دوم برای اینستکه لام اولی بآن دلالت می کند(یعنی فصل لربك) نفرموده است

(١٠) صنعت مراعات (٣) رابکار برده حتی مراعات تسجیع که ازجمله نظم بدیع این سوره است

(١١) کاف خطاب (لربك) را بطریق التفات (٤) آورده است برای اظهار علو شان رب و برای اینکه بوسیلهٔ این کاف اعلام فرماید که پرستش حقیقی آنستکه خالصاً لوجه‌الله واومقصد واقعی درعبادت باشد

(١٢) سپس فرموده است (ان شانئك) و بآنچه‌ازاقبال بشئون عبادت اورا امر فرموده است برسبیل استیناف باین جمله تعلیل فرموده (یعنی آنرا علت عبادت قرار داده است) واین استیناف خودنوعی از تعلیل رساوروان محسوب می گردد

---

(١) تناول بمعنی فرا گرفتن است

(٢) اتساع صنعتی ازصنایع علم بدیع است که متکلم سخنی گوید منظوم یا منثور که باب تأویل آنرا وسعتی باشد ومعانی عدیده درآن راه یابد که هریك بجای خود مناسب ومتحسن افتد

(٣) صنعت مراعات یامراعات النظیر که ایتلاف ومواخاة وتلفیق وتوفیق وتناسب نیز گفته اند آنستکه متکلم جمع نماید بین معانی که باهم متناسب باشند غیر نسبت ضدیت که دران داخل نیست

(٤) صنعت التفات انتقال است از یکی ازطرق ثلاثهٔ کلام «تکلم غیبت خطاب» بسوی دیگری برخلاف انتظار سامع

(۱۳) اینکه اسم شخص دشمن پیغمبر و ملامت کننده را نبرده و او را بصفت ذکر فرموده است برای اینکه هر کسرا که مانند او و دارای حالتی مثل او باشد فرا گیرد (۱)

۱٤) اینکه خبر را تعریف فرموده (یعنی ابتر را معرف بالف ولام تعریف آورده) برای اینکه بلاعقب و ابتر بودن را برای دشمن محقق سازد.

۱۵) ضمیر فصل (یعنی هو) را در جملهٔ (یعنی بعد از شانئك) داخل ساخته برای اینکه اورا دارای این نقص وعیب معرفی فرماید.

۱٦) وتمام این مزایا با بلندی مطلع و تمامیت مقطع ومزین بودن بنکته های زیبا وجامع بودن محاسن بی منتها چیزهائی است دلیل براینکه کلام رب العالمین و برتر از تمام سخنان متکلمین است بنابراین منزه است آن خدائی که اگر جز این سورهٔ تنها وموجز سورهٔ دیگری نازل نمیفرمود مارا برای معجزه کافی بود - واگر جن وانس بآوردن مانند آن اهتمام کنند پیش از آنکه مثل آن بیاورند غراب پیر شود وسراب مانند آب سرازیر گردد - وعلاوه براینها وجه دیگری که دلیل براعجاز این سوره است آنکه اخبار ازغیب فرموده ازطرفی بآنچه در زمان پیغمبر بوده خبر داده وخبرقرآن باآنچه درخارج گفته شده بود تطبیق داشته وازطرف دیگر خبر اعطای کوثر به پیغمبر ص داده است که کلمهٔ او سراسر جهان را فرا گرفته و ذریهٔ او اکناف عالم را پر کرده است و دشمن ملامتکار مقطوع النسل و دم بریده ماند و بر حسب وعدهٔ قرآن بلا عقب گشته است و بالله التوفیق — (پایان سخن شیخ ره).

وما گوئیم که این پاره‌ای از آن ممیزاتی است که بخاطر این شیخ بزرگوار دراین گفتار خطور کرده است. و این بمقدار دانش ومجال قلم خودش بوده که بما افاده نموده است و پارهٔ ملحقاتی هم که بخاطر ما رسیده است بطور شرح یا استدراك برآنچه او افاضه فرموده است اضافه مینمائیم.

---

(۱) وعلت دیگر برای نبردن اسم شخص مزمور انکه از طرفی نخواست ببردن اسم اورا مشهور سازد وشخصیتی برای او قائل شود وازطرف دیگر رویهٔ قرآن براینستکه ازکسی حتی دشمنان بدگوئی نکنند وباسم کسی ازطرف ملامت ودشنام قرار ندهد تاتولید کینه وبغضائی درقبائل نفرماید وغیر از ابی لهب که عموی خود پیغمبر وازطائفه خوداو بوده است نامی از هیچ دشمن نبرده است. مؤلف

وجه اول ـ ازوجوه بلاغتیکه مادراین‌سوره علاوه بروجوه گذشته‌استدراك نموده‌ایم مزایائی است که ذیلا تذکار میشود وآنها :

الف) از محسنات ذوق عمومی است که خطیب سخن خود را بصیغه های اجتماعی افتتاح میکند لذا قرآن سخن خودرا بضمیر جماعت یعنی متکلم مع‌الغیر افتتاح فرموده است .

ب) ازجهت رفعت وعظمت مقام معطی افتتاح سخن بضمیرجماعت مناسبتر است بخلاف مقام مستعطی (یعنی آنکس که طلب عطا میکند) این رفعت وعظمت را ندارد

ج) این جود وعطا یعنی بخشش بسیارازمبدء فیاض بوسیلهٔ وسایط روحی و مادی افاضه‌می گردد پس‌از ناحیهٔ مصدرضمیرجماعت مناسبت دارد همچنانکه برای پیمبرصم ضمیرمفرد مناسبتر است زیرا که او مخصوص باین نعمات گردیده است

د) دراینجا آنچه موهبت شده است کثرت و بسیاری بتمام معنی کلمه است و برای شخص واحد که جزامرواحدی صادر نمیشود ضمیرواحدانسب است وضمیر جمع برای کسیکه مصدر کثرت است‌مناسبتر میباشد

وجه دوم ـ صیغهٔ کثرت (یعنی کوثر) بروزن (فوعل) برای مزید مبالغهٔ در کثرت نسل ودزیه یا کثرت علم ومعرفت یا کثرت امت یا کثرت صدقات وثوابها یا غیراینهاست‌وچون متعلق کثرت خدف‌شده‌است افادهٔعموم مواهب‌را بیشترمی نماید

وجه‌سوم ـ نماز کردن‌ونحر کردن‌قربانی‌رابفاء تفریع‌پس‌از آیهٔ نخست بیان فرموده‌است که‌فوریت‌عمل‌رامعلوم‌سازد واین‌مشعر بروجوب‌شکرمنعم‌ازجانب‌متنعم است‌وفوریت‌دراین‌امریعنی‌سپاسگزاری متنعم‌اولی‌ازتراخی وسستی واهمال است

وجه چهارم ـ مقدم داشتن نمازبرنحراز این جهت است که نمازعبادت الهیهٔ محضه‌است‌خاصهٔ ازجانب عبد برای‌رب خود بالاختصاص واین‌عمل مظهرتوحید و یکتاپرستی اتم واکمل‌است درصورتیکه نحرعبادتی‌است اجتماعی وقربانی عملی است بین‌انسان وابناء جنس خود وبهمین‌جهت‌است که شریعت‌اسلامی‌درروزاضحی اول نمازوبعدنحررا مقرروسنت قرارداده است

وجه‌پنجم ـ مخصوص قراردادن دوعبادت (نمازونحر) خاصهٔ‌از طرف پیمبر

برای پروردگارش خاصة اولا بالام اختصاص و ثانیاً باضافه رب بمخاطب (لربك) تعبیر گردیده است ودرآنهم‌لام اختصاص مقدر گردیده است (ربك) و نیز اضافه شدن‌رب بکاف خطاب مانع ازتوهم هرنوع شرك درا ینمقام است تاتوحیدخداوند عزاسمه بتمام معنی وشخصیت پیمبر بتمام معنی تجلی نماید و وحدت وتشخص بتمام معنی بایکدیگر متناسب میباشد- ودراینجا نیز اشاره ایست باینکه منعم هرچند نعمتش بوسایط بسیار باشد (چه واسطه های روحانی وچه واسطه های‌جسمانی) سزاوار است که شکرمتنعم مخصوص بمنعم واقعی باشد

وجه ششم - دوخبر غیبی را دراین سوره بلفظ (ان) مشدده تأکید فرموده است چه‌در اول سوره (انا اعطیناك) وچه درآخر سوره (ان‌شانئك) برای‌اینکه مبلغ ومقدار جزم و یقین‌را بمحقق بودن این‌دو خبر بفهمانند وحال آنکه عادت کاهنان وپیغمبر نمایان وعوام‌فریبان براجمال گوئی وصحبت بروجه گمان‌واحتمال است تااگر زمان وظروف و احوال تغییر یابد وثوق مردم بوسیلهٔ گمان و احتمال ضعیف شود کاهنان ازتهمت ودروغ سالم بمانند

وجه هفتم - سورهٔ مبارکه رابکلمه (ابتر)ختم فرموده ودر مقابل بکلمهٔ (کوثر) افتتاح فرموده است وابتر درلغت عرب نامی است برای اشخاص بلاعقب ودم بریده وبی‌سرانجام واز این قبیل ولذا از طرفی انقطاع سخن بکلمه ابتر و خاتمه یافتن گفتار بآن دارای مناسبت لطیفی است واز طرف دیگر شانیء یعنی سرزنش کننده بپیمبر عربی (ص) که (عاص‌بن‌وائل قرشی‌لعنه‌الله) بوده چون در موقع وفات ابراهیم آخرین پسر پیغمبر (ص) گفت (همانا محمد دم بریده‌و بلاعقب گشت) این‌سوره درشأن این‌ملامتکار نازل‌شد وصراحة نص‌برابتر بودن خود او و کوثر داشتن محمد (ص) یعنی کثرت ذریهٔ طاهرهٔ او فرمود و هردوی این دو خبر براستی‌پیوست یعنی پس ازنزول‌این سوره نسل عاصیان منقطع ویادشان بلعن وطعن مقرون گشت ویادمحمد وآلش الی‌الابد بدرود و تحیات موزون‌شد وتاریخ نویسان امثال (عزالدین عبدالحمید‌بن ابی‌الحدید) و دیگران چنین گفتند که : (با انقضاء سدهٔ اول هجری نسل عاص با آنکه کسی از آنها در مقام جنك نبود منقرض شد وذریه حسن وحسین پسران رسول‌خدا (ص) باشمشیرهائیکه بروی آنها

آخته‌شد و کشتارهائیکه از آنان بعمل‌آمد وامیه وغیر امیه درزیرهرسنك وچوبی آنها رایافتند بفناء ومحوشان شتافتند درروی زمین منتشرشد)

این بود دو معجزه و دو آیهٔ روشنی که مبین صحت اسلام ومصدق رسالت محمد علیه افضل‌الصلوة والسلام است

٤٤

جهت سوم

جهت اعجاز و غرابت اسلوب

غرابت اسلوب صفتی‌است که‌سخنی‌را ازسایر سخنان جدا کند ونظر عموم به‌طرف آن‌توجه یابد وگویا معارضین قرآن ازقبیل باب وبهاء و مسیلمه و سجاح بیشتر باینمعنی متوجه بوده‌اند وپاره‌ای ازاهل ادب از عرب وغیر عرب در ارزش این مزیت غلو کرده وآنرا ازوجوه اعجاز وحتی جاری درتمام‌آیات قرآن‌حکیم و سوره های آن شمرده اند - چیزیکه هست غرابت در اسلوب مفهومش روشن نیست نه موضوعاً ونه حکماً ومارا ازاینکه بوسیلهٔ ذکر گفتار های معتقدین باین نظر وتمثیلات ازآنها پرده برگیریم چاره‌ای نیست .

بلی می بینیم کسانیکه بغرابت اسلوب در قرآن کریم عقیده دارند بمراتب ذیل تمثل میجویند :

الف) بحروف مقطعهٔ درفواتح سور واینکه قرآن آنها را بطور رموز و لغزهائیکه موجب دهشت وتحیر ارباب خرد است استعمال نموده وسور قرآنی به (قاف) یا (نون) یا (حم) یا (الم) یا (صاد) یا (المص) یا (کهیعص) افتتاح فرموده است و ما در این باب در بخش دوم (قسمت سر تشابه در قرآن) بتوجیه لازم آن پرداخته‌ایم .

ب) بغرابت الفاظ وسجعهائیکه موجب اهتزاز سماع والتذاذ طباع‌است‌تمثل جسته‌اند مانند کلمهٔ (مدهامتان) و (الخنس الکنس) و (الخناس الناس) وتحول ازسجع نون بجیم وازجیم بمیم وتکرار (الرحمن الرحیم) وتکرار (فاتقوا الله و

اطيعون) وتكرار (فباى آلاء ربكما تكذبان) علاوه برمبالغات غريبه و استعارات عجيبه‌ایکه در آن مشهود است .

ج) ونيز درغرابت اسلوب بكثرت تحولات قرآن حكيم ازاسلوب نصيحت و وصيت باسلوب وضع قوانين يا ترسل وتوسل و از اسلوب تأديب و تعليم باسلوب روايات وقصص وامثال وتواريخ ملل واين قبيل كيفيات تمثل نموده‌اند .

باتوجه باينكه استادان انشآء و صاحبان قلم نگارش و قلمفرسائى را بهفت نوع منقسم ساخته‌اند بشرح زير :

١) قلم ترسل (يعنى نامه نگارى) وقلم توسل واستعطاف (يعنى جلب توجه و عطوفت طرف بسوى خويشتن يا بموضوع مورد سخن) .

٢) قلم سفارش و نصايح وموعظت .

٣) قلم تاريخ وسيرو كشف احوال طوايف وملل وامم .

٤) قلم تأليف وتصنيف بسيط .

٥) قلم قانونگزارى وفقه واحكام وتشريع .

٦) قلم شعر ومحسنات بديعى وامتياز بيانى آن .

٧) قلم رموز ولغز واسرار .

هريك ازاقلام مذكورهٔ فوق بحدود و قيود و احكامى اختصاص دارد كه ما آنهارا در كتاب (الدلائل) بتفصيل بيان كرده‌ايم وعادت نويسندگان و بلغاء براين جارى شده است كه هريك ازاين قلمهارا براسلوب مخصوص ورنك خاصى ازالوان انشآء توجيه نموده ونويسنده را بيكى از آنها اختصاص دهند . مثلا كسيكه در قانونگزارى وشرح قوانين تأليفى ميكند برسبك ترسل و نامه نگارى تأليفى از او صادر نميشود و كسيكه درتهنيت نامه اى مينگارد قلمش برتعزيت و مرثيه سرائى جارى نميگردد وحال آنكه قرآن اختصاص باسلوب واحدى ندارد بلكه همه را در يكجا جمع فرموده و چه بسا اين اسلوبهاى مختلفه بين آيه وآيه و بين سوره و سوره برحسب مناسبات محل وحال ممزوج گرديده است وتمام آن برشكل ترسل يا برشكل وعظ يابرشكل انشآء قوانين نميباشد .

تأمل دراين مثالها وآنچه را كه اينگروه بآن تمثل جسته اند باضافهٔ آنچه

ما ذیلا از گفتار (ولید بن مغیرهٔ مخزومی) نقل میکنیم مقاصد آنها را از بابت غرابت اسلوب یا توضیح جهت حکم و موضوع تشریح مینماید .

بلی نخستین کسیکه متنبه ومتفطن بغرابت اسلوب آیات ذکر حکیم گردید (ابو خالد ولیدبن مغیره) شیخ بنی‌مخزوم بود بمصداق (فشهد شاهد من اهلها)(۱) واواز بلغاء عصر وحی ونزول قرآن وازمشایخ قریش ومعروفین عرب درادبیات دورهٔ جاهلیت وازاهل خبرهٔ در صناعت انشاء بوده و در ابتدای امر در پیرامون قرآن رأی خودرا در کلمهٔ نادرهٔمشهوره‌وسخن مأثورخویشتن افشاء واظهار نموده آنجا که گفت : (لقد سمعت من‌محمد کلاماً لاهو من کلام الانس ولا من کلام الجن . وان فیه لحلاوة وان‌علیه لطلاوة وان اعلاه مثمر و ان اسفله لمغدق وانه یعلو ولا یعلا ــ یعنی سخنانی ازمحمد شنیدم که نه ازجنس سخن‌آدمی و نه ازسنخ کلمات جن است ـ درآن حلاوت وشیرینی پیدا و از آن محاسن و زیبائی هویداست ـ سخن بلند وفرازآن باثمر وسخن عادی و نشیب آن بااثر است این سخن تحقیقاً بالامیگیرد وبرآن سخنی برتری نمییابد .)

مارامی‌سزد که براین‌معلقه یابگفتار بهتراولین تقریظی که قرآن ازخبرگان زمان ومکان خود بآن نائل گردیده است حاشیهٔ تعلیقی بیفزائیم هرچند کسانیکه این گفتاررا بمارسانیده‌اند عاری ازتفسیری نقل نموده باشند (فرب حامل فقه‌الی من هو‌افقه)

و اگر قسم یاد کنم بجاست که این شهادت ولید شهادت پابرجائی است که بشش امر گواهی آن مسلم گشته وبجای شش گواه ارزش یافته است

اول گفته است : (قرآن نه شباهتی بکلام آدمیان دارد ونه بسخنان پریان وهیچیك‌ازاین دو نیست) وحاصل آن اینستکه کلام آفریدگاراست نه‌سخن‌آفریدگان وبیان این جملهٔ مجمله آنکه دراغلب کلمات نثری آدمیان سبك عبارت مقیدبسجع و قافیه زیادی نیست و اگر باسجع و قافیه بیاورند ملتزم باینکه جملات کوتاه و قوافی نزدیك بهم باشد نخواهد بود بخلاف کلمات پریان که اززبان کاهنان‌شنیده

---

(۱) اشاره به‌آیهٔ ۲۶ سورهٔ یوسف که برصدق‌دعوی یوسف علیه‌السلام شاهدی ازبستگان خود آنزن گواهی داد .

میشد که جمله‌های مجملی کوچك حجم پرمقطع ومتضمن سجعها وقافیه‌های نزدیك بهم (بطور لزوم مالا یلزم) بوده‌است یعنی هم دارای الفاظ غریب وحروف متجانس و هم متضمن معانی مشکل وغامض است (مانند کلمات سطیح کاهن و نظائر آن(۱)

دوم ولید گفت : (ان فیه لحلاوة) یعنی اشتهاآوری است که جانهارا بطرف خود میبرد ودلهارا بسوی خود می کشد خردهارا میرباید وروانها بسمت او پروازمیکند

سوم ولید گفت : (وان علیه لطلاوة) یعنی بزیور محسنات بدیعی آراسته وبزینت مشخصات شعری مزین وبلباس تزیینات الفاظ ملبس است

چهارم ولید گفت : (وان اعلاه لمثمر) یعنی قسمتی از آن کلمات که در ظاهر برتری دارد حاوی حکم عالیهٔ خالده وثمرات معنویهٔ باقیه است

پنجم ولید گفت : (وان اسفله لمعذق) یعنی آن قسمتی ازاین سخنان که در درجهٔ عادی شمرده میشود نیز خالی ازثمر نیست واینکه تعبیر ازاین ثمررا بمعذق (بعین مهمله و ذال معجمه یا بعکس) نموده اشاره بدآنستکه قرآن مجید حاوی شاخه‌هائی از شجرهٔ بلاغت است زیرا ثمر غالباً بر میوهٔ رسیدهٔ ببار آمده اطلاق میگردد مانند لیمو درموقع چیدن آن امامعذق نظیر عذوق خرماست درنخل یا غوره درتاك چه غالباً بر آن مایه‌ای اطلاق میشود که برای روز رسیدن میوه یا خشك شدن وماندن آن برای فصل زمستان وآخر سال ذخیره میگردد ـ وممکن است معذق تفسیر بمتشعب شود یعنی قسمت عادی در قرآن معذق است و دارای وجوه ومعانی مختلفهٔ متشعبه است

چنانکه امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرماید (ان القرآن حمال ذووجوه) که مراد قسم متشابه باشد نه محکم(کهجزیك معنی از آن مستفاد نمیشود) وباین

---

(۱) از جمله آنچه ربیع ذئبی مشهور به سطیح بخواهر زاده‌اش عبدالمسیح در پیرامون نشانه‌های ظهور پیمبر عربی ص گفته است آنکه : « یسیح عبد المسیح علی جبل مشیح اقبل الی سطیح وقد اوفی علی الضریح بعثك ملك ساسان لا رتجاح الا یوان وخمود النیران ورؤیاالمؤبذان ، رای ابلاصعابا ، تقود خیلا عراباً ، حتی اقتحمت الواد ، وانتشرت فی البلاد ، عبدالمسیح اذاظهرت التلاوة ، وغاض وادی السماوه وظهر صاحب الهراوه ، فلیست الشام لسطیح ، بشامات ، یملك منهم ملوك وملکات بعدد ماسقط من الشرفات ، وکل ماهوات‌ات . . . الخ نقل ازدائرة المعارف قرن بیستم»

مناسبت ولید محکمات قرآنرا (اعلی) و متشابهات قرآنرا به (اسفل) تعبیر نموده یعنی مادون اولی وآنچه‌را اسفل خیال کرده بمعذق تشبیه نموده است زیرا خوشه های انگور که برروی زمین ریخته وآویخته هستند بالنسبه بمیوه های دیگریکه برشاخه های بالای تاك است اسفل خواهد بود و اشاره اینمرد خبیر کبیر (یعنی ولید) بآنستکه قرآن باآنکه‌آیتی در بلاغت و غرابت است هم نوع عالی در آن است وهم قسم عادی چنانکه در مثلهای منقول گفته اند : **فلیس یا ارض ابلعی کآیتی‌ابی لهب** وبفارسی گفته‌اند : (کی‌بود تبت یدا مانند یاارض‌ابلعی) **وهردوی** آنها یعنی عالی وعادی خالی ازعائده وفائدهٔ نیستند منتها بااین فرق که عالی آن حاوی فوایدی برای حال وآینده‌است چنانکه فرمود : (**الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی‌السمآء تؤتی اکلها کل‌حین باذن‌ربها**) (۱) وقسم دیگر مانند متشابهات‌حامل‌علوم عالیه برای خصوص‌فرزندان آتیه است همچنانکه خرما و کشمش درحال عذوق (یعنی رسیدن) برای فصل‌پائیز وزمستان ذخیره میشوند و ما تتمه این بحث لذیذ را درفصل مخصوص که باسرار متشابهات قرآن تخصیص یافته شرح داده ایم .

ششم - ولید گفت : (**وانه یعلو ومایعلی**) این شهادت وتصدیق آخرین او مانند شهادت اولش اقرار باینست که قرآن‌دارای بلاغتی مافوق هر کلام بلیغ‌است و برای هر کسکه طالب مبارات و مجارات با آن باشد معجز است (**والفضل ما شهدت به الاعداء**) ونیز اشارهٔ ضمنی است باینکه کلام حق وازجانب حق است وبرآن چیزی برتری نخواهد یافت چنانکه فرموده اند :

(**الحق یعلوولا یعلا علیه**) یعنی حقیقت بلندی میگیرد وبر حقیقت چیزی علو و برتری نمیگیرد . و اگر قرآن مجید بمذمت ولید اشعار صریحی نداشت و اعلام جنك بر اسلام نکرده بود جایز بود که ما اورا از مؤمنین سری بقرآن حکیم و رسول کریم تعبیر نمائیم .

---

(۱) آیهٔ ۲۵ سورهٔ (ابراهیم) - ای رسول ما ندانستی‌که خدا چگونه کلمهٔ پاکیزه را بدرخت پاك وزیبائی مثل زده‌که اصل ساقهٔ‌آن برقرارباشد وشاخهٔ‌آن بآسمان برشود وآندرخت زیبا باذن‌خدا همهٔ اوقات میوه‌های مأکول وخوش دهد (مثل جان پاك و افکار وکردار نیکو در منفعت دائمی برای خود ودیگران بدان درخت ماند)

٤٥

جهت چهارم
اعجاز وخبر دادن ازغیب

درمباحث گذشته وجوه اعجاز را در این قرآن که معجزهٔ جاوید و برهان آشکاری برصحت اسلام وصحت دعاوی مبلغ امین آن (ص) است شرح دادیم و اینك ضرورت ایجاب میکند که برای تحکیم اساس این مبحث پرارزش و توضیح امر آن معنی (نبأ) و (نبی) ومعنی (غیب) و (شهود) ورمز (اعجاز ومعجز) راشرح داده واینکه چگونه معجزه شاهدطبیعی وبرهان قلبی وموجب اتمام غرض دراقناع واقتناع طرف است بیان نمائیم.

اینموضوع یعنی موضوع اعجاز بوسیله اخبار ازغیب عقیدهٔ راسخه‌ای در بشر وخصوصاً اهل دیانات ازموسوی و عیسوی و ماسبق و مالحق آنهاست و چه بسا این شاهد طبیعی نزد شخص منطقی ازشاهدات یانزد مرد فلسفی ازآنچه وجدان عمومی بآن گواهی میدهد شمرده میشود - و (نبأ) درعرف عرب خبرمهمی را گویند که بواسطهٔ انتظار ونظر درغایات وآثارآن مقتضی اهتمام بیشتری نسبت بآن باشد وبا مطلق خبر تفاوت دارد واخص ازآن است - و (نبی) را باین سبب نبی نامند که ازخبر مهم وخطیری اعم از ترسانیدن یا مژده دادن اطلاع میدهد و (تنبوء) عبارت ازخبر دادن بغیب است زیرا روشنتر وظاهرترین انواع وافراد خبر خطیر و بزرگترین مصداق نبأ عظیم است - و (غیب) در عرف عرب اسم برای معنائی استکه در مقابل حضور و شهود استعمال میگردد چنانکه در قرآن کریم (عالم الغیب والشهاده) (۱) و در حدیث نبوی صم (الا فلیبلغن الشاهد الغائب) (۲) و در کلام امام علی(ع) (شهود کالغیب)(۳) آمده‌است وماذکر شواهد بیشتری برای

---

(۱) دانای به پنهان وآشکار
(۲) آگاه باشید و البته حاضران مطلب را بغایبان برسانند
(۳) حاضرانی که مانند غایبان اند

تفسیر این موارد در کتاب (نباء الغیب والریب) خود نموده‌ایم و (شهود) کنایه از اتصال حواس بچیزیست که نزد شخص حاضر باشد ومراد ازحضور نیز همین‌است پس‌غیب و غائب بچیزی گویندی که متصل بحواس آدمی نباشد چنانکه مسافر را غایب ومخالف آنرا حاضر گویند - بنابراین (نباء غیبی خبری‌است که د رنزدآدمی فعلا متصل بمحسوس‌نباشد هرچنداصل آن قبلا محسوس بوده وبعد غایب‌شده‌باشد مانند مسافر یابعکس مانند نوزادی که درپردهٔ رحم پنهان از حواس بوده سپس زائیده شده وبین مردم محسوس گردیده است وچه بسا امعی که در گذشتهٔ اززمان موجود بوده و نمایشهائی داده‌اند و سپس معدوم و از انظار غایب شده اند مانند قوم جرهم واخبار خطیرهٔ آنها در زوایای تاریخ ازامور پنهانی محسوب است - وچه بسا میکربهای بیماریها که درپرده بوده یابرای همیشه درپرده مستور وپنهان ازحواس میباشند سپس درطی زمان بنیروی آلات علمی مکشوف شده ومشهود ومحسوس گردیده اند - وچه بسا خوراکهائی که حس شامهٔ انسان و حیوان بوی آنرا ادراك نمیکند و مورچه که حس شامهٔ او بر غیر خود برتری دارد بهدایت شامه بآن میرسد واز او پنهان و غایب نیست یا دانهٔ خردلی که نزدکلاغ بواسطه حدت بصر وبینائیش ازاو غایب نیست وازغیر اوپنهان است یاصدای متحرکی که درتاریکی شب‌ازاحساس اسب بسبب‌قوت سامعه وشنوائیش پنهان‌نیست درصورتی که ازغیراو غائب است - پس‌غیب‌را برحسب موارد مختلفه معنای وسیع ومتفاوتی است که بچیزی در حالتی دون حالت دیگر صدق میکند ولیکن آنچه راکه ما اکنون درصدد بیان وتحریرآن هستیم خبری است که نه حس‌آنرا ادراك میکند ونه فن بآن حکم مینماید ·

انواع مغیبات

پس از اطلاع بر معنای غیب و تفاوت خبر دادن از غیبها وبستگی که ببحث ما در پیرامون اعجـاز قرآن دارد ما رامی سزد که اینك بانواع مغیبات قرآنی اشاره کنیم و آن هشت است :

۱) اول واولی بلکه اجل واجلای ازخبر های غیبی همانا بیانات الهی است از ذات واجب‌الوجود وصفات حسنه و کمالات‌متحسنهٔ حضرت معبود درقرآن‌بلکه

غیب الغیوب ذات مقدس اوست (هر گاه غیب بمعنای محجوب باشد) وقرآن غالباً واکثراً ازخالق وصفات وآیات کلمات او سخن میراند .

۲) خبر از روح و روحانیات وفرشتگان خدا درعوالم زمین وآسمانها که ما دربارهٔ این بحث لطیف در کتاب (**الکتاب المفتوح من الرب و الملائکة و الروح**) بتفصیل سخن رانده ایم .

۳) خبر ازامهی که در گذشتهٔ ایام بوده وزمان زندگانی آنانرا درنوردیده ودر زمرهٔ اخبار ماضیه درآورده است وچه بسا در مواعظ قرآنی آیات بیناتی در پیرامون امم ماضیه درقرون سالفه نزول یافته است .

٤) خبر ازشئون بشریت درآیندهٔ دوران واطوارزمان واشعار بملاحم وفتنی که درمستقبل ایام وبعد ازنزول وحی حادث خواهد شد مانندآیهٔ (**الم غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم سیغلبون**)(۱) وامثال آن که درآیات قرآن منتشراست ومادر کتاب (**الهدایة المحمدیه**) ذکر نمودهایم .

٥) خبر ازچیز نزدیکی که پردههای ضخیمی آنرا ازحواس ظاهر محجوب ساخته که اگر آن حجب نبود پنهان نمیبود ومانند آنچه در ظلمات رحم و زیر طبقات خاك مستور است مانند آیات : (**ان الله عنده علم الساعه و ینزل الغیث و یعلم ما فی الارحام وما تدری نفس ماذا تکسب غداً و ما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر**) (۲) و آیهٔ نمل (**وتری الجبال تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب صنع الله الذی اتقن کل شیئی**) (۳)

---

(۱) آیهٔ ۱و۲ سورهٔ (الروم) الم رومیان مغلوب (فارسیان) شدند درجنگی که بنزدیکتر زمین بدیارغرب واقع شد(که حوالی شام یا اطراف جزیره باشد) وآنها پس از مغلوب شدن فعلی بازبرفارسیان غلبه خواهند نمود .

(۲) آیهٔ ۳٤ سورهٔ (لقمان) - همانا علم ساعت (قیامت) نزدخداست واوباران را فروباردو آنچه رحمها آبستن است میداند وهیچکس نمیداند که فردا (ازسودوزیان) چه خواهد کردوهیچکس نمیداند که درکدام سرزمین مرگش فرامیرسد پس خدا بهمه چیز داناوبر کلیهٔ اسرار ودقایق عالم آگاه است .

(۳) آیهٔ ۸۸ سورهٔ (النمل) - وتو مینگری کوهها را جامد وساکن تصورمی کنی درصورتی که مانندابر (تند سیر) درحرکتند صنع خداست که هرچیزی را درکمال اتقان واستحکام ساخته که علم کامل او بافعال همهٔ شما خلایق محیط است .

٦) خبر از آنچه از چشمها پنهان و بسبب بعد زیاد یعنی بعدی که شیئی را کوچك ومستور ازادراك حواس عاری ازسلاح آلات وادوات ودور بینها قرارداده است مانند خبر دادن قرآن وپیمبر از اجرام منتشرهٔ درفضاء وامور مربوطهٔ بآنچه در آسمانهاست .

٧) خبر ازشئون زنده شدن پس ازمرك دربرزخ وحالت ارواح قبل ازمعاد و بعد از معاد از بهشت یا دوزخ که از این مباحث ومعانی در آیات وسور قرآنی موج میزند .

٨) خبریکه اگر اخبار مخبر صادق وخداوند خالق نبود حس هیچ انسانی باو راه نداشت وعقل هیچ زمانی بآن حکم نمینمود مانند آنچه که در آیهٔ ٢٨ سورهٔ ٤٢ (الشوری) فرموده است : (ومن آیاته خلق السموات و الارض و بث فیهما من دابة وهو علی جمعهم اذا یشآء قدیر) (١)

تکمله : خبر غیبی که معجز پیمبر شمرده میشود همانا خبریست که نه فن اورا رهبری ونه حس بآن دلالت میکند چنانکه درسورهٔ کوثر (واینکه (عاص) ملامت کنندهٔ پیمبر عقیم و دم بریده خواهد بود و اینکه نژاد پیغمبر (ص) روز افزون خواهد شد وما بتفصیل درفصل سابق بتفسیر آن پرداختیم) و امثال آن تصریح شده است که نه حس ونه فن و نه علم مدرك آن نیست بلکه فقط وجود و شهود مصدق آنست ومانند چنین خبر غیبی که بعداً صدق آن ظاهر و بمعرض شهود در آمده است بناچار جز ازسر چشمهٔ وحی وعلم واعلام خدائی وافاضه والهام ربانی ازمنبع دیگری آب نمیخورد وبنا بر این اصل اصیل مسلم بین آدمیان ازهر ایل وجیل و قبیل صحت نبوتها وتفوق دیانتها بصحت وثبوت پیوسته است .

اضافاتی بر اخبار غیبی

مختصراًاشاراتی برانواع مغیبات قرآنی گردیدو بنا باقتضای مصلحت تأکید وتوضیحی رااضافه برآنچه ذکر شدضروری میدانیم واینك مابده فقره ازآیات ذیلا اکتفاواقتصار مینمائیم:

(١) آیهٔ سوره الاسرآء : (قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل

---

(١) آیهٔ ٢٨ سورهٔ (الشوری) — وازجمله آیات قدرت او خلقت زمین وآسمانهاست وهم آنچه درآنها ازانواع جنبندگان پراکنده است واو بر جمع آوری آنچه پراکنده است هر وقت بخواهد قادر است .

هذا القرآن لا یأتون بمثله و لوکان بعضهم لبعض ظهیراً) نزول این آیه در ابتدای امر نبوت آنحضرت درمکهٔ معظمه بوده وبجهانیان خبرداده است که آوردن مانند این آیه قرآن هرچند پشت بپشت یکدیگر دهند وهمدیگررا کمك کنند در قوه واستطاعت آنها نیست وتاامروز هم که براین تحدی وتنبؤ صدها سال گذشته است این اخبار وپیمان درست آمده است - ونظیر آن آیهٔ ۲۲ سوره (البقره) وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله - تاآنجا که میفرماید فان لم تفعلوا ولن تفعلوا) : که بنص مؤید ونفی مؤکد از آن خبرداده است این خبر هم بصدق ودرستی پیوسته است .

(۲) آیهٔ ۱۳۹ سورهٔ (البقره) : (قدنری تقلب وجهك فی السمآء فلنولینك قبلة ترضاها فول وجهك شطر المسجد الحرام (۱) که نبی امی قبلهٔ مسجد خود را درمدینه بطوری بنا کرده است که در برابر ومحاذات کعبه قرار گرفته است وامروز هم که این محراب نبوی موجوداست ووضع معهود آن تابحال تغییری نیافته بشهادت کارشناسان فن با دقیقترین خطوط جغرافیائی مواجه با مسجد الحرام درمکه است و دقیقه‌ای عدول از آن نشده است .

(۳) آیهٔ ۳۰ سورهٔ (البقره) : واذ قال ربك للملئکة انی جاعل فی الارض خلیفة قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفك الدمآء (۲) که از بشر منقرض شدهٔ قبل ازخلقت آدم وحوا ونسل آنها خبر داده است که از آنها اثری باقی نبوده وملائکه از آنها گفتگو کرده‌اند

(٤) آیهٔ ٥ سورهٔ (یونس) : هو الذی جعل الشمس ضیآء و القمر نوراً و قدره منازل لتعلموا عدد السنین والحساب (۳) واین نصی است در مرکب بودن

---

(۱) آیهٔ ۱٤٤ سورهٔ (البقره) - ماتوجه تورا بر آسمان بانتظار وحی وتغییر قبله بنگریم والبته روی ترا بقبله‌ای که بدان خوشنود شوی بگردانیم پس روی کن بطرف مسجد الحرام وشما مسلمین نیز هر کجا باشید در نماز روی بدان جانب کنید

(۲) آیهٔ ۳۰ سورهٔ (البقره) - ویاد آور آنگاه که پروردگارت فرشتگانرا فرمودمن در زمین خلیفه‌ای خواهم گماشت گفتند پروردگارا آیا کسانی خواهی گماشت که درزمین فساد کنندو خونها ریزند...

(۳) آیهٔ ٥ سورهٔ (یونس) اوست خدائی که آفتابرا رخشان وماهرا تابان فرموده وسیرماه رادر منازلی معین کرد تابدینواسطه شمارهٔ سنوات وحساب ایامرا (برای امرمعاد ونظم معاش) خود بدانید

نورخورشید ازچندنور برنگهای مختلف چنانکه (اسحق نیوتن انگلیسی متوفی ۱۷۲۷ میلادی) آنرا کشف کرده وفتح بابی درعلم طبیعی نموده است واین اکتشاف قریب هزارو چندسال پس از نزول آن وحی بوده است .

بلی : چنانکه سهم برسهام ونبل برنبال ونمل برنمال ورمل بررمال و...و... جمع بسته میشود همانقسم همضوء برضیاء جمع میگردد ودرفن فیزیك محقق شده است که نورقسمتی سرخ وقسمتی سبز وقسمتی زرد و...و... است وچون این نور های الوان جمع شوند نورسفیدی مانند نورخورشید تولید میگردد که مرکب از عده‌ای ازاضوآء والوان میباشد وقرآن باین قانون طبیعی مانند خبر غیبی مشعر است بدون اینکه نبی‌عربی امی بوسیلهٔ قواعد فنی یا شواهد حسی یا آلات دقیقه صنعتی بآن‌دست یافته باشدومااین حکمت عالیه‌رادر کتاب (المعارف العالیه)شرح داده‌ایم‌وتفصیل بیشتراز آنرا در کتاب (الهدایةالمحمدیه) وشرح فارسی آنرابزبان فارسی درروزنامهٔ(دعوة الاسلام)منطبعهٔشهر بمبئی درابتدای‌مشروطیت ایران بعنوان (استکشافی ایمانی ازخبری نورانی) مندرج ساخته وروشنترین خبری ازاین باب ازصحیح کافی روایت نموده‌ایم البته رجوع بآنهاشود

۵) آیهٔ :(**والسمآءوالطارق وما ادریك ماالطارق النجم الثاقب**(۱)) که پرده ازچهرهٔ سنگهای ساقطه‌از کرات‌وهمچنین‌ستاره‌های دنباله‌دار برداشته است چنانکه امام علی(ص) درپاسخ سائلی‌تفسیراین آیه‌را فرموده‌است که: «ستاره‌ایست که‌آسمانی‌پس‌ازآسمان دیگررا می‌پیماید تا بآسمان‌دنیا برسدوسپس‌برمیگردد » ومرادبطور کلی‌تمام کواکب نیست بلکه‌نورستارهٔ معینی‌است‌وممتاز بوصف‌مشخص میباشد چنانکه مادر کتاب(**الهیئة والاسلام**)تفصیل داده‌ایم

۶)آیهٔ سورهٔیس : (**وکل فی فلك یسبحون**(۲))مشعر براین‌است که هریك از اجرام‌آسمانی‌درفلك‌خاص ومدارمخصوص‌شناور ودرحرکت است‌چنانکه علم‌نجوم امروزه بخلاف علم گذشته باآن موافق است

---

(۱) آیات۱ تا۳ سورهٔ (الطارق) ــ قسم بآسمان وقسم‌بطارق‌آن وچگونه توانی طارق‌آسمانرا بدانی ــ طارق همان ستارهٔ‌درخشان که نورش (چون نورعلم‌قرآن بدلهای تاریك‌جاهلان)فرو میرود

(۲) آیهٔ ۴۰ سورهٔ (یس) ــ خورشید راشاید که بماه فرا رسد ونه‌شب بروز سبقت‌گیرد «وهریك برمدار معینی (دراین‌دریای بی‌پایان) شناورند»

۷) آیهٔ دیگر سوره یس : (سبحان الذی خلق الازواج کلها مما تنبت الارض ومن انفسهم ومما لایعلمون(۱)) که از ۱٤ قرن پیش از این آیهٔ شریفه به زوجیت عموم نباتات وحیوانات وانواع موجوداتی کـه قبلا دانائی بشر بآن دست نیافته و نمی‌شناخته است تصریح فرموده واین آیهٔ وافی هدایه پس از ذکر زمین ومهر وماه وارد شده است وتمام معانی این آیهٔ کریمه درعلوم جدیده بخلاف فنون قدیمه محقق گردیده وباثبات رسیده است .

۸) آیاتی که دلیل بر حرکت زمین است مانند آیهٔ : (ء امنتم من فی السماء ان یخسف بکم الارض فاذا هی تمور(۲)) که در تمام کتب لغت عرب ضبط ومسجل است باینکه (مور) بمعنی سرعت حرکت است که بظاهر نرم نماید ودرهیئت جدید ثابت شده است که سیر زمین درفضاء بهمین نحو است ومانند آیهٔ :(هو الذی جعل لکم الارض ذلولا(۳)) که ذلول نوعی ازشتر سریع السیر نرم روش است که درروی زمینهای سنگلاخ سخت بنرمی حرکت میکند واین تشبیه مشعر بر حالت حرکت وسیر زمین است بامردمانی که برروی آن میباشند پیش از آنکه (گالیله) ایطالیائی و (کپرنیك) آلمانی تفوه بحرکت زمین کنند

۹ و ۱۰)دو آیه‌ای که راجع بجاذبهٔ عمومی عالم است وما آنرا مفصلا در کتاب (الشریعه والطبیعه)شرح داده‌ایم وآن دو یکی آیهٔ(اولم یروا الی الطیر فوقهم صافات ویقبضن مایمسکهن الا الرحمن انه بکل شیء بصیر(٤)) وآیه (الله الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها)(۵) که برارتفـاع اجرام فلکی وسمـاوی بنسبت

---

(۱) آیهٔ ۳٦ سورهٔ (یس) پاك ومنزه است خدائیکه همهٔ ممکنات عالم راجفت آورید چه ازنباتات که اززمین میروید وچه ازنفوس بشر ودیگر مخلوقات که شما از آن آگه نیستید

(۲)آیهٔ ۱٦ سورهٔ (الملك) ـ آیا ازخدائیکه درآسمان مقتدر وحکمفرماست ایمنید که شما را بزمین فرو برد درحالیکه زمین (چون دریا) بموج واضطراب وبسرعت درحرکت است

(۳) آیهٔ ۱۵ سورهٔ(الملك) ــ اوآن خدائیست که زمینرا برای شما نرم وهموار (ومطیع و مسخر) گردانید.

(٤) آیهٔ ۱۹ سورهٔ (الملك) ــ آیا مرغ هوارا نمینگرند که بالای سرشان پر گشوده وگاه بیحرکت وگاه باحرکات بال پروازمی کند ؟ کسی جزخدای مهربان آنها را در فضا نگاه نمیدارد که او باحوال همهٔ موجودات کاملا آگاهست

(۵) آیهٔ ۲ سورهٔ (الرعد) ــ خداست آن ذات پاکی که آسمانها را چنانکه می نگرید بیستون برافراشت

دوری از یکدیگر بوسیلهٔ ستونهای غیرمرئی از خطوط جاذبهٔ عمومی اشعار دارد پیش از اینکه استاد (نیوتن انگلیسی متوفی ۱۷۲۷) بآن تفوه کند و ما آنرا در تعلیقاتی موسوم به (علوم الفرقان که بر (متشابه القرآن) ابن شهر آشوب نوشته ایم شرح داده ایم (۱)

و از آنچه سزاوار احترام و مزید اهتمام است نیروی لهجهٔ پیغمبر (ص) در تبلیغ اخبار غیبی قرآنی میباشد که آنرا بدون کمترین و کوچکترین تردید یا ضعف در گفتار ابلاغ فرموده است و این امری است که صراحة دلیل بر راستگوئی و قوت ایمان او بمبادی واظهارات خویش بوده است در حالتیکه او از عقلای قوم خود بوده واحتیاط ازتوجه احتمال کذب در کلام خویشتن مینموده است واین در صورتی است که برسبیل تنازل درمقام مجادله و مجامله نگوئیم که او اعقل مردم کلا و طراً بوده است زیرا تظاهر باخبار از غیب در حالتیکه این اخبار مصداق خارجی پیدا نمیکرد حربهٔ برنده ای بدست دشمنان او و بر ضد مبادی و همچنین ضدیت با اصحاب و بستگان او میگردید .

---

(۱) علاوه برآنچه مؤلف محترم در متن بآن اشاره و توضیح فرموده اند آیهٔ مبارکهٔ (**رب المشرقین ورب المغربین** درآیهٔ ۱۷ سورهٔ ۵۵ الرحمن) وهمچنین آیهٔ (**فلا اقسم برب المشارق والمغارب انا لقادرون** درآیهٔ ۵ سورهٔ ۳۷ الصافات) وآیه (**واورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون مشارق الارض ومغاربها التی بارکنا فیها** درآیهٔ ۱۳۷ سورهٔ ۱۷ الاعراف) بهترین دلیلی است که قرآن کریم درچهارده قرن پیش وقبل ازاینکه دیگران قائل بکرویت زمین شوند زمین را کروی معرفی فرموده است زیرا اگرزمینرا بعقیدهٔ مردم آن عصر مسطح میدانست جز یك مشرق و یك مغرب برای آن فرض نمینمود واینکه قرآن خداوند را بپروردگاری دومشرق ودومغرب یاپروردگارمشرقهاومغربها ستوده است ومخصوصاً درسورهٔ اعراف بمشرقهای زمین و مغربهای آن اشاره فرموده است شاید یکی از جهاتش تذکر بکرویت زمین بوده است زیرا درزمین کروی وشیئی کرد است که هرنقطهٔ آن درعین حال که مشرق یك جهت است نسبت بجهت دیگرمغرب محسوب است وبهمین نظرهرنقطه‌ای اززمین دارای دومشرق ودومغرب وتمام آن دارای مشرقها ومغربهاست وآفتاب درآنجا که ظاهراً برای عده‌ای ازساکنین در زمین مستور میشود برای ساکنین نقطه دیگرآشکار می گردد ودخول وغروب آفتاب دراین نقطه مقدمه طلوع وشروق آن در نقطه دیگراست و بطور خلاصه درقرآن مجید ازاین آیات که مبنی براظهار مغیبات ومؤید علوم جدیده ومخبر ازآثار مکتشفهٔ بعدی است بسیاراست وبمصداق **لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین** چیزی پنهان و نا گفته نمانده است (مترجم)

٤٦

آیا غیب بالنسبه بخالق است یا خلایق

از آنچه برتقسیم مغیبات قرآنی بر هشت وجه اطلاع حاصل نمودیم نباید فراموش شود که این تقسیم نسبت بعلم بشر واموری است که از او پنهان است یا درنزدآدمی حاضر نیست واما بالنسبه بخالق عز وجل بدیهی است که هیچ چیزی درزمین یاآسمان ازعلم او پنهان نیست وهیچ امری ازامور گذشته وحال وآینده براو مستور نبوده و نمیباشد واز محیط علم او چیزی حقیر یاخطیر و موجودی صغیر یاکبیر خارج نبوده ونخواهد بود (**و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البر و البحر . . . الخ**) (۱) و همچنین (**الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر**) (۲)

پس هرچیزی اعم ازمحسوس نزد خدای سبحان حاضر وموجود است وعلم او بآن حضوری است نه حصولی وتدریجی .

کعلم نفسها بنفسها و لا — مثال للنفس لدیها حصلا

واین همان برهان لمی (۳) جلی یا سبب حقیقی است که خبر غیبی و معجز پیغمبر یا کرامت اولیاء خدا کردیده است پس آفریدگار بجمیع شئون آفریدگان محیط است (**ماکان الله لیطلعکم علی الغیب ولکن الله یجتبی من رسله من یشاء ۳-۱۷۹**)(٤) پس اخبار ازغیب ناگزیر ازاستناد بعلام الغیوب است .

وچون بتقسیم مغیبات هشتگانه ووجودآنها بتمامه درسور قرآنی پی بردیم

---

(۱) آیهٔ ۵۹ سورهٔ ٦ (الانعام) وکلیدهای خزائن غیب نزد خداست کسی جزخدا برآن آگاه نیست ونیزآنچه درخشکی ودریاست همه را میداند

(۲) آیهٔ ۱٤ سورهٔ (الملك) ـ آیا آن خدائیکه خلق راآفرید عالم (باسرارآنها) نیست؟ وحال آنکه اوبباطن وظاهرامور عالم آگاهست

(۳) برهان لمی بکسرلام وتشدید میم درمقابل برهان (انی) بکسرهمزه وتشدیدنون فلاسفه وحکمای الهی آن برهانرا نامند که ازعلت پی بمعلول برند برخلاف برهان انی که از معلوم پی بعلت و ازاثر پی بمؤثر بردن است

(٤) آیهٔ ۱۷۹ سورهٔ آل عمران ـ یعنی خداوند همهٔ شما را ازسرغیب آگاه نمیسازد و لیکن برای این مقام هرکه را از پیغمبران خود که مشیت او تعلق بگیرد برمی گزیند

اعجاز و برتری قرآن نزد ما ثابت وازهمین رو نبوت محمد (ص) سفیر مبلغ قرآن وراستگوئی او نیز ثابت خواهدبود زیرا خبر دادن ازامور پنهانی که فنون بشری بآن راهی ندارد وحواس آدمی بآن دلالتی نمینماید و وجود یافتن آن در خارج تصدیق آن میکند امری‌است فوق طاقت بشر ومختص بخالق است‌یابکسیکه‌اواز بین خلایق برگزیند وبخواهد که باو وحی والهام فرماید.

ونیز برهمه کس معلوم است که علوم انسانی منحصر بمدارك معلومه‌ایست یعنی حواس راهنمای اوست اولا وآخراً وعقل‌مرشد اوست ظاهراً وباطناً ونتیجه گرفتن از رؤیت و رویت دلیل او ودر مدرسهٔ زندگانی معلم اوست - و چون آدمی بعلمی‌یاخبری تفوه کند ودرآندو نه‌بمدرکی حسی ونه بمدرکی‌درسی‌مستند نباشد بناچار بایدآن علم یاخبر وحی والهام باشد (بنابرطریقه‌ای که ما در کتاب (**وادی السلام فی علم الکلام**) راجع بمباحث وحی و غوامض‌آن شرح داده‌ایم.

وچون اتصال محمد(ص) واتصال کلام او بپروردگارش دروحی والهام او مسلم شد هرچیز مسلم وبااین تسلیم اتمام حجت و محجت دراعجاز قرآن و تفوق آن برتمام کتب ادیان در بیان وبرهان مسلم خواهد بود (**والله هوالهادی**)

٤٧

جهت پنجم

جذبات روحی منشأ اعجاز قرآن حکیم است

این دعوی را شواهد بسیاری است هرچند برای خوانندگان در بادی نظر شگفت‌آور است.

چه خوانندهٔ گرامی چون بجملهٔ (بسم‌الله الرحمن الرحیم) که کلام‌خداوترجمهٔ فارسی آن(بنام‌خداوند بخشایندهٔ‌مهربان)و بجملهٔ(ابدء بسمات الرب‌اللطیف‌الرؤف) که کلام بشراست نظرمیکنداز آنچه که‌ما آنرا باسم(بسمله)مینامیم‌یعنی‌همان‌جملهٔ‌اول (که‌درصدر سورقرآن‌حکیم‌است) درروح‌خود جذبه واثری‌روحانی‌مییابد که در دوجملهٔ بعدی (یعنی ترجمهٔ فارسی وجملهٔ دیگر ساخته شدهٔ عربی) آن جذبه یافت

نمیشود درصورتیکه معنی درتمام یکی است - و قریب باینمثال است تمثیل عاشقی که تمثال (فتوگرافی) یاصورت مجسمهٔ معشوق خودرا به بیند یاآنکه بشخص شبیه بمعشوق خود که درخلق وخلق مشابه اوباشد بنگرد ، آن کیفیت وجذبه روحی و کشمکش باطنی که در نظر کردن بمعشوق حقیقی باو دست میدهد قابل‌مقایسه و تشابه باجذبات حاصلهٔ از آن تمثال یا مجسمه یامشابه او نخواهد بود هرچند کمال مشابهت هم درآنها با معشوق حقیقی موجود باشد . (ففی‌الحمیة معنی لیس فی العنب) بنا بمثل مشهور درشراب اثراتی است که درانگور نیست باآنکه انگور مادهٔ اصلی آنست .

٤٨

سر جذبات روحي در آيات قرآن

چنانکه قبلاتوضیح دادیم‌قرآن را امتیازات بیحد وحصر وممیزات بی‌اندازه وشماریست که آنها راکلا از دلایل اعجاز آن نمیتوان دانست بلکه اعجاز قرآن منحصر بچند وجه است که‌جهت‌بلاغت وجامعیت‌واخباراز‌غیب و جذبات‌روحی‌باشد واین وجوه‌بالاخص جذبهٔ روحی‌آن بالنتیجه تنها دلیلی است که قرآن کریم کلام پروردگار حکیم است‌چراکه سخن‌مرتبهٔ نازلهٔ ازروحیهٔ متکلم‌است ویك‌جذبه‌ای ازجذبات اوست تادرجه ای که گوش دادن‌ازروی حقیقت بگفتهٔ گوینده‌ای‌شنونده رافانی درروح وروحیهٔ گوینده میسازد وبیان امام سجاد علیه السلام که میفرماید «ایاك نعبد وایاك نستعین رابحدی تکرار کردم تااز گویندهٔ آن‌شنیدم»اگراین خبر صحیح باشد اشاره‌بهمین حالت‌وناظر بهمین کیفیت‌وگفتار است.وهمچنانکه عکس درآینه آدمی‌را درتوجه بعکس ازنظرکردن به بیننده وآینه هردومشغول ومنصرف میسازد وهمچنین است حالت کلام مسموع وتوجه بصاحب کلام · واین جذبات طبیعة وضرورة بسته باندازهٔ‌نیروی فاعل یعنی‌قائل وگوینده وقدراستعداد قابل یعنی شنونده است وهرچند گفتاراو لذیذتر ودلپذیرتر باشد نفوذش بیشتر وتوجه‌وتنبهش افزونتر و البته جذبهٔ سخن‌در روحیات شنونده قویتر خواهد بود بحدی که گفتهٔ شاعرعرب صدق کند که گوید :

ان تکن هذه القلوب حدیداً فلذیذ الالفاظ مغناطیس (۱)

وعارف دیگر گوید :

الکل اشارة و انت المعنی یامن هو للقلوب مغناطیس (۲)

پس تأثیر پروردگار در جذب ارواح ازهر آهن ربائی قویتر است بلکه جز آن مغناطیسی برای روح متصور نیست وهر جاذبی جذابیت خودرا از پروردگارش استفاده نموده است وچون پروردگار دردرجهٔ اولی وعلیا جذاب نفوس است و سخن نیزمرتبه‌ای ازمراتب وجود سخنگو است وتنزل روحیه او بجانب شنوندگان پس شنونده بقدر قوهٔ جذب قائل وحد استعداد قابل طبعاً مجذوب آن خواهد بود ونتیجهٔ این مقدمهٔ ضروریه جذبهٔ روحی در کلام‌الله مجید بقدر استعداد شنوندگان است و بهمین جهت است که پیغمبر(ص) بیش از سایر مردم مجذوب این کلام بود بحدی که از نزول وحی اورا حالات غریبه‌ای فرا میگرفت وازعالم عادی خود منسلخ می گشت ودهشت عالم بیخودی ازخود وچیزی بمرك یا بیهوشی از شدت انجذاب وجذب قائل بالنسبه بقابل اورا دست میداد همچنین برای سید اولیآء علی مرتضی وائمهٔ هدی وصحابهٔ صالحین پس از آن بزرگواران علی قدر مراتبهم برحسب درجات استعداد وقابلیت آنها این کیفیت حاصل بود

ولی درسیدرسل و بزرگواران‌دیگر دوجذبه‌بود یکی جذبهٔ کلام ودیگری جذبهٔ متکلم واین دومی اقوی ازاولی بود چه‌این منشاء ومبنای اولی است وجذبهٔ سخن شبحی ازآثار جذبهٔ سخنگوست . . .

اینست هستهٔ شجرهٔ اعجاز قرآن وریشهٔ سایر مزایا وامتیاز آن(بنابرآنچه نظر و عقیدهٔ ماست) وما این نظررا از آثار اینکه قرآن کلام پروردگار است اختیار نموده‌ایم - وبهمین علت است که چون لغتی از قرآن بلسان دیگری‌ترجمه شود هرچند این ترجمه صحیح وملیح باشد حلاوت وجذابیت روحی اولیه که در اصل موجود است در آن ترجمه نمییابیم (زیرا که ترجمه از مخلوق است واصل کلام از خالق)

---

(۱) اگر این دلها آهن باشند پس الفاظ لذیذ آهن ربا خواهند بود

(۲) تمامی کلمات تو اشاره‌ای‌هستند ومعناتوهستی‌ای آنچنان کسیکه آهن ربای دلهامیباشی

وبالجمله برای جمله‌های کلامیه دوجذبه است جذبهٔ متکلم فی‌حد ذاته‌وجذبهٔ کلام فی‌حدذاته و این دو گاهی جمع میشوند و گاهی از یکدیگر جدا و تفریق میگردند ودرمانند قرآن مجید چون باقلب قابلی مانند قلوب انبیآء واولیاء‌وسپس دیگران علی‌قدر مراتبهم (الامثل فالامثل) مصادف گردد بمنتها حد جذاب است و بالعکس چون بادلهای قسی وسخت و قریحه‌های پیوسته بجهل وخمود ودلهای آلوده بسوء خلق وعنود مصادف‌شوند اثری ازجذابیت‌آن ظاهر نمیگرددچنانکه چوب راباز آهن‌ربا انجذابی نیست (فهی کالحجارةاواشد قسوة وان‌من‌الحجارة لما یتفجر منه الانهار وان منها لمایشقق فیخرج منه‌الماء وان منها لما یهبط من خشیةالله ومالله بغافل عما تعملون (۱)

بنا بر این چون آیاتی بر کسانی مانند (ابی‌ذر) تلاوت شود بر ایمانش افزوده گردد وچون برامثال (ابی جهل) خوانده شود بر طغیـانش اضافه شود وننزل‌من‌القران‌ماهوشفاء ورحمةللمؤمنین‌ولایزیدالظالمین الاخسارآ ۱۷:۸۲)(۲) مانند نوری که بر زمین سفید بتابد اطراف خود را نیز روشن تر کند و چون بر جای تیره و سیاه بتابد چنان است که تابشی نبوده است یاباران که بر خاك پاکی‌ببارد وباعث روئیدن دل‌وریحان گردد وچون برزمین شوره زار وسنگلاخ نازل شود چنانست که‌بارشی‌نیامده است‌همانطور که‌شیخ‌شیرازرحمةالله علیه گوید :

باران که‌درلطافت‌طبعش‌خلاف‌نیست　　　　درباغ‌لاله رویدودر شوره‌زار خس

بهمین قیاس است روح الهی واثرآن درنفوس بشری

خلاصه چون‌نفوس زکیهٔ زاکیه بآیات باهـرهٔ ذکر حکیم متصل شونـد جذبه‌ای ورای جذبهٔ مغناطیس ولذتی مافوق هر لذت وبهجتی بآنها دست میدهد وهمین امر بود که (نجاشی) پادشاه حبشه بآن اشعار یافت و مانند او اکثر زعماء

---

(۱) آیهٔ ۷٤ سورهٔ ۲ (البقره)

. . . . دلهایتان‌چون سنك یاسخت‌تر ازآن‌شد چه آنکه ازپارهٔای سنگها نهرها می‌جوشد وبرخی دیگر سنگها می‌شکافد وآب ازآن بیرون می‌آید وبعض سنگها ازترس خدا فرومیریزند ای سنگدلها بترسیدکه خدا ازکردارشما غافل نیست

(۲)آیهٔ ۸۲ سورهٔ ۱۷ (الاسرآء) یعنی — ومآانچه از قرآن میفرستیم شفای دل ورحمت الهی برای مؤمنین است ولکن‌کافران وستمکاران‌را چیزی جززیان نمی‌افزاید .

ادب عرب مستشعر شدند وبهمین جهت اسلام اختیار کردند ومؤمنین بآن‌تا بامروز مفتون گشته وبسهمی از آنهم ادباء ایرانی ونصرانی وعرب بهره‌مند شده‌اند وحتی مشرکین عرب سلف احساس نموده وازجمله ولیدشان گفت: «این سخن نه‌ازسنخ کلام بشرونه‌از زمرهٔ کلمات پریان است چه‌درسخن اوحلاوتی وآنرا طلاوتی‌است که بلندآن بی‌ثمر و پست آن بااثراست وهماره این کلام بلندی میگیرد و کلامی براو برتری نخواهد یافت.» وحتی الجاء و اضطرار او بپایه‌ای رسید که گفت: «همانا این سخن سحر ساحر است نه‌نظم شاعر: آیا نمی‌نگرید که بین‌مردوزنش وبین فرزند وپدرش جدائی می‌افکند.» واین گفتار ولید از آنجهت بود که این کلام‌را سخنی مافوق نظم ونثر وعالیتر ازعلم عادی وماورای اقتدار اعتیادی‌عالم بشری دید وبناچار تعبیر بسحر نمود.

وچون جذبهٔ روحی روح اعجاز قرآنی است ودر هر سوره ای از آن این جذبه موجود است ودرتمام آیات‌وسوره‌ها جمیعاًومجموعاً ظاهر است - پس‌تحدی بآوردن سوره‌ای مانند آن‌یا ده سوره یا مجموع آن کلامی صحیح ودرست است

وهمچنین اگر گفته‌شود قرآن‌تمامش معجزهٔ واحده‌ومجموعه ای‌ازمعجزات است وهمهٔ آن‌باقیات صالحات وبرای تحدی درهرعصر ومصری صالح است سخنی بجاو پسندیده است:

٤٩

کهربای دلها چیست؟

دفاع الحاقی از اعجاز قرآنی

باذکر مقدمات بالا گوئیم که: - دشمنان قرآن بقصد اغراء بجهل وایراد تزلزلی‌در بنیان عقیدهٔ بقرآن‌وسلب مهابت وروعت‌آن، شکوك‌وشبهاتی دردلهای مؤمنین‌بقرآن (ویژه ساده‌لوحان) القاء کرده وزمزمه‌هائی درگوش آنهامینمایند باینکه آنچه‌موجب اعجاب وشگفت خواننده‌وشنوندهٔ آیات‌قرآنی است‌ازآنجهت است که مرور زمان آیات‌آنرادر گوشها صیقلی کرده وشدت الفت مسلمانان باین

سبك وروش آنانرا مفتون ساخته یاازراه دهشت گوشها ودلها بقصه‌های عجیبه و مبالغات غریبه‌وحروف مقطعه درفوانح سور سبب این شگفتی‌شده یا کلماتی بنظم واسلوب عربیه وحروف و کلمات غریبه این مهابت وغرابت را فراهم ساخته است وشاید این اعجاب ازقرآن واعجاز درقرآن منحصر بجامعهٔ عرب زبان ومسلمانان است ودرغیر مسلمانان و کسانیکه الفتی بحلاوت و تلاوت آن ندارند این کیفیات مسلم ومبین نیست .

جواب از این شبهات گوناگون که زائیدهٔ از شغب فکری وشعب و ساوس باطنی است فقط یك‌امر بسیط است که ماآنرا (جذبهٔ روحی) یا (روعهٔ الهی) نام میگذاریم وشرح این لغز آنکه آنکس که متوجه بجانب آیات ذکرحکیم شود ازهرطبقه‌ای از امم وطایفه‌ای ازعرب وعجم باشد بلاشك درشنیدن قرآن لذت و حلاوت وروعت وطلاوتی حس‌میکند که این‌لذت اززمان سعادت وروزگارصاحب دعوت تاقرون وسطی والی یومنا هذا چهارده قرن است که بااو ودراو باقی‌مانده وهر چه زمان براو بگذرد شدت ونموآن افزونتر میگردد واز آنگاه که رسول اکرم (صلعم) برانگیخته‌شد وکتاب کریم براو نازل گشت و زبانهای مخالفین بر علیه او بگفتگو ومعارضه بازشد دربارهٔ این کتاب ازبزرگان بلغاء وبنغاء فصحاء وشعرآء خود استفتاء واستدعاء وچاره جوئی نمودند وچنانکه درفصول پیش هم بیان شد ولید که از مهمین آنها بود پس ازسه روز مهلت بآنان چنین گفت که :

انی فکرت فیه ملیاً فلم اجده شعراً و نثراً و لا خطبة الا انه سحراً یعنی (من کاملا دربارهٔ این سخنان اندیشه نمودم و آنرا شعر یا نثر یاخطابه نیافتم بلکه اورا سحر میدانم) وغرض ولید ازاین گفتار نفی تأثیر نثری وجذبهٔ شعری ازآن واثبات تاثیر فائق ورائقی بود که ولید بصورت فوق‌العاده‌ای از کلام خدا دریافته وازتفسیر آن تأثیر وجذبه عاجزمانده وچاره‌ای نداشت جزآنکه آنرا بنام (سحر) تعبیر کند بدین‌نظر که‌سحرراسرعت تأثیر وعادةً تفوقی برهر مؤثراست ـ همچنین اثر قرآن یعنی اثر بلیغ آن درخدمت پادشاه حبشه‌وامرآء آن و اثریکه در جذب قریش وصنادیدمکه وملوك عرب وشیوخ آن وهزاران‌هزار ازمردم امم وطوایف

عرب و عجم نمود وحتی در زمان ما دلبستگی مردم اقطار عالم و ملل مختلفه بانتشارات رادیو برای استماع قرآن عظیم حاکی ازالتذاذ روحی واجتذابی است که از آیات ذکر حکیم ادراك میکنند ودربین آنها عرب اسرائیلی وعرب مسیحی و هزاران نفر از مستشرقین میباشند چه رسد بمیلیونها مسلمانی که منتظر تلاوت واستماع صوت قاریان از رادیوهای جهان میباشند .

بنابراین جذبات روحیهٔ موجودهٔ درآیات قرآن‌حکیم مربوط بصیقلهٔ زمان نیست . باآنکه ولید وغیرولید دربدایت امر وطلیعهٔ عصرقرآن مجذوب آن‌شدند ونیز جذبات قرآنیه فقط متوقف در بنی‌الضاد(۱) وعرب زبانان ومنحصر بمؤمنین بقرآن ومسلمانان نیست بلکه هزاران هزار از طوایف و فرق جهان برسماع و استماع آن مستمر میباشند و اقتضای انصاف مستلزم دوری و پرهیز ازجدل و اعتساف ومستوجب اذعان واعتراف برآنست که آیات قرآنی بر آنانکه در آن تفکر وتأملی دارند یا برای آنکس که مستمع و مهیای شنیدن کلمات و خطابات الهی است یعنی (من کان له قلب اوالقی السمع وهوشهید) (۲) حاوی جذابیت روحی مخصوص بخود میباشد - و بطوریکه در تشریح دو آیه در قرآن و ذکر میزان ومحك درفصول قبل گفتیم ودرمقام مقابلهٔ آیات قرآنی باآنچه که از ناحیهٔ دشمنان قرآن و مدعیان نبوت امثال مسیلمهٔ کذاب و بها و باب تراوش کرده شرح داده ومیدهیم این‌معنی بخوبی مفهوم ومستفاد میگردد .

این‌امر ذوقی بزرگترین برهان حسی‌است که پس‌از تصدیق و تجربه های متوالی برهر کس‌حتم ومسلم میشود که این کلام‌جلی یا جذابیت قوی که درآنست منتهی بعالم ربوبی است وتأثیر روحی‌آن فوق قدرت مستوی بشری است و طبیعهٔ آوردن مانند این کلام کلام دیگری که مستند بآدمیان باشد محال و ممتنع است

---

(۱) چون‌تلفظ (بضاد) مختص باعراب است لذا آنانرا (بنی‌الضاد) یعنی اولاد ضاد گویند

(۲) اشاره به‌آیهٔ ۳۸ سورهٔ ق - **ان فی ذلك لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید** یعنی(همانا دراین‌آیات پند وتذکری‌است برای‌آنکس که اوراقلب هوشیاری باشد یاگوش دل بکلام حق فرادهد وبحقایش‌توجه کامل کند)

ومارا برصحت این رأی هزاران دلائل وشواهد دیگری است که جا ومجال بسط وایرادآن دراین مختصر نمیباشد .

۵۰

جهت ششم

جهت جامعیت و اعجاز قرآن

بسیاری از دانشمندان اعجاز فرقان حکیم را از این جهت دانسته‌اند که او جامع هر کمال مرغوب‌ومورد تمایل قلوب است یعنی وحیی است جامع مزایـای بلاغت‌وفصاحت وزیبائی الفاظ ومعانی ونرمی بیان ودارای فنون انشآء وحسن‌اداء عبارات و شئون روحی و خلجانات نفسانی و لطایف سجع وجواذب طبع از قبیل قصه ها ومثلها وحکمتها واحکام وآداب ومواعظ و نصایح . چنانکه سید بلغآء ـ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام درقطعات مرویه از نهج‌البلاغه فرموده وما نمونه‌ای‌از آنراقبلا ذکر نمودیم‌وبدین‌سبب فقهاء بآن اتکآء و خطبآء وادبآء بآن اعتماد‌داشته ودارند وقرآن مرجع هرقاضی و وکیل وراهنمای هرمتکلم ومتقاضی ومربی‌هر دانشمند وفلسفی است .

قرآن کریم بسبب این مزایا وممیزات و مشخصات کهربای قلوب و جذاب ارواح ونفوس و کعبهٔ قاصدین ومقصد واردین است ودرجمع آوری پراکنده گی‌ـ های میول واصناف علوم بحدی‌رسیده‌است که‌ممتازین ازعلمآء وادباء بحورشعری وانواع الحان ونغمات و اسرار طب وطبیعت و مسائل ریاضی وفکری و خبرهای غیبی وتواریخ حادثات واصول فلسفه وحکمت دیانات وغیره را ازآنچه بآن‌اشاره کرده ویامیکنیم وازآنچه درحد دسترس فکرنبوده بلکه موجب تحیر فکراست ازآن استخراج میکنند .

تمامت این کمالات در کتابیکه این عرب امی تربیت شدهٔ صحرا و متخرج ازمدرسهٔ چادرنشینان بابلاغ آن مأمور گشته جمع گردیده است و این خودامری است قطعاً معجز وطبعاً مورد اختیار وقبول .

۵۱

جهت هفتم

جهت صرفه - از نظریات هفتگانه

بدین‌جهت ماقول بصرفه را ازنظریات ششگانهٔ وجوه اعجاز قرآن مجزی‌ومنفرد ساختیم که بین آنجهات و این جهت تباعدوتفاوتی‌ازجهت ضعف‌دلیل‌وضعف‌طریق هردو موجود است واگر این‌رأی بعلامهٔ شریف (سیدمرتضی‌علی‌بن‌احمد متوفی ٤٣٦ ه ق .) قدس‌سره بستگی ونسبت نداشت مااصلاوقت پربهارا درنقل این‌قول و کندن ریشهٔ‌آن صرف نمینمودیم لکن چون شریف طالب‌راه معروف بقوت‌جدل وتحول‌نظر بوده است نمیدانم آیا او براین نظر تا آخر عمر باقی مانده وعقیدهٔ راسخه باین قول داشته یابعداً عدول کرده وتغییر عقیده ورأی داده‌است ؟

بلی بعضی براین قول رفته‌اند که اعجاز قرآن بسبب‌منع الهی وصرف‌صرفه میباشد ومقصودآنها ازصرفه (بفتح صاد و سکون راء) اینستکه خدایتعـالی هم چنانکه گاهی ببندگان الهام میفرماید همانقسم گاهی‌همم و افکار را از اینکه در مقام مبارات باقرآن برآیند و بخواهند مانند آن یا بهتر از آن بیاورند منصرف میسازد تاهیچکس نتواند دراین مقام برآید .

این مذهبی‌است کج وطریقتی است معوج وچنانکه گفته اند حرفهٔ عاجزان وحجت تنبلان است و سزاوار نیست که اسنادآن بفحول علمای ما داده شود زیرا خداوند عز شأنه فیاض دادگستر وفضال مهر پرور است وشأنش اجل از اینستکه بانس وجن تکلیف کند که اگر میتوانید در مقام مبارات باقرآن برآئید و حتی اگر مبارات باکلیهٔ آن برای آنها متعذر باشد بمبارات نسبت ببعض آنهم رضایت بدهد وسپس راه را برآنها ببندد وقوت و همت را از آنهابگیردوآنهارا ازآنچه از ایشان خواسته است مانع گردد .

ظاهر از ظواهر آیات اینستکه قرآن بذاته دارای مزایای عالیه و حائز برترین وبهترین ممیزات ورساترین معجزات‌است واگر ارادهٔ فضل ومدح اوشود

سزاوار همانست که چنین باشد اما اگر جهت اعجاز را منحصر بوجه صرفه کنیم و بگوئیم قرآن برای این معجزه است که خدا مانع است از اینکه کسی مانندش رابیاوردهرچند(نعوذ بالله) کلامی مبتذل وسخنی پست وبی پا وگفتاری بیمقدار و بی‌اساس هم باشد دراینصورت ما نمی نخواهد بود .

لذا مارا وجوه وجیهه ای که برای اعجاز قرآن در فصول گذشته گفته شد کفایت است واز توجه بجهت‌صرفه مستغنی میسازد واحتیاجی بذکر این وجه‌نیست **والله هوالولی الارشاد .**

۵۲

گفتاری درمعارضات باقرآن

ازپیغمبر رحمت ونجات دهندهٔ امت محمد مصطفی صلی‌الله علیه وآله وسلم وقرآن اوفریادپس‌ازفریادودعوت‌پس ازدعوت چه درمحیط حجاز وچه‌درام‌القری (مکه) متوالیاً برای طلب معارضه ومبارزه ومبارات نسبت بوحی مصطفوی و قرآن محمدی بگوش عالمیان رسیده وبلکه تنزل هم فرموده وبآسانترهم‌پرداخته وآنهارا بآوردن سوره‌ای یاآیاتی مانند آن دعوت نموده است وبااینوصف‌جواب نداء وپاسخ صدای اوازجانب هیچکس داده نشد وحال آنکه همه آنها اهل انتقاد وبصیرت درشعرونثر بوده وصاحبان فصاحت وبلاغت درقریش وجود داشته‌اند

عجز دشمنان قرآن‌درعصر نزول‌آن بحدی رسید که بدلائل پوچی احتجاج می نمودند واز جمله خداوند فرماید « **و اذا تتلی علیهم ایاتنا بینات قال الذین لایرجون لقاءنااٸت بقران غیر هذااو بدله قل ما یکون لی ان ابدله من تلقآء نفسی** (۱)» وبااینکه در الفاظ وصیغ واحکام وقصص وحی هم تبدلی حاصل شد معذلك آنان ازآوردن مثلش عاجز شدند

---

(۱) آیهٔ ۱۵ سورهٔ (یونس) ـ وهرگاه‌آیات روشن مابرخلق تلاوت شود منکران معاد که امیدوار بلقاء مانیستندبرسول مااعتراض‌کرده‌وگفتندکه (اگر تورسولی) قرآنی غیرازاینهم بیاوریاهمین قرآنرا بقرآن دیگری مبدل ساز : ایرسول ماپاسخ آنها بگو مرا نمیرسدکه از پیش خود قرآنرا تبدیل‌کنم من‌پیروی می کنم آنچه‌را بمن وحی میشود من‌اگر عصیان‌کنم ازعذاب روز بزرك قیامت سخت میترسم

۵۲

نمونه‌هائي از منشآت مدعيان نبوت

پاره‌ای از دجالان در پی اثرات پیمبر آخر الزمان (ص) چه در عصر خود آنحضرت‌وچه بعدازاو دعوی پیمبری کرده وسجع‌وقافیه‌هائی بهم بافته‌ومیپنداشتند که قطعات ردیف شدهٔ آنها وحی آسمانی است مانند (طلیحة‌الاسدی) و(اسود العنسی) و(سجاح تمیمی) و(مسیلمة دجال یمامه)

نمونه ای از منشآت مسیلمه

ازجملهٔ‌عبارات مسیلمه که درقبال قرآن مدعی وحی شده وعرض اندام نموده است :

(الفیل ماالفیل وما ادریك ما الفیل له خرطوم طویل وذنب و ثیل وان ذلك‌من‌خلق ربنا‌القلیل) وکاش میدانستیم که غرض‌ازاین‌جملات‌پوچ توخالی‌چیست؟

وازسورهٔ دیگر : (و اللیل الا سحم و الدب الا دلم و الجذع الا زلم . ماانتهکت اسید من‌محرم)

وازسورهٔ دیگر : (واللیل‌الدامس‌والذئب‌الهامس ماقطعت اسیدمن‌رطب ولایابس .)

وازسورهٔ دیگر : (والشاة السوداً واللبن الابیض انه لعجب محض و قد حرم‌المذق فمالکم لاتنجعون)

وازسورهٔ دیگر : (و المبذرات زرعاً والحاصدات حصداً و الزارعات قمحاً‌و الطاحنات‌طحناً‌والخابزات‌خبزاً‌والثاردات‌ثرداً‌واللاقمات‌لقماً اهالةوسمنا

وازسورهٔ مشابه والشمس‌ومعارضهٔ بمثل‌آن : (والشمس‌وضحاهافی‌ضوئها ومجلاهاواللیل‌اذاعداهایطلبهالیغشاهاادرکهاحتی اتاها واطفأنورها فمحاها)

بدیهی است بلغاء این جمل میان تهی را که ازهر حکمت وعلم یا موعظتی عاری است بنظر مسخره واستهزاء می‌نگرند ووقعی بهیچیك از کلمات‌آن نمینهند

نمونه ای از کلمات سجاح متنبیه

واز جمله کسانیکه در تنظیم کلام باسلوب قرآن در سجع وقافیه اقتفاء کرده‌اند سجاح دختر حارث تمیمی و آن کسی است که پس‌از وفات رسول خدا (ص) ادعای پیمبری نمود

وازجملهٔ گفتار او که بخیال خودش وحی بوده است :

(اعدوا الرکاب واستعدوا النهاب ثم اغیروا علی الرباب فلیس دونهم حجاب)

وچون توجه بجنگ مسیلمهٔ دجال یمامه نمود گفت:

(علیکم بالیمامه ذوفوا ذفیف الحمامه فانها غزوة صرامه لا یلحقکم بعدها ملامه)

وچون مسیلمه ازدر حیله بااودرآمد وبااو خلوت نمود باو گفت: (آیامایلی که باتو ازدواج کنم وبوسیلهٔ قوم‌تو وخودم عرب‌را بخوریم) او رضایت داد وسه روز نزد او بماند وچون برگشت قومش باو گفتند مهریه زناشوئی توچه بود؟ او بجانب مسیلمه برگشته ومطالبهٔ مهر خودرا نمود ومسیلمه بشبث‌بن ربعی امر کرد که‌در این دو گره ندادر دهد وبگوید که‌صداق سجاح حذف نمازهای‌صبح‌وعشاء است که درآئین محمدی آمده است وچون مسیلمه کشته شد این‌زن اسلام آورده وببصره منتقل گشت ودرسال (۵۵ هجری ٦۷۵ میلادی) در آنجا بمرد و سمرة‌بن جندب براو نماز گذارد (نقل‌از دائرة المعارف قرن بیستم).

نمونه‌ای از سخنان اسود عنسی

واز کسانیکه درتسجیع کلام به‌پیمبر امین (ص) اقتفاء کرده وبرای ملاك نبوت‌خود سخنانی گفته و کلماتی بهم‌بافته‌است اسود عنسی (۱) است و از سوره‌ای که در معارضهٔ با سورهٔ (الاعلی) گفته است:

(سبح‌اسم ربك الاعلی الذی یسرعلی الحبلی فاخرج منها نسمة تسعی من بین اضلاع وحشی فمنهم من‌یموت ویدس فی‌الثری ومنهم‌من یعیش ویبقی)

می‌بینیم که این کلمات واشباه آنها جز جملهٔ اول‌آن (سبح‌اسم ربك‌الاعلی) که‌از قرآن سرقت و تلفیق شده است بقیه خالی‌از حکمت عالیه است.

وآنچه از گفتار مورخین مسلمان وغیر مسلمان آشکار میشود همگی باین جمله های میان تهی لبخندهای تمسخر آمیززده و گفته اند که گویندگان این سخنان درمکانی‌میزیسته‌اند که دارای انحطاط فکری واخلاقی بوده‌اند اماصاحبان

---

(۱) اسم‌اسودعنسی (بفتح‌عین‌وسکون‌نون) (عبهله) ازقوم (مذحج) است‌ودرایام‌حجة‌الوداع‌بدعوی پیمبری برخاست ودوران نبوتش بچهارماه نکشید و بربحرین ونجران وپاره‌ای از بلاد یمن وسواحل خلیج مانند (احساء) وغیره دست یافت ودر یمن بدست فیروز ایرانی بمساعدت زنش کشته شد وازمسلمانان رفع شرش گردید ومژدهٔ قتلش درایام وفات رسول خدا (ص) بمدینهٔ رسول رسیدواو نخستین کسی بود که باب‌ردهٔ‌بررسول‌خدا ومرتدشدن رابراعراب بگشود (نقل‌از دائرة المعارف بستانی)

خامه‌های رزین ونویسندگان کلمات محکم ومتین ابداً درمیدان معارضه با قرآن وارد نشده بلکه سرتعظیم فرودآورده‌اندچه بمشکلات‌معارضه پی‌برده ودانسته‌اند که‌لامحاله بخستگی وشکستگی‌خودآنها منجر خواهدشد وبدینجهت مقام گرامی خودرا حفظ کرده وبحرکات بچگانه نپرداخته‌اند

٥٤

خلاصه‌ای از حرکات اوایل و اواخر

خلاصهٔ گفتار آنکه این فرقان جامع وبرهان لامع کلیه ملل‌وامم‌را ازعرب وعجم بمیدان مبارزه ومعارضه طلبیده واز آنها خواسته است که اگر این قرآنرا گفتار بشر میپندارند‌مانندش را بیاورند وهیچ مرد وزنی درمقام معارضه برنیامد مگرآنکه خودرا رسوا نمود ودر تکاپویش دچار شکست گشت واز جمله کسانی که در بادی امر نبوت در مکهٔ معظمه بمعارضهٔ با پیغمبر صم برخاست (هند) زن ابی لهب عموی پیغمبر بود که پس از تبلیغ سورهٔ (تبت یدا ابی‌لهب و تب...الخ) ام جمیل یعنی همان هند بولوله افتاده وبارزه در آمد وکف برلب آورده و این سخنان انشاء وانشاد نمود : « محمداً ابینا ودینه قلینا تاآنجا که گویدماصمنا و لاصلینا » و چنانکه مینگریم کلماتی ادا کرده که بچیزی نباید شمرد و به پشیزی نباید خرید وبااین سخنان بی‌اساس دعوی پیمبری هم نداشت وتاریخ ازمعارضینی که دراوائل واواخر دعوی پیمبری کرده اند شش نفر را بیشتر ذکر ننموده است اما ازاوائل مرد وزن‌آنهارا بیان کردیم ونمونه‌ای از تلفیقات آنها را برای شما خواندیم واما از اواخر که درسنوات اخیره و قریب بقرن افتتاح کنفرانسهائی در پیرامون حل‌مسئلهٔ خاور بردور میزگرد وغیره بوجود آمده و مورث دسایس و بلواها و شورشهائی در ممالك اسلامی شده اند مدعیان نبوت قرن اخیر نیزسه‌نفر بوده‌اند یکی (باب) درایران ودیگری (بهاء) درترکیه وسومی (قادیانی) در هند وچه‌بسا خودآنها نفهمیده‌اند که از کجا برانگیخته شده‌اند و ندانسته‌اند که با کدام اشاره تولید این اختلاف وتفرقه وتشتت‌را کرده وبمقاصد دشمنان خدمت نموده‌اند وما ذیلا برای نمونه ازسخنان هریك آنها جملاتی نقل میکنیم:

۵۵

الف ـ نمونه‌ای از سخنان باب (۱) علیمحمد شیرازی

واماباب سخنانی آورده که‌عقلای ازمتأخرین رابشگفت آورده است‌وحتی درباره او گفته‌اند که درسخافت کلمات گوی سبقت از همگنان ربوده و بکرفتن نشان قابلیت در هرزه در آئی نایل گردیده وحتی میتوان گفت که دیوانگانرا هم بعجز آورده است وازجمله کلماتش اینست :

« **قل کل لیقولون لااله الا الذی آمنت به کل الحلاقین قل کل لیقولون لااله الاالذی آمنت به‌کل السواقین قل کل لیقولون لااله الاالذی آمنت به‌کل اللهامین** » ومقصودش لحامین باحاء حطی (یعنی گوشت فروش‌ها بوده ونداانسته باهاء هوز آورده است - وبهمین نهج بیش ازده صفحه راازاین شطحات پر کرده است که غلطهای انشائی واملائی وصرف ونحوی آنهاهم بی‌حد وحساب است (۲)

وباز ازجملهٔ کلماتش : « **ولعمری اول من‌سجدلی‌محمد ثم علی ثم‌الذین هم شهدآء من‌بعده ثم ابواب‌الهدی اولئك‌الذین سبقوا الی امر ربهم و اولئك**

---

(۱) این متنبی در شیراز تولد یافته وبعداً در نوزده‌سالگی بکربلا رفته‌ودرحوزهٔ تدریس رئیس کشفیه سید کاظم بن قاسم الرشتی (متوفی ۱۲۵۸) بخواندن درس پـرداخته و سپس در ۱۲۶۱ ه ـ ق قیام‌کرده وخودرا باب مهدی منتظر (ع) وسفیر از ناحیهٔ مقدسه پنداشته و مردم را بطرف‌خویش دعوت نموده است وبدینجهت به‌باب مشهور گشته است وباب دراصطلاح محدثین واسطهٔ بین امام ورعیت است پس ازآن در دعوت پله دیگری بالا رفته وگمان کرده است که خودش مهدی موعود است وحکومت وقت ایران وعلمای‌آنزمان بااو معارضهٔ حربی وادبی نموده سپس او پلهٔ دیگری اوج گرفته ودعوتش را به نبی (یعنی دعوی پیمبری) ترقی داده است واین مراتب درکتاب اوکه بکمانش وحی‌است تصریح شده ودراین هنگام‌ناصرالدین قاجار شاه‌ایران بزندگانیش خاتمه داده است (۱۲۶۶ ه . ق) (مؤلف)

(۲) بطوریکه در مجالس خبرگان اهل فن ادب شایع است و مطرح میشود نسخه های اولین کتب باب وبهاء مانند بیان وایقان واقدس وغیرآنها پراز اغلاط انشائی واملائی‌وغلط های لغوی وصرف ونحوی بوده وحتی چاپهای اول آنها هم بهمین نحو منتشر شده است ولی پس از آنکه ادبائی بآنها متصل شده اند بپرداز و تصحیح عبارات کتب مزبوره پرداخته وباصلاح این قبیل اغلاط همت گماشته اند ولی معذلك هنوز در معرض انتقاد ورد میباشند .

(مؤلف)

هم الفائزون وان اول ذلك الامر اول يوم القيامة كل على الله يعرضون . ان الذين عرضوا على و هم كانوا بالله و آياته مؤمنين . فاولئك اصحاب الرضوان قد جزيناهم فى الكتاب باحسن مما كسبت ايديهم وكذلك نجزى المخلصين - تا آنجا كه گويد - لتوقنن ان لم يكن اولا قبلى ولا اخراً بعدى ولا ظاهراً غيرى ولا باطناً دونى ولا آية الا من عندى كذلك يمحص الله كلهم اجمعون (۱) »

وباز گويد : « ولعمرى ان امر الله فى حقى اعجب من امر محمد رسول الله من قبل لو انتم تتفكرون . قل انه ربى فى العرب ثم من بعد اربعين سنة قد نزل الله عليه الايات وجعله رسوله الى العالمين . قل انى ربيت فى الاعجمين وقد نزل الله على من بعد ماقد قضى من عمرى خمسة بعد عشرين سنة آيات التى كل عنها يعجزون . (۲) وقد قضى يوم الدين وانا بما وعدنا من قبل فى القرآن انا نستنسخ ما كنتم تعملون . نريد ان نوفى به فلتقرئن آية الاولى ۳۶۰ بالليل و النهار فانها خير عن كل الاعمال انتم بها توقنون »

وباز از آنچه گفته است : « .... فهو حروف المقطعات فى قرآن المجيد الذى لا كلف الله عباده بتأويله ولا تحتاج له كتاب الذى انزله الله لتبين كل شيئى ولا رطب ولا يابس الا فيه الله سبحانه تعالى وصف هذا الكتاب بالبيان ولا ظهار كل مقاصد ومطالب بكلام بليغ ... »

عليقى بر باب و كتاب وحى(!) او

در اين ازمنهٔ اخيره هيچ كتاب يا خطابى بآن اندازه كه بكتاب عليمحمد باب (كتابيكه بپندار او وحى است) مورد اعتراض وانتقاد و رد وجرح قرار نگرفته است وازسخنان ظريف

---

(۱) در نسخهٔ اصلى و نسخهٔ قديمه وچاپ شده (اجمعون) بواو ضبط شده بخلاف قواعد نحوو عربيت وبسيارى ازاين اغلاط كه در منشآت اواز نظر ادباء مستور نما نده وباين معذرت خواسته است كه لغت عربى مقيد بقواعد صرف ونحو بوده وما بآن آزادى تام عطا نموديم وياران و جانشينان اونيز بهمين عذر تمسك جسته اند (مؤلف)

(۲) باب در اين جمله تصريح مى كند باينكه بشر كلا ازآوردن آيه اى مثل آيات اوعاجزاست وبازاورا چنين سخنى درجاهاى ديگر نيز هست ومصرح است باينكه انس و جن اگر جمع شوند حرفى ازحروف بيان (كه نام مجموعهٔ وحى كبراى اوست) نتوانند آورد واو دراين جمله وغير آن اعتراف مى كند باينكه قرآن محمد وحى است كه خدا براو نازل كرده است ولذا على محمد باين تصريحات محجوج است وبادغان خودش حجت براو تمام است (مؤلف)

و شیرینی که درمقام مبارزه و معارضهٔ با باب شنیده ایم قطعاتی است که یکی از ایرانیان ادیب وظریف سروده است وآنهارا فصیحتر از کلام باب وشاگردش بهاء شمرده‌اند وعین عبارات او اینست :

(کیف یقول الباب لربات الحجال و الحجاب « انتن انکن قد خلقن لانفسکن ولا ولا دکن » ثم لم یقل و لبعو لتکن و لا یساوی بینهن انه کان من المعتوهین)

) و کیف یحرم حبس الناس حتی فی‌الافلاس وفیهم الجناة المستحقون للعذاب المهین ولم تمیز بین المفلسین و المستفلسین . ان‌الذین یغسلون ثیابهم ولایجدون مایلبسون اولئك‌هم‌المفلسون . وقال‌الذین افلسوا للذین‌استفلسوا لولا ان تعطونا الرهون بدل‌الدیون فسوف نعذبکم عذاباً الیماً . ولله الحجة من‌هیبة الحاکم وهیمنة المحاکم وقد جعل لنا ولایة وسلطانا . ویخرج امام المحاکم میثاقاً غلیظا . فما بالکم‌کیف تأکلون اموال الناس ظلماً و عدواناً وتجادلونهم بالسیئة بدل‌الحسنة وتقابلونهم زوراً وبهتانا . . .)

۵۶

ب « نمونه ای ازسخنان بهاء (۱)

نقل ازصفحات کتاب‌او موسوم به (الاقدس) چاپ بغداد ۱۳۴۹ موافق باسنه ۱۹۳۰ میلادی در (مطبعةالاداب)

---

(۱) بهاءمردی است ایرانی مازندرانی نوری اسمش حسینعلی ولقبش بهاء الدین شیخ و استاداو علیمحمد بوده‌است وهروقت اورا نداء می‌کرده این اسم رابطور مخفف (بهاء) خطاب میکرده سپس پیروانش اورا (بهاء الله) نامیدند وپسرش عباس افندی لقب خود را (عبد البهاء) گذاشت ودر توقیعات بطوررمز (ع.ع) امضاء مینمود یعنی (عباس عبدالبهاء) وپس از آنکه ناصرالدینشاه باب‌واصحابش‌را بکشت میرزاحسینعلی‌بشفاعت سری نجات یافت وبازارکسب خودرا باراضی عثمانی بردواورا بعکاکه ازشهرهای ساحلی فلسطین‌است بردند وتازمان مرگش درآنجا ماندوتواریخ این‌جماعت وآثارشان درکتب عربی مانند (الجواب) و (مفتاح الابواب) ودرکتب فارسی مانند (کشف الحیل) و (فلسفهٔ نیکو) ومقدمهٔ (نقطهٔ الکاف) مسترادوارد براون انگلیسی مشروحاً آمده‌است(مؤلف)

نقل از ص ۱٤ : « من الناس من غرقه العلوم و بها منع عن اسم القیوم و اذا سمع صوت النعال من خلفه یری نفسه اکبر من النمرود قل این هو یا ایها المردود تالله انه لفی اسفل الجحیم . »

نقل از ص ۱٥ : « لا تحلقوا رؤسکم قد زینها الله بالشعر و فی ذلك لایات لمن ینظر الی مقتضیات الطبیعة من لدن مالك البریة انه لهو العزیز الحکیم »

نقل از ص ۱۷ : « حکم الله لکل زان وزانیة دیة مسلمه الی بیت العدل وهی تسعة مثاقیل من الذهب وان عاد مرة اخری عودوا بضعف الجزاء هذا ما حکم به مالك الاسماء فی الاولی وفی الاخری قدر لهما عذاب مهین. »

و آنچه در باب مباح بودن شرابخواری درص ۱۷ گفته است . « ایاکم ان تمنعکم سبحات الجلال من زلزال هذا السلسال خذوا اقداح الفلاح فی هذا الصباح باسم فالق الاصباح ثم اشربوا بذکره العزیز البدیع . »

ودرص ۱۹ گوید : «من احرق بیتاً متعمداً فاحرقوه ومن قتل نفساً عامداً فاقتلوه خذوا سنن الله بایادی القدرة و الاقتدار ثم اترکوا سنن الجاهلین و ان تحکموا الها حبساً ابدیاً لا بأس علیکم فی الکتاب انه لهوا الحاکم علی ما یرید . »

ودر کلمات مزبور بهاء نقض احکام باب استاد خود را نموده چه در کتاب بیان خود گوید

« من یحبس انساناً غیره ولو لیلة حرمت علیه زوجته مؤبداً . . . . »
تا آخر مجازات معینه .

ونیز بهاء درص ۱۹ گوید : « قد کتب الله علیکم النکاح ایاکم ان تجاوزوا عن الاثنین والذی اقتنع بواحدة من الاماء راحة نفسه ونفسها ومن اتخذ بکراً لخدمته لا بأس علیه . »

ونیز درصفحه ۱۹ گوید : « لا تحقق الصهار الا بالا مهار قد قدر للمدنی تسعة عشر مثقالا من الذهب الابریز وللقروی من الفضة ومن اراد الزیادة حرم علیه ان یتجاوز عن ۹٥ مثقالا کذلك الامر بالعز مسطوراً . » بهاء مدعی مساوات کامل در بشر است ودر سطور بالا در بین مهر زناشوئی اهل شهر و دهات فرق گذاشته است . »

ودر صفحه ٥ و ٦ درباب نسخ نمازها گوید : « قد کتب علیکم الصلاة تسع رکعات لله منزل الآیات حین الزوال والبکور والآصال و عفونا عن عدة اخری امراً فی کتاب الله انه لهو الامر المقتدر المختار . »

« قد نزلت فی صلاة المیت ستة تکبیرات من الله منزل الایات والذی عنده علم القرائة له ان یقرأ ما نزل قبلها والاعفی الله عنه انه لهو العزیز الغفار . »

« لا یطل الشعر صلاتکم ولامانع عن الروح مثل العظام وغیرها . »

« ان البسوا السمور کما تلبسون الخز والسنجاب وما دونهما انه مانهی فی الفرقان ولکن اشتبه علی العلمآء انه لهو العزیز العلام . »

« ومن لم یجد المآء یذکر خمس مرات بسم الله الاطهر الاطهر ثم یشرع فی العمل هذا ماحکم به مولی العالمین . »

« کتب علیکم الصلاة فرادی قد رفع حکم الجماعة الا فی صلوة المیت انه لهو الامر الحکیم . »

۵۷

ج - نمونه‌ای از وحی قادیانی (۱) (موسوم به کبوتر بشارت)

« فالهمنی ربی مبشراً بفضل من عنده وقال انك من المنصورین . وقال یا احمد بارك الله فیك مارمیت اذ رمیت ولکن الله رمی لتنذر قوماً ما انذر اباؤهم و لتستبین سبیل المجرمین . وقال قل ان افتریته فعلی اجرامی هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله لامبدل لکلمات الله وانا کفیناك المستهزئین وقال انت علی بینة من ربك رحمة من عنده وما انت بفضله من مجانین و یحوفونك من دونه انك باعیننا سمیتك المتوکل یحمدك الله من عرشه ولن ترضی

---

(۱) قادیانی : اسمش غلام احمد ومعنای آن بفارسی (بندهٔ احمد) اصل او از بلخ واز قریهٔ (مزار شریف) است پدران اوچند قرن پیش بشمال هند و قریهٔ (قادیان) انتقال یافتند و قادیان دیه‌ای است که منتها خط جهت غربیش ببغداد میرسد . اوعربیت وعلوم دینی را نزد علمآء تحصیل نموده سپس ادعا کرده است که در آن واحد مسیح معهود و مهدی موعود است چنانکه از جمل منقوله درمتن ظاهر میگردد ورسالات خود رابلغت عربی فصیح انشآء نموده ومردمرا بخود دعوت کرده ومدعی است که اینکلمات باووحی شده است وامراو برمردمان عارف دانا روشن است (مولف)

عنك اليهود ولا النصارى ويمكرون ويمكر الله والله خير الماكرين . فادخل الله سبحانه في لفظ اليهود معشر علمآء الاسلام الذين تشابه الامر عليهم كاليهود و تشابهت القلوب والعادات والجذبات و الكلمات من نوع المكائد والبهتانات والافترآت وان تلك العلمآء قد اثبتوا هذا التشابه على النظارة باقوالهم واعمالهم وانصرافهم واعتسافهم و فرارهم من ديانة الاسلام ووصية خير الانام صلى الله عليه وسلم و كونهم من المسرفين العادين وكنت اظن بعد هذه التسمية ان المسيح الموعود خارج وما كنت اظن انه انا حتى ظهر السر المخفى الذى اخفاه الله على كثير من عباده ابتلاء من عنده وسماني ربي عيسى بن مريم في الهام من عنده وقال يا عيسى اني متوفيك ورافعك الي ومطهرك من الذين كفروا وجاعل الذين اتبعوك فوق الذين كفروا الى يوم القيمه انا جعلناك عيسى بن مريم وانت مني بمنزلة لا يعلمها الخلق وانت مني بمنزلة توحيدي و تفريدي وانك اليوم لدينا مكين امين . . . . . الخ . »

خاتمه

درفوائد قرانیه ازموضوعات مختلفه

۵۸

درهدایت وضلالت وفروع آن دو

اگر پرسش شود : آیاهدایت یاضلالت چنانکه از بعض آیات ذکر حکیم برمیآید ازجانب خدایتعالی است ؟ وبرفرض اینکه چنین پنداریم خداوند چگونه مردم‌را خودش گمراه میکندوسپس آنانرا بر گمراهیشان عقوبت می‌فرماید ؟ بنابر آنکه فرموده است : « **کذالك یضل الله من یشاء ویهدی من یشاء ۷۴ : ۳۱** (۱)» وآیا جایز است که من کسیرا امر کرده بگویم آنچه دردست داری بیفکن‌وچون بیفکند اورابرای افکندنش عقوبت کنم ؛ ودرصورت دوم آیا جبر درمعاصی لازم نمی‌آید ؛ وعقاب خدا نسبت بعاصی ظلم نخواهد بود ؛ واگر فرض اول باشد حل بسیاری ازآیات‌قرآن‌محل اشکال‌نخواهد بود ؛ مانندآیهٔ « **فیقولون ماذا اراد الله بهذامثلا یضل به کثیراً ویهدی کثیراً ومایضل به الا الفاسقین ۲ : ۲٦**(۲)» وآیهٔ : « **و لیقول الذین فی‌قلوبهم مرض والکافرون ماذا اراد الله بهذا مثلا کذالك یضل الله من یشآء ویهدی من یشآء ومایعلم جنود ربك الاهو وماهی الاذکری للبشر۷۴ : ۳۱** » (۳) وآیهٔ:« **وماارسلنامن رسول الابلسان قومه لیبین لهم‌فیضل‌الله**

---

۱ — آیهٔ ۳۱ سورهٔ(المدثر) — بلی چنین قرار داد تاهرکه‌راخواهد بضلالت بگذارد وهرکه راخواهد هدایت نماید ۰

(۲) — آیهٔ ۲٦ سورهٔ (البقره) اماکسانیکه کافر شدند میگویند خدارا ازاین مثل چه مقصوداست گمراه‌می کند باتمثل بسیاری‌راوهدایت‌میکند بسیاریرا وگمراه‌نمیکند بآن‌مگر فاسقانرا

۳ — آیهٔ ۳۱ سورهٔ (المدثر) — تاآنکه آنانکه دردلهاشان مرض جهالت است و کافران نیز نگویند خدارا ازاین مثل‌چه منظوراست بلی چنین قرارداد تاهرکه‌راخواهد بضلالت بگذارد وهرکه راخواهد هدایت نماید وجز خود اوشمارهٔ لشکریان پروردگاررا نمیداند واین آیات‌جز برای پند وموعظه بشرنخواهد بود ،

من یشآء ویهدی من یشآء وهو العزیز الحکیم» (۱)

اما جواب :

الف) ارباب لغت مادهٔ ضلال را بمعنی (گمراهی و بی سامانی و فراموشی وسر گردانی) تفسیر می کنند واین معانی بیکدیگر متقارب و نزدیکند ولی چون ضلال درمقابل هدی واقع شود قطعاً معنای آن گمراهی و بی‌سامانی است وقرآن کریم این حال و کردار رااصولا بانسانی که قائم باین حالت و کردار است نسبت میدهد چنانکه مقتضای ظاهر آنهم همین است مثل آیهٔ « اولئك الذین اشتروا الضلالة بالهدی (۲)» و اگر اسناد آن بخدای متعال داده شود بـرسبیل مجاز است (۳) (وقرآنهم پراز مجاز است) ولذا برقاریان قرآن امرمشتبه شده وحمل برجبر یاظلم نموده‌اند مثل آیهٔ : « یضل به کثیراً ویهدی به کثیراً »

ب) عقل مستقلا بنزاهت و پاکی خدا و عدم آلایش پـروردگـار ، بظلم حاکم است وخداوند منزه ازهرگونه نقص است وظلم‌هم سر آمد نقص‌ها است وقرآن هم صریحاً آنرا تأیید کرده وفرموده است : « ولا یظلم ربك احداً » لیکن مسیر حقیقت بآیاتی متشابه مانند آیات مذکوره در بالا برخورد کرده بر قاریان قرآن امر مشتبه گشته و پنداشته اند که خدایتعالی هر کس رااراده فرماید بدون علت‌وجهتی گمراه میکند وهر کسرا مشیتش‌تعلق گیرد بدون موجب وسببی هدایت‌مینماید ــ واین‌امر موهم‌انتساب‌تعدی‌وظلم بساحت‌قدس‌پروردگـار گشته و براثر آن امت اسلامی درصدر اول مختلف شده گروهی براین رفته‌اندکه‌خدای مامنزه ازظلم واضلال‌بندگانست مانندشیعه ومعتزله و گروهی دیگر آنرا برای خداوند جایز دانسته‌اندمانند اشاعرهٔ جبریـه و میدان گفتگـو وجدال بین آنهـا

---

(۱) آیهٔ ٤ سورهٔ (ابراهیم) ــ وماهیچ‌رسولی نفرستادیم مگر بزبان قوم خودش تابرآنها احکام ومعارف الهی رابیان کندآنگاه خداهرکه راخواهد بضلالت وامی گذارد وهرکه راخواهد بمقام هدایت میرساند واوخدای مقتدر ودرستکار است

(۲) آیهٔ ۱٦ سورهٔ (البقره) ــ این گروه کسانی‌هستند که گمراهی‌رابه بهای‌هدایت‌خریداری کرده‌اند

(۳) گمراه کردن خدا بندگانرا همان رهاکردن بندگان است (که‌مایل بهدایت نیستند) بحال خود و بدبخت کسانی‌که خدا آنهارا بحال خودوامی‌گذارد چنانکه درمقام دعاگوئیم : اللهم لاتکلنا الی انفسنا (مترجم)

توسعه یافته وغالباً غلبه با دسته‌ای بوده است که عقل معین آنها ونقل مؤید قول آنان بوده است وایندسته برای دسته دیگری که قائل بجبر وظلم شده‌اند جوابهائی مبنی بررفع شبهات داده ذات مقدس باریتعالی را ازجبرو اضلال تنزیه نموده و همچنین بتفسیر وتأویل آیات متشابهه پرداخته‌اند که کتب علم کلام وتفسیر متضمن و محتوی اقوال و کلمات آنهاست ولی من از راه کوتاهتر و طریقهٔ روشنتری رفته ومیگویم :

ضمیر فاعل مستتر در کلمهٔ (یشآء) اگر بموصول یعنی (من) بر گردد و به (الله) برنگردد معنای آن چنین میشود : (خدای گمراه می کند کسیرا که خودش گمراهی خودرا بخواهدوهدایت می کند کسیرا که خودش هدایت خودرابخواهد) . چنانکه گوئی : (من غذا می‌دهم بهر کس بخواهد وآب میدهم بهر کس بخواهد) ومعنای آن این خواهد بود که شما نسبت بمردم بآنچه آنها طالبند وآزادانه برای خود می خواهند فیاض میباشید . واین معنی هر چند مخالف مشهور است لکن مستلزم انتساب ظلم بخدا یتعالی و جبر از طرف ذات مقدس کبریاء نمیباشد ودر اینصورت کسیکه طالب باشد درضلالت بماند ودروادی گمراهی برود اگرخداوند اورامجبور بهدایت کند واورابا کسانیکه کوشش میکنند براه راست بروندمساوی قرار دهد این عمل ازجانب خدا (نعوذبالله) جبرواعتساف خواهدبود ونیز کسیکه مایل است براه حق برود و هدایت شود برخدا جایز نیست که اورا از این فکر وطریقه بازداردوبدینجهت خدایتعالی می‌فرماید : (خدا گمراه می کند کسیرا که بخواهد (یعنی خودش بخواهدگمراه باشد)و هدایت می کند کسیرا که بخواهد (یعنی خودش بخواهد براه باشد)

بلی ازلطف خدای بربندگانست که راههای غی و گمراهی وراه‌های رشد ورهبری رابرآنها روشن فرمایدبدون آنکه احدی‌را برضد دلخواه خوداوباکراه وادار بعملی کند و حقاهم چنین کرده است وگواه بر این تفسیر از خود قرآن ضمن آیهٔ کرسی فرماید : (لااکراه فی‌الدین قدتبین‌الرشدمن‌الغی . . . الخ)(۱)

(۱) آیهٔ ۲۵۶ ضمن آیة الکرسی سورهٔ (البقره) -- کار دین باجبار نیست راه هدایت وضلالت برهمه کس روشن گردید

و آیهٔ (**اناهدیناه‌السبیل اماشاکراً واماکفوراً** . (۱)

پروردگار عزیز مارا از ضلالت منع نمیفرماید همانقسم که از هدایت باز نمیدارد چه‌اگر از هدایت مانع شود اورا نمیرسد که امری دهد واگر از ضلالت بازدارد برای مارا‌ازنکردن گناه‌فخری نیست‌و توقع پاداش بثواب‌موردی نخواهدداشت

۵۹

در مستضعف وفرجام کار او

پرسش‌دوم- راجع بزادهٔ‌ازپدر ومادر کافر ومتولددر کافرستان - آیاخدای‌تعالی کافری‌را که در کافرستان‌بدنیا آمده‌و نشوو نمایافته وجزدین خوددین‌دیگری نشناخته وغیراز آداب آن‌چیزی بگوشش نخورده‌است‌برای کفرش عقوبت‌خواهدکرد ؟

اما جواب :

زادهٔ ازدوکافر ومتولد در کفرستان اگرذکردین‌خدا وحجج الهی‌بگوشش نخورده ودعوت بدین جزدینی که درآن‌نشو ونما کرده وبرآن کیش زاده‌شده و برآن پرورش یافته باو نرسیده‌باشد مااورا بنام مستضعف (یعنی بیچاره) میخوانیم وعذابی برای اشخاص مستضعف قائل نیستیم (۲) وچه‌بسا عذاب آنهارا متوجه علماء

---

(۱) آیهٔ۳سورهٔ (الدهر) - ماراه‌را بانسان نشان‌داده‌ایم یاسپاسگذار است یاکافر نعمت‌خدائیست

(۲) شاهد آیات ۹۷ تا ۹۹ سورهٔ (النساء)که فرماید : **ان‌الذین‌توفیهم الملائکه ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا الم تکن ارض‌الله واسعه فتهاجروا فیها فاولئک‌ماویهم جهنم وساءت مصیرا - الا المستضعفین من‌الرجال والنساء و الولدان لایستطیعون حیلة ولایهتدون سبیلا فاولئک عسی‌الله ان یعفوعنهم وکان‌الله عفواً غفورا .**

یعنی : همانا کسانیکه ظالم بنفس‌اند چون فرشتگان برای قبض روح آنها آیند گویندشما درچکار بودید وچگونه میزیستید آنها بفرشتگان پاسخ دهند که ما در روی زمین مردم بیچاره و ناتوانی بودیم فرشتگان گویند آیا زمین پهناور نبود که درآن مسافرت کنید (واز محیط جهل و کفر بسرزمین علم‌وایمان بروید) ازآنها عذری پذیرفته نیست وجایگاهشان جهنم است وبازگشت آنها بجای بدی‌است مگرآن گروه ازمردان وزنان وپسران که براستی ناتوان بودند و گریز و چاره‌ای برای‌آنها نبوده وراهی بنجات خود ازآن کفرستان نمی‌یافتند - پس چنین‌جماعتی امیداست خدا از آنهادرگذرد و گناهشان را ببخشد زیرا خداوند بخشنده و آمرزنده است .

دین‌وامرآء مقتدرین وقت میدانیم که وسایل ولوازم دعوت برای آنها مهیا واسباب هدایت برای ایشان فراهم‌است وآنان قیام بواجب نکرده و آنهـا اسباب حرمان این بیچارگان ومستضعفین از نیل بخیرات و برکات دین خدا ودریافت ثواب آن شده اند. (۱)

واما اگر متولدین از دوکافر وزادهٔ دربین کفار عارف بدین خدا وحجج او باشد یا دعوت دینی باورسیده و خوداو بآن امرمهم اهتمام نکرده باشد (چنانکه حال بیشتر ازانباء زمان ودورهٔ ماست) اومقصر محسوب است ومستضعف‌خوانده نمیشود ومؤاخذهٔ خدائی وشکنجهٔ الهی دربارهٔ چنین کسی بموقع خواهد بودزیرا مقتضی طلب حق درامور موجود ومانع ازآن مفقود بوده‌است (۲)

پس زائیده شدن درمحیط کفر بتنهائی مانع از کنجکاوی و رسیدن بثواب واختیار راه ازبیراهه نخواهد بود و باپرسش از اهل حق و استدلال و گفتگو و مباحثهٔ بامردان دین واهل‌حال بحقیقت واقع ویافتن افضل شرایع توان‌رسید زیرا تمام دانش درتمام جهان‌آفرینش موجود است وحقیقت انحصار واختصاص باهل و وطن خاصی ندارد وچه‌بساکافری که باسلام پیوست ورشتهٔ موافقت با ریشه واصل خودرا بگسست وچه بسیار بیگانه‌ای که خودی گشت وازموافقت باخاندان واهل خود بگذشت . والسلام‌علی من اتبع‌الهدی

---

(۱) چنانکه خدایتعالی در آیهٔ ۱۲۲سورهٔ (التوبه) فرماید : (**... فلولا نفرمن کل فرقة منهم طائفه لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذارجعوا الیهم لعلهم یحذرون** یعنی : . . . پس‌چرا ازهرقبیله‌ای جماعتی بیرون نمیروندوجماعتی باقی بمانندتاعلم دین‌را بیاموزند وچون بسوی قبیله وقوم خود برگشتند آن علمی که آموخته اند بقوم خود بیاموزند وآنهارا خدا ترس پرورش دهند شاید آنها متدین گشته واز نافرمانی خدا حذرکنند . »

(۲) قسمت اول آیهٔ ۹۷ سورهٔ النساء که در بالا ذکر شد متوجه این تنبیل مردمان‌میباشد

۶۰

درجهاد صغیر و کبیر و اکبر

چون گفته شود : (جاهد ـ مجاهد ـ جاهدوا) اینها الفاظی هستند که توجه آدمی را بکشتار جنگی وزد وخورد خونی معطوف میسازد و کمتر اتفاق میافتد که از لفظ جهاد نظر شخص بجهاد ادبی و دعوت بهدایت متوجه گردد ولی در محاورات و گفتگوهای اسلامی خواه در کتاب خدا یا درسنت رسول خدا لفظ جهاد برجهاد ادبی نیز اطلاق شده است وباین اعتبار انواع جهاد بسه نوع منقسم میگردد جهادخونی (یاجهاد عملی) و جهاد اخلاقی (یاجهاد نفسی) وجهاد قرآنی (یعنی دعوت بهدایت عمومی)

درحدیث صحیح از پیغمبر اکرم صلعم آمده است که چون ازیکی ازغزوات برگشت فرمود : (ازجهاد کوچکتر بجهاد بزرگتر برگشتیم) گفتند یارسول الله جهاد بزرگتر کدامست ؟ فرمود : جهاد بانفس ومخالفت باهوا .)

و در حدیث دیگر آمده است که فرمود : (جهاد مرد با نفس خویشتن در مخالفت باهوای نفس ازجهاد با کفار افضل است) یا امثال این سخنان .

پس آنحضرت صم این جهاد ادبی را بزرگترین انواع جهاد معرفی فرموده است زیرا این جهاد جهاد بابزرگترین دشمنان ونیرومندترین اعداء خویش (یعنی شیطان یانفس اماره) میباشد ـ ودیگرخداوند متعال در کتاب عزیز خودش جهاد در راه دعوت بهدایت را بنام (جهاد کبیر) توصیف فرموده چنانکه در آیهٔ ۵۲ از سورهٔ ۲۵ (الفرقان) فرماید (**فلا تطع الکافرین و جاهد هم به جهاداً کبیراً** .

یعنی ـ پس باید ازکافران فرمان نبری ومجاهده نمائی با آنها بوسیله قرآن جهاد بزرگی . (و (به) درآیهٔ مبارکه بنابهمهٔ تفاسیر یعنی(بالقرآن) وخداوند این جهاد را بجهات مذکورهٔ درزیر (کبیر) شمرده است .

الف) اینکه این جهاد جهاد با هزار ها و میلیونها انسان وسواد

اعظم جهانیان است که در شهرها و کشورها پرا کنده‌اند خواه مسلمانـانی که از تعالیم قرآن سرباز زده‌اند وخواه کفاری که از ایمان بخدا دوری جسته اند وحال آنکه جهاد حربی یا خونی مخصوص بکسانیست که بحدود وثغور وبلاد ما هجوم آور شده‌اند یا ما ببلاد ومرزهای آنها هجوم بریم ·

ب) جهاد بوسیلهٔ قرآن از آنجهت کبیر و بزرك است که او اختصاص بمردمان سالم وتوانا یاتوانگر ندارد وبیماران وناتوان و کوران و کران وغیره وغیره نیز از آن مستثنی نگشته‌اند بخلاف جنك خونی که منطقهٔ آن تنك ودائره آن محدوداست

ج) درجهاد باقرآن عنایات سودمند و هدفهای گوناگون بسیار باوسعتی است در صورتیکه جنك خونی هدفهای آن محدود ببسط خاك وتوسعهٔ حاکمیت اسلامی وخاضع ساختن سایر ملل ومردمان غیر مسلمان است

واما (جهاد اکبر) یعنی جهاد اخلاقی جنگی است داخلی بانفس وهواهای نفسانی واز آن جهت باین فضیلت مخصوص گشته است که بنا باشارهٔ قبل جهاد با بزرگترین ونیرومندترین دشمنان است چنانکه رسول خدا صم فرمود : (اعدی عدوك نفسك التی بین جنبیك یعنی دشمنترین دشمنانت نفس تست که در بین دوپهلوی تست .) یعنی جهاد بانفس وشهوات وهواهای آن بنا برین چقدر دشوار است به پهلوانان وقهرمانان ونیرومندان جهان که برخلاف حسیات ونفسیات خویشتن نسبت به بینوایان تواضع کنند ونسبت بناتوانان تحمل نمایند ونسبت به بیخردان تحمل و بردباری پیشه سازند ودرخدمتگزاری دانشمندان ودوستان خدا کمر ببندند ونسبت باوامر خدایتعالی وپیمبران اوفروتنی نشان دهند و . . . و . . . واین مطلبی است که بر بخردان حق نیوش ومردان تیز هوش پوشیده وپنهان نبوده و نیست ·

معجزهٔ جاودان

کتابی گرانبها بلغت تازی و بخامهٔ توانای علامهٔ خطیر و مصلح کبیر آیة‌الله شهرستانی مدظله اخیراً بنام (المعجزة الخالدة) روشنائی بخش چشم مسلمانان گردیده است که چاپ اول آن در ماه رمضان ۱۳۶۹ و چاپ دوم آن با اضافات و تعدیلاتی در ربیع الاول ۱۳۷۱ انتشار یافت والبتـه از نضر بسیاری از خوانندگان کتاب (تنزیه تنزیل) که بلغت عرب آشنا هستند گذشته و از مطالب سودمند آن در بارهٔ کتاب تعلیم و تربیت آسمانی ما یعنی قرآن بهره‌ور گشته اند و اینك که کتاب حاضر در دسترس برادران ایمانی ایرانی قرار بگیرد متـذکـر خواهـند شد کـه مندرجات کتاب (المعجزة الخالدة) که ما آنرا بنام (معجزهٔ جاودان) نام میبریم در واقع قسمتی از بخش سوم کتاب حاضر ماست کـه خود کتاب مستقلی شده و برحسب ارادهٔ سنیهٔ مؤلف جلیل جداگانه در بغداد بطبع رسیده است و بخش سوم کتاب (تنزیه تنزیل) ترجمه ای از کتاب (المعجزة الخالدة) بشمار میرود (با مزایا و اضافاتی) و اگر بطبع نسخهٔ عربی (تنزیه التنزیل) توفیق یافتیم در حقیت قسمتی از بخش سوم آن که ما بنام (اعجاز قرآن) منتشر ساخته ایم قبلا بنظر ارباب معرفت رسیده است و کسانی هم که اینـك دارای نسخهٔ عربی کتاب (المعجزة الخالدة) هستند بخش سوم کتاب (تنزیه تنزیل) نسخه مترجمی برای آنها از کتاب مزبور خواهد بود .

بطوریکه قبلا هم ذکر شده است نسخهٔ عربی کتاب (تنزیه التنزیل) هنوز بطبع نرسیده و جزواتی متفرق بوده است که مؤلف جلیل باین بنـده مـرحمت فرموده و این بنده افتخار تنسیق و تنظیم آنرا یافته و پس از تـرتیب حسب الامـر بترجمهٔ آن پرداخته و بر مؤلف بزرگوار قرائت نموده‌ام و بتدریج در ضمن قرائت تصحیح و تکمیل فرموده اند و چون بدواً اطلاع مسلمانـان پارسی زبـان منظـور نظر بود بطبع ترجمه مبادرت گردید وازخداوند خواهانیم که برای طبع نسخهٔ عربی آن و انتشار در نقاط عرب زبان وسایر مسلمین جهان توفیق عطا فرماید.

درخاتمه مزید توفیقات جناب آقای حاج حسین شالچیلار دام‌عمره العالی را که‌این کتاب بنفقهٔ ایشان و بکوشش و همت جناب آقای مصطفوی آذربایجانی مدیر کتابخانهٔ بوذرجمهری‌طبع وانتشار یافته است از خدای منان خواستاریم و آرزو مندیم که‌در دنبال این نشریه‌بانتشار نسخهٔ‌عربی (تنزیه‌التنزیل) وسایر نسخی که موجب هدایت برادران دینی است موفق شویم - والله‌هوالموفق بالصواب

العبد علیرضا خسروانی قاجار (حکیم‌خسروی)
۱۲ شهریورماه۱۳۳۱ ۱۲ذی حجة‌الحرام ۱۳۷۱

فهرست مندرجات کتاب تنزیه تنزیل

بخش اول

شمارهٔ صفحات

تنزیه قرآن شریف ازنسخ ونقص وتحریف

شماره صفحات

بخش دوم

سر تشابه در قرآن

بخش سوم

اعجاز قرآن

شماره صفحات

(اعجاز قرآن - تمیز قرآن در بین معجزات - چگونگی اعجاز قرآن)

(حل عقده و کشف علت -)

خاتمه

درفوايد قرآنيه از موضوعات مختلفه

والحمدلله رب العالمین

وصلی‌الله علی محمد وآله الطیبین الطاهرین

ذوالحجة الحرام ۱۳۷۱

صفحه	سطر	درست
٨	١ حاشیه	سنگسار
٩	١٩	از کتابهای
١١	١٧	نفی
١٤	٦ حاشیه	آیه ٤٤ تا ٤٦
٣٠	٧	اما
٣٥	١٠	تعملون
٣٥	٩ حاشیه	ناسخة
٣٦	٣	نسخ
٣٦	٥	بآنجا
٣٧	٣	مستحبی
٢٨	٨	نشویم
٣٩	١٦	وبیست
٤١	١٤	اتصال
٤٤	٦ حاشیه	دراثرتزویج
٤٥	٦ حاشیه	درزنا
٤٦	١٧	دردست است که
٤٩	١٣	زیاده و نقصان
٥٠	١٤	که از موثقترین
٥١	١٨	وتدوین
٥٦	٢٤	مصدر
٥٩	١٠	می‌شویم
٦٠	١١	دفاتر
٦١	٧	یانوشته
٦٢	١٨	نقصان درامان ماند
٦٢	٢٦	بتوسعة
٦٤	١٩	مدنیه
٦٩	١	یشربون
٦٩	١ حاشیه	حسنین
٧٢	٢	نوشته‌شده
٧٢	١٣	در کتابت
٧٣	١١	مبرای
٧٧	١٦	الطائفة
٧٩	٩	منتسب
٨٥	٩	دربرابر
٨٩	١٥	خوانند
٩٢	١٨	مدنیه
٩٤	١١	مقطعة
٩٤	١٢	معوذیتن
٩٦	١٤	جملا نیست
٩٦	١٦	کاری آسانتر
٩٧	١٤	رآء
٩٨	٢	المستنیر
٩٨	٢ حاشیه	براقران
١٠٠	٦	پس‌ای گروه
١٠٠	١٥	مانند آن ذکر
١٠١	١ حاشیه	مهموسه
١٠١٠	١٢ حاشیه	پوشیدنست
١٠٤	٥	منبع
١٠٤	٢٢	هذاالقرآن
١٠٧	٨	امنای



حضرت علامه آیةالله هبةالدین شهرستانی مدظله

صفحه	سطر	درست
١٠٨	١٦	زراره
١٠٩	١	بروُسکم
١٣٨	٥	معلقات
١٢٩	١ حاشیه	تا ٣٠
٠٣٢	٢ حاشیه	بهجه
١٤٠	٣	قریش
١٤١	٦	برید
١٤١	٢٣	ووجودش
١٤٢	٩	اسرآء
١٤٣	٦	ذوق
١٤٤	٤	د ٤
١٤٦	٢٠	علمی است که
١٤٦	٢١	علمی است که
١٥٥	٢١	نمو له
١٥٦	١٧	ابتدای
١٥٧	٣ حاشیه	مستحسن
١٦٤	٤ حاشیه	النیران

صفحه	سطر	درست
١٦٦	١٢	مشاهدات
١٦٧	٢٦	مستحسنه
١٧٣	١٤ حاشیه	اظهار
١٧٤	١١	محسوس وغیر محسوس ازد
١٧٤	٦ حاشیه	معلول
١٧٧	٥	با ثمر
١٨٥	١٥	محض
١٨٩	١٨	تعلیقی
١٩١	١٣	فاقتلوه
١٩٢	١٥	وقال
١٩٤	٨	کذلك
١٩٦	٣	شبهات
١٩٧	٤	بازداردمارا
١٩٧	٦ حاشیه	یعفو
١٩٩	١٦	ترین